

مسکن و معماری
در جامعهٔ
روستایی گیلان

(مطالعات مردم‌شناسی)

کریستیان برومبرژه

ترجمهٔ: علاءالدین گوشه‌گیر

بسم الله الرحمن الرحیم

کریستیان برومبرژه

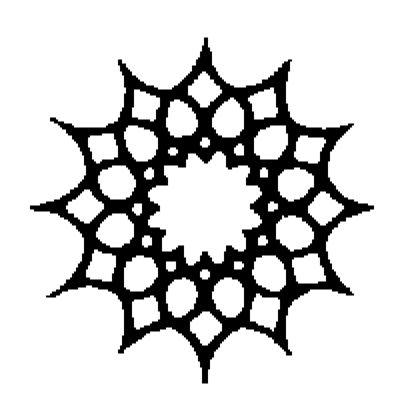
مسکن و معماری

در جامعهٔ روستائی گیلان

(مطالعات مردم‌شناسی)

ترجمهٔ

علاءالدین گوشه‌گیر



گروه علوم اجتماعی

مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

با همکاری استانداری گیلان

تهران: ۱۳۷۰

این کتاب ترجمهٔ
Habitat, Architecture et Societe rurale dans la plaine du Gilan (Iran Septentrional)
اثر ک. برومبرژه (C.Bromberger) است.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

مسکن و معماری در جامعهٔ روستائی گیلان
شماره: ۶۵۷
ویراستار: احمد سمیعی
نوبت چاپ: چاپ اول
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار: ۱۳۷۰
چاپ: چاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
بها: ۸۰۰ ریال

برون‌برژه، کریستیان Bromberger, Christianne
مسکن و معماری در جامعه روستائی گیلان / کریستیان برون‌برژه، ترجمهٔ علاءالدین گوشه‌گیر. ــ تهران. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۲۰۰ ص.
عنوان به‌زبان اصلی: Habitat, architecture et societe rurale dans la plaine du Gilan...
سی‌وششمین نشریه یونسکو از سری زیر است: Etablissements humains et environnement socio-cultural
۱. مسکن روستائیان ــ ایران ــ گیلان. الف. گوشه‌گیر، علاءالدین، مترجم. ب یونسکو. ج. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. د. عنوان.

۷۱۱/۵۸۰۹۵۵۱ NA۷۵۶۶
م۴۹۷ب ۴ب ۹گ /

مطالب

مقدمه

گیلان، تافتهٔ جدابافته در ایران

استانهای گیلان و مازندران حال و هوای خاصی در فضای ایران دارند. سرزمینی که از بلندیهای البرز تا سواحل دریای خزر گسترده است چشم‌اندازی سرسبز با رودهای کوچک و بزرگ در برابر دیدگان ما می‌گشاید که با پهنه‌های اُخریٰ رنگ و خشک مرکز ایران تفاوت فاحش دارد. گیلانیها می‌گویند که «اگر بر بلندی یکی از کوههایمان به نظاره بنشینید وجودتان دوگانه می‌شود: نیمی از ریشتان که رو به ماست نمناک و مرطوب می‌گردد و عطر گلهایمان بر آن می‌نشیند و نیم دیگر خشک و غبارآلود می‌ماند، مثل خارهای این بیابانهای پشت کوههایمان»[1]. ستیغ کوههای البرز با قله‌های مشرف بر گیلان،که بین ۲۵۰۰ تا ۳۷۰۰ متر ارتفاع دارد، منطقه را به دو دنیای متفاوت تقسیم می‌کند که از لحاظ منظر، آب و هوا، فعالیتهای تولیدی و شیوهٔ زندگی ساکنان کاملاً از یکدیگر متمایزند. یگانه گذرگاهی که این سد کوهستانی را در استان گیلان می‌شکافد سفید رود است که قلمرو این استان را به دو مجموعهٔ متمایز تقسیم می‌کند: خطّ الرأس ممتد تالش در شمال غربی بر مجموعهٔ اول مشرف است و رشته کوههای دَرْفَکْ و سُمام در جنوب شرقی بر مجموعهٔ دوم اشراف دارد. این منفذ یا معبر کوهستانی، که رشت مرکز استان را به مَنْجیل و



نقشهٔ ۱. گیلان در فضای ایران

سپس به شهرهای فلات ایران پیوند می‌دهد، مدتها از نظر تردد و حمل و نقل امکانات را محدود می‌کرده است،زیرا بخش شمالی «جاده‌ای» که در امتداد سفیدرود قرار دارد سابقاً باتلاقی بوده و بخش جنوبی آن نیز پرپیچ و خم و تنگ و دارای شیبهای تند و پرتگاهها و در اغلب نقاط پلکانی شکل بوده است[۲].فقط در اواخر سدهٔ نوزدهم، یعنی طی دورهٔ توسعهٔ مناسبات بازرگانی ایران و روسیه،بوده که کار ترمیم این جاده و آماده‌سازی آن برای حمل و نقل به‌وسیلهٔ ارابه و چهارپایان بارکش، آن‌هم در شرایطی سخت و دشوار، صورت می‌گرفته است. در حمل و نقل خصوصاً از قاطر استفاده می‌شده،زیرا آب و هوای مرطوب و زمین پرگل ولای گیلان همواره مانعی برای استفادهٔ گسترده از شتر به این منظور بوده‌است.

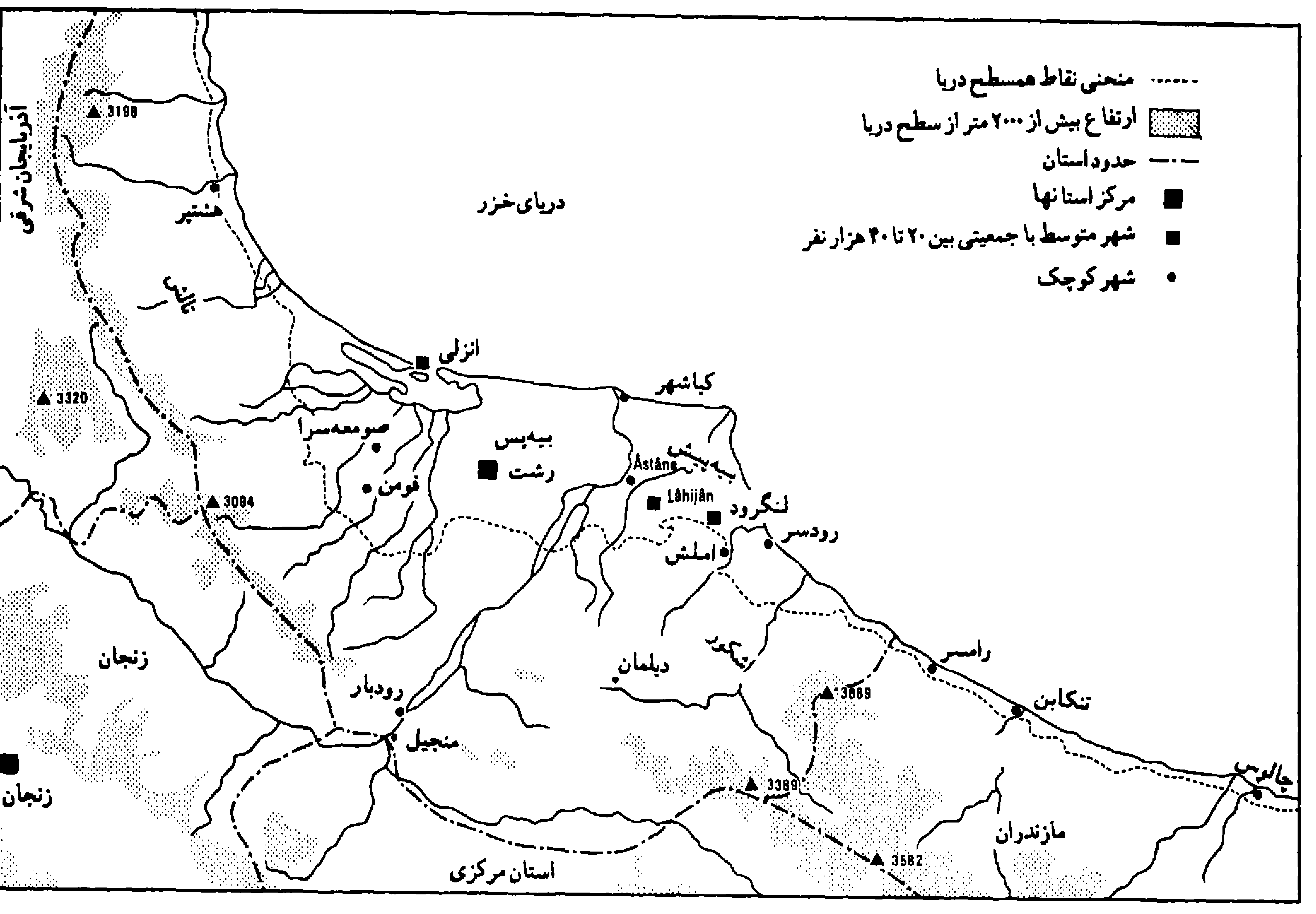
از آنجا که سرزمین گیلان را سد کوهستانی و عظیم البرز از ایران مرکزی جدا می‌کند، این استان رو به دریای خزر باز است، دریایی که در طی دوره‌های مختلف تاریخی راه اصلی روابط بازرگانی گیلان با کشورهای بیگانه بوده است. سوداگران جنوایی، از همان سدهٔ سیزدهم میلادی، ابریشم گیلان را از طریق همین دریا، که از طریق قفقاز و دریای سیاه با سرزمینهای مدیترانه‌ای و اروپایی ارتباط می‌یافته است، وارد می‌کرده‌اند. این تجارت ابریشم در ناحیهٔ دریای خزر در سدهٔ نوزدهم به اوج خود رسید. در این زمان،شرکتهای بازرگانی اروپایی (روسی، فرانسوی، ایتالیایی، یونانی، . . .) در رشت تأسیس شدند و بخش اعظم بازار ابریشم را قبضه کردند. از سوی دیگر، نفوذی که امپراطوری روسیه،در طی سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم،به لحاظ مجاورتش با ایران،بر قسمت شمالی کشور اعمال کرده است تأثیر عمیقی بر تاریخ اقتصادی و سیاسی منطقهٔ گیلان برجای نهاده است. در اینجا و آنجا نشانه‌هایی از این وابستگی در معماری محلی منطقه مشاهده می‌شود: چندین عمارت در رشت و انزلی (مهمترین بندر گیلان) وجود دارد که از ساختمانهای شهری کرانهٔ روسی دریای خزر و دشتهای روسیهٔ جنوبی گرته برداری شده‌اند.

برای پوشش بام مسکن دو فن به‌کار می‌رود که از اواخر سدهٔ نوزدهم از نواحی جنوبی امپراطوری روسیه به دیگر نقاط نفوذ کرده است. این دو فن عبارتند از پوشش با سفال (سفالها طوری نصب می‌شوند که سطح محدبشان رو به بالاست) و پوشش با حلبی که غالباً روزنه‌ای با قاعدهٔ دالبری با نقش گل و بوته بر روی آن تعبیه می‌کنند[۳]. با این حال، این تأثیرات بیگانه که رویهمرفته به نحوی پراکنده در فضای این ناحیه مشاهده می‌گردد اهمیت چندانی در کل منظر و شکل معماری استان گیلان ندارد (در این باره بعداً سخن خواهیم گفت). اصالت ساختمانهای روستایی گیلان از قیود ویژهٔ مربوط به محیط زیست و فعالیتهای تولیدی و آداب و رسوم زندگی ساکنان نشأت می‌گیرد به‌طوری که ساختمانهای روستایی از دامنهٔ کوههای البرز تا سواحل دریای خزر به نحو محسوسی متنوع است. محدودهٔ استان گیلان با مساحتی برابر ۱۴۷۱۱ کیلومتر مربع دارد (۸ درصد کل مساحت ایران)، از نظر جغرافیایی و انسانی از سه مجموعهٔ اصلی تشکیل یافته که از نظر مسکن روستایی کاملاً متفاوتند: مجموعهٔ اول شامل دامنه‌های خشک جبال البرز می‌شود که بخشها و شهرستانهای جنوبی استان (رودبار، دیلمان، بلندیهای اشکور، ...) را در بر می‌گیرد و محصولات عمده‌اش عبارتند از گندم و جو؛

مجموعهٔ دوم شامل منطقه‌ای کوهستانی است که از جنگل انبوه پوشیده شده و مراتعی کوهستانی بر آن اشراف دارد و این منطقه به‌طور عمده به دامداری اختصاص دارد؛ مجموعهٔ سوم شامل جلگهٔ ساحلی است و کوهپایه‌های البرز که شیب ملایمی دارد آن را احاطه کرده است.

در حال حاضر، برنجکاری به همراه تولید دیگر محصولات زراعی خاص مناطق استوایی مهمترین فعالیتهای این منطقه به‌شمار می‌رود. بررسی حاضر دقیقاً به‌همین ناحیه اختصاص دارد که بستر تمدنی کاملاً اصیل در ایران است[۴].

جلگهٔ گیلان، که پائین‌تر از سطح دریای آزاد واقع شده است، در شمال غرب



نقشه ۲. نقشهٔ تقسیمات جغرافیایی

و شرق استان به شکل نوار ساحلی باریک و کم عرضی در می‌آید ولی بخش میانیش در جنوب مرداب انزلی و دلتای پر وسعت سفید رود بسیار عریض است. بدین‌سان، عرض جلگه، که در بخش کرانهٔ شمالی و شرقی استان از چند کیلومتر (دوتا هفت کیلومتر) تجاوز نمی‌کند، در بخش میانی ناحیهٔ شهرستانهای فومن، رشت و لاهیجان به ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر می‌رسد. همین جلگهٔ مرکزی (جلگهٔ گیلان) است که نام خود را به کل استان داده است و مرکز ثقل اداری، بازرگانی و مذهبی استان به شمار می‌آید. همچنین ، دو نقطهٔ اصلی تراکم جمعیت این استان، یعنی رشت و لاهیجان، و نیز مهمترین مزار موجود در این منطقه یعنی آستانهٔ اشرفیه در این جلگهٔ مرکزی واقع شده است. آستانهٔ اشرفیه، که در کرانهٔ سفیدرود قرار گرفته است، مهمترین مرکز مذهبی گیلان به شمار می‌آید. در سرتاسر این استان فقط ساکنان همین جلگه و امتداد شرقی آن است که خود را گیل، گیلک و یا گیله‌مرد («مردان گیلان») می‌نامند. هر یک از این اصطلاحات، که معنای خاصی دارد ونشانی است از هویت جمعی اهالی، حکایت از واقعیتی دوگانه دارد: از یک‌سو، حاکی از کاربرد زبانی به نام گیلکی است که به شاخهٔ شمال غربی گویشهای محلی ایرانی تعلق دارد؛ و از سوی دیگر، شرایط زندگی دهقانی در زمینهای پست استان (در برابر شرایط زندگی دامداران در مناطق کوهستانی) را بیان می‌کند. اهالی دشت ساحلی شمال غربی به این سبب خود را تالشی می‌دانند که زبانشان تالشی است و با زبان همسایگان جنوبی‌شان تفاوت دارد. البته حوزهٔ کاربرد زبان تالشی شامل سرتاسر منطقهٔ مرطوب و کوهستانی گیلان غربی نیز می‌شود.

از دیدگاه گیلکها، سفیدرود جلگهٔ گیلان را به دو قلمرو تقریباً متقارن و متمایز تقسیم می‌کند: یکی بیه‌پیش (در مشرق سفید رود) و دیگری بیه‌پس (در مغرب این رود) که هر یک مرکزی جداگانه دارند. دو شهری که متناوباً مرکز استان گیلان بوده‌اند عبارتند از لاهیجان در مشرق و رشت در مغرب. تقابل این دو شهر فقط از

بقایای مرزبندیهای سیاسی سابق نیست و سفیدرود هنوز هم مرز تقسیمات فرهنگی محسوب می‌شود[۵] و ساکنان استان نیز به این نکته کاملاً آگاهی دارند. به‌نظر آنان، پلِ آستانه مرزی است که دو گونهٔ زبانی گیلکی را از یکدیگر جدا می‌کند: گیلکی رشتی در مغرب رودخانه و گیلکی لاهیجانی در مشرق. همچنین در فرهنگ مادّی ساکنان در دو سوی این «مرز» با فرقهای محسوسی روبرو می‌شویم. همچنانکه در دنبالهٔ این مبحث خواهیم دید، از فنون برنجکاری گرفته تا شکل‌بندی خانه‌های روستایی در بیه‌پیش و بیه‌پس تفاوتهای شگفت‌آوری مشاهده می‌کنیم که بعید به‌نظر می‌رسد بتوان آنها را صرفاً ناشی از تأثیرات و عوامل طبیعی-جغرافیایی دانست.

در واقع، جلگهٔ گیلان از لحاظ آب و هوا، پوشش گیاهی و منابع تا حدّی از وحدت و یکپارچگی برخوردار است. لکن از سفرنامه‌های سیاحانی که در این دیار اقامت کوتاهی داشته‌اند دو تصویر متناقض از گیلان در ذهن خواننده مجسم می‌شود: تصویر اول تصویری از یک جهنم باتلاقی با آب و هوای خفقان‌آور و تصویر دوّم تصویری بهشتی ملهم از انبوه گیاهان و تنوع تولیدات کشاورزی.

جهنم باتلاقی

لرد کرزن چنین نقل می‌کند که «در طی فصل باران، سطح زمین را مردابی از آبهای راکد می‌پوشاند. بخارهای طاعون‌زایی از مواد گیاهی گندیده متصاعد می‌شود. آب مردابها را خزندگان بیشماری آلوده می‌کند و فوجهای پشه و دیگر حشرات در هوا می‌چرخند (. . .) هیچ فرد اروپایی نمی‌تواند دیرزمانی در این مناطق پست و مرطوب زندگی کند. دایماً احساس خفگی به ما دست می‌دهد (. . .) آب و هوای گیلان، هر چند ساکنانش به آن عادت کرده‌اند و آن را تحمل می‌کنند، برای دیگر ایرانیان خطرناک است. ضرب‌المثلِ «اگر مرگ می‌خواهی برو گیلان» از همین معنی حکایت می‌کند. سیاحان با اضطراب و وحشت دربارهٔ پی‌آمدهای شگفت

«این فضای گلخانه‌ای بسته و گرم» و این «هوای متعفن»[۶] مطالبی نوشته‌اند. از جمله شاردن می‌نویسد: «در اینجا اشیا آنچنان زود و و زیاد زنگ می‌زنند که سلاحهای من فقط چهار ساعت پس از تمیز کردن و روغنکاری زنگ زدند. «باز می‌نویسد:» به هنگام شب، ملافه‌ها را در هوای آزاد پهن کردیم و بامداد بی‌آنکه باران باریده باشد از آنها آب می‌چکید»[۷]. هانوی نیز در گزارش سفر خود می‌نویسد که زنگ زدن چندان سریع انجام می‌گیرد که ساعت مچی بسختی می‌تواند کار کند[۸].

مک کنزی، که در اواسط سدهٔ نوزدهم فهرست بلندی از بیماریهای ناشی از رطوبت هوای تابستانی گیلان تهیه کرده است، پس از برشمردن تبهای شدید، روماتیسم، اسهال خونی، ... به آسیبهایی اشاره می‌کند که حشرات به افراد و احشام می‌زنند؛ از جمله از خرمگس، که تولید مثل سریع آن «احشام را مستأصل می‌کند»[۹]، و ساس و کک و کنه نام می‌برد. با این حال، پشهٔ ناقل مالاریا مهمترین آفت منطقه در قرون گذشته بوده است ولی در طی سی سال گذشته کاملاً ریشه‌کن شده است. کشاورزان کوهپایه برای فرار از این شرایط بسیار سخت و طاقت فرسای زندگی، عادت کرده بودند که در تابستان مسکن خود را ترک کنند و همراه چند رأس گاو روانهٔ بیشه‌هایی گردند که در ارتفاعات بالاتر واقع بوده است. همهٔ اعضای این خانواده‌ها به چنین تفرجگاههای شفابخش برای هواخوری نقل مکان می‌کرده‌اند و تنها یک نفر از خویشان یا یک مزدبگیر را برای نظارت بر کار آبیاری برنجزارها در محل می‌گماشتند. در ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۲۰ که گیلان صحنهٔ انقلاب شده بود، یک مأمور انگلیسی با حیرت و شگفتی نظاره‌گر خالی شدن اماکن واقع در جلگه و کوهپایهٔ شرقی این منطقه بوده است. او می‌نویسد: «دهکده‌ها کاملاً از سکنه خالی شده است و فقط چند نفر در اینجا مانده‌اند تا از برنجزارها مراقبت کنند ولی اکثر جمعیت این آبادیها در ییلاق پراکنده شده‌اند. اندکی دورتر به سمت شرق، یعنی در درهٔ چالوس، تا شعاع حدود ۷۰ کیلومتری فقط یک خانواده در جلگه

حیاط یک محوطه در فصل بارانهای پاییزی (دلتای سفیدرود)

مانده است. در نتیجه، هیچ آذوقه‌ای پیدا نمی‌شود. وجود پشه‌ها و خرمگسها تا ماه سپتامبر (اواخر شهریور) زندگی طاقت فرسایی به‌وجود آورده است. در این شرایط، بسادگی متوجه این نکته می‌شویم که چرا افرادی که به عنوان مأمور به گیلان گسیل می‌شده‌اند این منطقه را جهنم یا تبعیدگاهی منفور تلقی می‌کرده‌اند. در سفرنامهٔ شاردن آمده است: «هنگامی‌که شاه یکی از صاحب منصبان را که شهرتی دارد به حکومت گیلان منصوب می‌کند، اطرافیان از یکدیگر می‌پرسند آیا او مرتکب قتل یا دزدی شده است که شاه او را به حکومت گیلان می‌فرستد؟»[۱۰]

در واقع، ویژگی آب و هوای جلگهٔ گیلان در این است که بسیار پرباران و مرطوب است. سدی کوهستانی مانع ازنفوذ شرایط جوّی استپها به استان گیلان می‌شود و،در نتیجه،هوایی که از سمت سیبری به سوی گیلان جریان می‌یابد و پس از گذر از فراز دریای خزر مرطوب و ابری می‌شود میزان بارندگی در این استان را افزایش می‌دهد. ناحیهٔ انزلی در معرض بادهای باران‌زایی است که از شمال شرقی (سرتوک) و شمال غربی (دشتوا) می‌وزد و بالاترین میزان بارندگی (سالانه به‌طور متوسط ۱۷۵۵ میلی‌متر) از آن حاصل می‌شود، در حالی که میزان بارندگی در ناحیهٔ مرکزی دشت تا حدی کمتر است (۱۲۶۲ میلی‌متر در رشت و ۱۰۸۶ میلی‌متر در فومن). بارانهای تند در فصل پاییز می‌بارد که در آن بارندگی چندین روز ادامه می‌یابد به‌طوری که حیاط خانه‌ها به صورت آبگیر در می‌آید و رفت و آمد در معابر با دشواری بسیار صورت می‌گیرد و راههای بین روستاها نیز پرگل و لای و صعب‌العبور می‌شود و،در نتیجه،ساکنان ناگزیر تا چند روز از خانه‌های خود خارج نمی‌شوند. میزان بارش رگبار حتی در فصل تابستان کم نیست و غالباً بادهای ملایمی که بر سطح زمینهای مرطوب پهنهٔ مردابها می‌وزد این رگبارهای تابستانی را موجب می‌شود. هر چند آسمان گیلان بندرت صاف و آبی رنگ است و تقریباً هیچ وقت نمی‌توان دوردستها را بوضوح به چشم دید، بین واقعیت آب و هوای منطقه، از

یک سو، و توصیفی موهوم و صرفاً تخیّلی که ابن‌حوقل از این منطقه در اواخر سدهٔ دهم میلادی به دست داده است، از سوی دیگر، تفاوت فاحشی وجود دارد. ابن‌حوقل می‌نویسد: «حتی گاهی اتفاق می‌افتد که یک‌سال تمام بی‌وقفه باران ببارد و خورشید را نتوان دید»[۱۱]. میزان رطوبت هوا در طول سال و در تمام ساعات روز بسیار بالاست و بین ۷۰ تا ۹۰ درصد نوسان دارد. امّا دمای هوا در مقایسه با تغییرات دما در ایران مرکزی دستخوش نوسانهای کمتری است و به طور متوسط در ماه ژانویه به ۵ درجه و در ماه ژوئیه به ۲۵ درجهٔ سانتیگراد می‌رسد. اما گاهی اتفاق می‌افتد که، در این آب و هوای معتدل، در زمستان برف ببارد و گاهی هم حداکثر درجهٔ حرارت در تابستان بسیار بالا (بیش از ۴۰ درجهٔ سانتیگراد) باشد. در این مواقع، حرارت همراه با رطوبت هوا طاقت فرسا می‌شود.

حال، به آسانی می‌توانیم مجسم کنیم که اینچنین شرایط جوّی و اقلیمی چه قیودی برای معماری محلی به‌وجود می‌آورد: رطوبت هوا موجب تسریع و تسهیل پوسیدگی مصالح چوبی می‌شود که در ساختمانها به‌کار می‌رود و نیز محصولات کشاورزی را که در انبارها نگهداری می‌شود فاسد و ضایع می‌گرداند. همچنین رطوبت باعث وارفتگی پوشش کاهگلی دیوارها و رویش خزه و علف هرز بر سطح آنها می‌گردد. بارانهای تند نیز باعث فرسایش پی ساختمانها می‌شود، از این‌رو، پی باید عایق‌بندی و از گل و لای جدا شود.

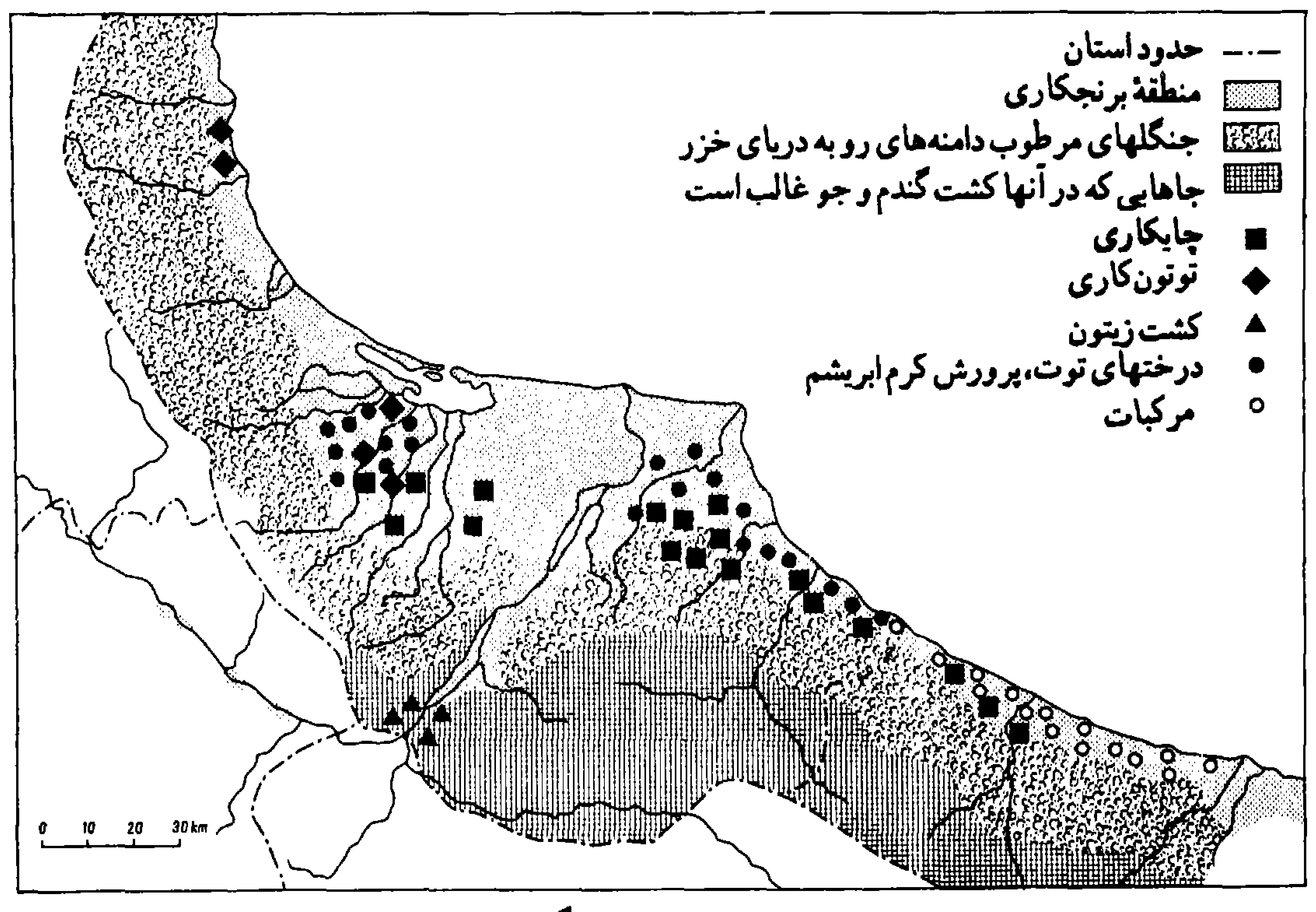
بامها نیز در اثر این بارانها بشدت صدمه می‌بینند و لذا هر از چند گاهی باید مرمّت شوند. گرمای مرطوب تابستان و مزاحمت پشه‌ها ساکنانی را که ناگزیر از باقی‌ماندن در جلگه شده‌اند وا می‌دارد که شبها را روی ایوانی سپری کنند که از سطح زمین بالاتر است و در معرض وزش بادهای ملایم سطحی است و در آن، هوای خفقان آور تا اندازه‌ای خنک می‌شود. بر عکس، وزش بادهای تند و گرم و خشک زمستانی و بهاری (گرمش)،که از غرب یا جنوب غربی می‌وزند، چه بسا چند

محله‌ای در ناحیهٔ جلگه‌ای تالش که در آن قطعاتی از جنگل باقی مانده است. برنجزارها در ته تصویر پیداست.

پناهگاه یک شکارچی مرغابی در مرداب انزلی

ساعته همه چیز را خشک کنند. در این‌صورت، دیوارها ترک می‌خورد و خطر آتش سوزی به‌وجود می‌آید. همچنین این بادهای گرم برفهای کوهستانی را سریعاً آب می‌کند و در نتیجه باعث جاری شدن سیل در نواحی پست خزر می‌گردد. «گیله مرد» مجموعه‌ای از راه‌حلهای معماری را برای رویارویی با این قیود اقلیمی یافته است که شایسته است کارایی آنها به قیاس با فنون جدید ساختمانی، که کاربردشان از حدود بیست‌سال پیش به این‌طرف در جلگه‌های خزر رواج پیدا کرده است، ارزیابی شود.

تراکم شبکهٔ آب‌رسانی و تنوّع گیاهان و جانوران و نیز تا اندازه‌ای تنوع منابع کشاورزی گیلان مدیون همین شرایط آب و هوایی زیر استوایی مرطوب است. رابینو می‌گوید: «شاید در هیچ جای دنیا به اندازهٔ استانهای ناحیهٔ خزر رودهای کوچک و بزرگ و نهر و سیلاب وجود نداشته باشد»[۱۲]. این آبهای جاری متعدد،که سرشار از رسوبات آبرفتی است،غالباً با رشته‌ای از تپه‌های شنی ساحلی و مرتفع برخورد می‌کند و در مردابها و استخرها جمع می‌شود و «کانونهایی از بخارهای مرطوب و مضّر و خفقان آور»[۱۳] پدید می‌آورد که در جلگهٔ خزر فراوان دیده می‌شود. از سوی دیگر، آب باران در خاک نفوذ می‌کند و سفره‌های آب زیرزمینی به وجود می‌آورد که بسادگی می‌توان به آنها دست یافت. از این‌رو، عمق چاههایی که در حیاط خانه‌ها حفر می‌شود یا مورد استفادهٔ چندین خانواده قرار می‌گیرد از چند متر تجاوز نمی‌کند. فنونی که برای بالا کشیدن آب از چاه به‌کار می‌رود ابتدایی‌اند. کافی است سطلی را به سرچوبی به طول دو یا سه متر [کردخاله] بیاویزند. قشر خاک اطراف مرداب انزلی، بویژه دلتای سفیدرود، بیشترین میزان رطوبت را دارد: در فصل پاییز، سفره‌های آب زیرزمینی تا سطح زمین بالا می‌آید و به آب باران اضافه می‌شود و آبگیرها و استخرهایی از گل و لای پدید می‌آورد. بسیاری کسان برآنند که نام «گیلان» از همین کلمهٔ «گِل» مأخوذ است و این نظر چندان تهی از معنا نیست.



نقشهٔ ۳ . انواع بهره‌برداری از زمین در گیلان و مازندران غربی

وجود گل و لای قیود دیگری به‌وجود می‌آورد که معمار و بنّا در انتخاب زمین ساختمانی و حفر و آماده‌سازی پی‌ها آنها را مورد نظر قرار می‌دهند.

جنگل سترده

در سال ۱۸۵۰ میلادی، شوتسکو در سفرنامهٔ خود چنین نوشته است که «گیلان چیزی جز یک جنگل مسکونی نیست»[۱۴]. در واقع، این جنگل، تا قبل از سترده شدن کامل جلگهٔ ساحلی و آماده‌سازی آن برای کشت و زرع، تا کرانه‌های دریای خزر امتداد داشته است. این جنگل، که از نظر انواع رستنیهایش از نوع جنگلهای مناطق شمالی و از لحاظ تراکم و تنوع گیاهان از نوع جنگلهای مناطق استوایی است، درختهای بلندی به ارتفاع ۳۰ تا ۴۰ متر داشته است که هنوز هم به‌طور پراکنده یا به صورت متراکم و انبوه در مناظر جلگهٔ شمال غربی استان مشاهده می‌گردد. گونه‌ای درخت بلوط که خاص جنگل خزر است (Quercuscastaneaefolia، نام محلی آن مازو)، نارون صحرایی (Campestris ulmus، له)، افرا (Acer insigne، پلت)، فغ (Carpinus betulus، فغ)، Parottia persica (انجیلی)، نارون سیبری (Zelkova carenata، آزاد) مهمترین انواع درختان جنگلی ارتفاعات بالای جنگل‌اند[۱۵]. درختان میوهٔ خودرو و بعضاً محلی که مکمل مجموعهٔ رستنیهای جنگلی این استان‌اند عبارتند از خرمالوی وحشی (lotus Diospiros، اربو)، اقاقیای وحشی (Gledistschia caspica، لیلکی که درختی شبیه اقاقیاست و دامداران از میوهٔ آن به عنوان خوراک مکمل گوسفندان در فصل زمستان استفاده می‌کنند)، درخت به (Cydonia sp.)، درخت انجیر (Ficus carica) که ارتفاع آن به ۱۰ متر می‌رسد)، درخت ازگیل Mespilus germanica، کونوس)، درخت گردو (Juglans regia، آغوز) و غیره که در محوطهٔ خانه‌های روستایی نیز مشاهده می‌شوند. بیشه‌های پایینتر ازاین ارتفاعات بسیارانبوه‌است و از رده‌هایی از

شمشاد (Buxussempervirens)، سرخس، تمشک، راج و پیچکهایی پوشیده شده‌اند که به ساقهٔ درختان می‌پیچند یا بوته‌های انگور وحشی (Vitis Vitifera، رز) که به گفتهٔ شوتسکو «به شکل آویزهایی در می‌آیند که، چون طناب سیاه رنگ و قطور کشتیهای بادبانی، از درختی به درخت دیگر می‌آویزند و از روی این پلهای معلق بی‌آنکه ساقه‌ها خم شوند می‌توان عبور کرد. میوهٔ رز سیاه رنگ و کوچک است و ترشی مطبوعی دارد و برای چیدن آن باید تا نوک درخت بالا رفت[۱۶]. گیاهان دیگری را نیز می‌توان به این مجموعهٔ گیاهان بومی، که در گذشته بوفور یافت می‌شده، افزود. این گیاهان در کنار آبگیرها (سل) و منابع بزرگ ذخیرهٔ آب (استخر که برای آبیاری برنجزارها تعبیه می‌شود) و یا در دره‌های پست رسوبی می‌رویند. گیاهانی که در آبگیرها می‌رویند از گونه‌های بیشمار نی و گالی‌اند که زنان گیلانی با آنها اشیایی چون حصیر، سد و اخیراً نیز کلاه حصیری می‌بافند. رستنیهای دره‌های پست نیز شامل انواع توسکا (Alnus glutinosa و subcordata، توسه)، درخت تبریزی (caspica Populus، سفید پلت)، توت وحشی (Morus alba ، توت)، بید (Salix، فک) و لیلکی (Gleditschiacapisca) است. لیلکی درختی پر برگ و کوتاه و در برابر بادهایی که بر تپه‌های ساحلی می‌وزد مقاوم است.

اصیلترین ویژگیهای مسکن و معماری منطقه از همین وفور و تنوع روییدنیها سرچشمه می‌گیرد. برخلاف خانه‌های ایران مرکزی که عمدتاً با مصالح معدنی (خشت خام یا پخته، کاهگل...) ساخته می‌شود، اسکلت مسکن روستایی گیلان از جنس چوب است و پوشش بامها از مواد گیاهی (نی، پوستهٔ برنج)، پرچینهایی از جنس نی و شاخ و برگ درختان نیز خانه‌ها را محصور می‌کند. تنوع انواع درختان جنگلی حداکثر امکانات را از نظر کیفیت و خواص متفاوت مصالح چوبی ساختمانی به دست می‌دهد (باز در این باره سخن خواهیم گفت). درختان سر به فلک کشیده‌ای که در همه‌جا به چشم می‌خورد برداشتها و رفته‌رفته باز نمودهایی بس

اصیل از فضا پدید آورده است. «گیله‌مرد» ها براحتی از درخت بالا می‌روند و عادت کرده‌اند که برای چیدن میوه‌ها خود را به نوک درختها برسانند و گاهی هم در روزهای داغ تابستانی بر بالای درخت استراحت کنند. بچه‌ها نیز روی شاخهٔ درختها می نشینند و به تماشای بازیها و نمایشهایی مشغول می‌شوند که در مرغزارهای اطراف محله‌ها جریان دارند (مثلاً گاوبازی که در گذشته معمول بوده است). سابقاً شکارچیان ببر[۱۷] نیز در میان شاخ و برگ درختان کمین می‌کرده‌اند. انقلابیون گیلانی طی سالهای ۱۹۱۵ـ ۱۹۲۰م (۱۲۹۴ـ۱۲۹۹ هـ) هم در آنجا مخفی می‌شدند و به افراد ارتش روس و انگلیس شبیخون می‌زدند[۱۸]. نمونهٔ دیگری از جاذبهٔ این فضای بین زمین و آسمان برای مردم گیلان علاقهٔ آنان به نمایش سنتی و قدیمی بندبازی در کرانهٔ ایرانی دریای خزر است که در هیچ کجای دیگر کشور تا این اندازه تماشاچی علاقه‌مند ندارد. خانه‌هایی هم که در جلگهٔ گیلان ساخته می‌شوند، همچون درختان مرتفعی که آنها را احاطه می‌کنند، غالباً تابع یک طرح قائم چند طبقه‌ای است. بهترین فضای خانه نیز درست زیربام جای دارد. کسی که بخواهد به این فضای مرتفع گام بگذارد باید از پلکان یا از نردبان بالا برود... این برداشت اهالی از فضای خانگی مرتفع با طرح غالبی که در ساختمانهای مسکونی مناطق مرکزی ایران به‌کار می‌رود تباین دارد؛ زیرا در ایران مرکزی، اتاقها به‌طور افقی در اطراف حیاط مرکزی خانه‌ها ساخته می‌شود.

از طرف دیگر، تراکم جنگل، افزون بر دشواری تردد در راههای پرگل‌ولای موجب شده است که توزیع مسکن در این منطقه به شکلی اصیل و استثنایی درآید که از هرلحاظ با شکل آبادیهای متمرکز در فلات ایران تفاوت دارد. از خانه‌های جلگهٔ گیلان آبادیهای پراکنده و دیه (محله)هایی تشکیل می‌یابد که از نظر بافت مجزّا هستند و در مجاورت برنجزارها جای دارند. باید این نکته را خاطرنشان ساخت که ساختار اصیل مذکور نتیجهٔ ستردگی تدریجی قطعات جنگل بر اثر واگذاریهای

منفرد آنهاست، به این معنا که در حاشیهٔ دریای خزر، بهره‌برداری کشاورزی از فضای جنگلی هرگز به ابتکار اهالی آبادیها یا در قالب تعاونیها صورت نگرفته، بلکه ستردن جنگل در پاره‌ای از زمینها به دست خانواده‌هایی از روستائیان با موافقت یا به تشویق آن دسته از مالکانی انجام گرفته است که در این موارد شرایط مناسبی از نظر بهره‌برداری برای رعایا تأمین کرده‌اند. به گفتهٔ رابینو و لافون، «هنگامی که می‌خواهند برنجزاری را در جنگل انبوه دایر کنند، مالک هزینهٔ ستردن جنگل و آماده‌سازی زمین را می‌پردازد؛ بعلاوه، سال اول فقط نیمی از اجاره بهای معمول را دریافت می‌کند (...) و غالباً اجاره‌بها در سالهای بعدی هم تا حدی کاهش می‌یابد»[۱۹]. بدین‌سان، مسکن سازی به موازات اشغال تدریجی جنگل صورت پذیرفته است. رشد زیاد جمعیت در طی قرن اخیر باعث شده است که اشغال فضای جنگل امری الزامی گردد[۲۰]. همچنین این شکل پراکندهٔ خانه‌سازی، که بر سابقه‌ای گواه است، چند نقش بر عهده دارد: در ایران مرکزی، تمرکز آبادیها می‌توانست جوابگوی ضرورت دفاع دست‌جمعی در برابر حملات قبایل کوچ‌نشین باشد؛ لیکن چنین تهدیدی هرگز متوجه ساکنان حاشیهٔ دریای خزر نبوده است؛ در عوض ضرورت ناشی، از حفاظت برنجزارها از گزند حیوانات (بویژه گراز) و نیز تعدد عملیات ضروری برای فعالیتهای حساس برنجکاری (شمار روزهایی از سال که زنان و مردان باید به کشت یک هکتار برنج اختصاص دهند، به ترتیب ۱۶۰ و ۱۰۵ روز تخمین زده شده است)[۲۱]، و دشواری تردد راههای تنگ و باریک، غالباً به لجن‌زار تبدیل می‌شود، ضرورت استقرار خانه‌های روستایی را در جوار مزارع ایجاب کرده است.

طیف فعالیتهای گوناگون تولیدی

دو نوع صید جای خاصی در مجموعهٔ فعالیتهای تولیدی دارند: اول، شکار

پرندگانی که در آبگیرهای باتلاقی زمینهای پست زندگی می‌کنند؛ دوم صید ماهی در آبهای ساحلی و در مصب رودخانه‌ها که البته این نوع صید نقش مهمی در اقتصاد منطقه ایفا می‌کند.

تاکنون دست کم ۳۲۷ نوع پرنده[۲۲]، که در مردابها و برکه‌های گیلان آشیانهٔ دایمی یا موقت دارند، شناسایی و سرشماری شده‌اند. روستاییان بخصوص به شکار مرغابی و اردک با تفنگ، لال‌دام،خوتکه‌تور، کاتییه و بند می‌پردازند و حتی شب هنگام دسته‌جمعی با فانوسی، که چراغ‌دار به دست می‌گیرد، به حرکت در می‌آیند و با نور آن شکار خود را غافلگیر می‌کنند و سپس پرنده را با دست می‌گیرند. برخی از انواع شکار نیاز به استقرار قرارگاه دارد: شکارچی در مخفی‌گاه مستقر می‌شود و با تفنگ و یا با توری که روی آبگیر می‌گسترد و به وسیلهٔ‌بندی که با چرخاندن قرقره‌ای آن را از کمینگاه به بالا و پایین می‌کشد به شکار می‌پردازد. این قرارگاههای ناپایدارِ شکار (کومه) ابتداییترین شکل معماری منطقه به شمار می‌آید.

علاوه بر این مجموعه از ساختمانهای فرعی (فرعی به لحاظ محل استقرارشان در فضای منطقه، ناپایداری و عدم استحکام و استفادهٔ غیرمستمر از آنها)، باید از پناهگاههای سنتی قایقرانان آبهای ساحلی و ماهیگیران یاد کرد. شهرت ساحل دریای خزر مدیون صید ماهی خاویار و تولید پرسود خاویار است. صدور انواع دیگر ماهیان فعالیت بازرگانی پر رونقی در سطح منطقه و در سراسر کشور به شمار می‌آید. ماهی آزاد، کپور و بخصوص ماهی سفید صید می‌شود. با این حال، برخلاف انتظار، این فعالیت پردرآمد تقریباً از دست و از اختیار اهالی محلی خارج است؛ زیرا ماهیگیری در انحصار یک شرکت دولتی است که عمدتاً ترکان آذربایجانی رااستخدام می‌کند که به صورت فصلی زمینهای خود در ارتفاعات را ترک و به ساحل خزر مهاجرت می‌کنند[۲۳]. فقط تعداد کمی از گیله مردان به

صورت قاچاق به ماهیگیری می‌پردازند و به این منظور موانعی [به نام شیل] در نهرها تعبیه می‌کنند و یا از قوش برای شکار در آبهای ساحلی و برکه‌ها استفاده می‌کنند.

این دو نوع فعالیت، در مجموع، نسبت به دو منبع اصلی ثروت یعنی برنج و ابریشم، جنبهٔ فرعی دارد و ناچیز است.

برنجکاری، که بیش از نیمی از مساحت کل زیرکشت استان را به خود اختصاص داده است، در جلگهٔ رسوبی سفیدرود تقریباً یگانه محصول کشاورزی محسوب می‌شود. برنجزارها به فضای منطقه شکل می‌دهند و منظر کلی این سرزمین را به شکل پهنه‌هایی با خانه‌های جدولی ملوّن درمی‌آورند که اطرافشان را گودالهایی احاطه می‌کند. برنجکاری ممّر معاش روستاییان و تنها کشت و کاری است[۲۴] که در فاصلهٔ بین اعتدالین انجام می‌گیرد و از اعتدال ربیعی آغاز می‌شود و به اعتدال خریفی پایان می‌پذیرد. بنابراین، کار و تلاش بسیار در فصل گرما جای خود را به فراغت و استراحت و شب‌نشینیهای طولانی و همصحبتی در فصل سرما می‌دهد. به هیچ‌روی نباید تصور شود که برنج فقط برای معاش اهالی کشت می‌شود و محصول آن کلاً به مصرف خانوادهٔ برنجکاران می‌رسد، بلکه باید گفت که این محصول عمدتاً روانهٔ بازار می‌شود (گیلان بزرگترین خزانهٔ برنج کشور است و حدود ۶۰ درصد محصولات محلی از طریق شبکهٔ پیچیدهٔ بازار روانهٔ شهرهای منطقه یا ایران مرکزی می‌شود). در طی نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم، سطح زیر کشت برنج گسترش بسیار یافته است تا محصول آن بتواند در وهلهٔ اول تقاضای معتنابه برنج در بازار روسیه را تأمین کند و در وهلهٔ دوم پاسخگوی افزایش قابل توجه مصرف برنج در کلیهٔ استانهای ایران باشد. بدین سان، مزارع برنج رفته رفته در ناحیهٔ جنگلی و، به موازات آن، توتستانها، جهت تأمین برگ مورد نیاز تولید ابریشم، گسترش یافته‌اند. بازرگانان اروپایی تا اواخر قرن گذشته رقابت شدیدی برسر ابریشم مشهور گیلان

داشته‌اند. پرورش نوغان، که در سالهای ۱۸۶۰،به علت شیوع آفت شَلِه و نیز به علت تولید پارچه‌های مصنوعی (سنتتیک) و رقابت ابریشم خاور دور،دچار صدماتی شده بود، امروزه فعالیت اقتصادی مکملی است که نباید آن را دست کم گرفت؛زیرا درآمدی که از این طریق حاصل می‌شود نسبتاً خوب است و، در ضمن، زمان کارهای مربوط به آن با فصل اشتغالات کشاورزی (از آغاز بهار تا آغاز تابستان) همخوانی و هماهنگی دارد. پرورش کرم ابریشم در منطقهٔ فومن و بویژه در جلگهٔ شرقی (از آستانه تا رودسر) همچنان پررونق‌ست[۲۵].

علاوه بر این فعالیتهای عمده، دیگر محصولات کشاورزی، که باز غالباً جنبهٔ تجارتی دارند، و در هر محلی و از نظر نوع متفاوت‌اند، عبارتند از مرکبات در جلگهٔ شرقی، چای (که کشت آن از اوایل قرن بیستم به این منطقه وارد شده است) در تپه‌های ناحیهٔ لاهیجان و فومنات، تنباکو که از اواخر قرن نوزدهم در مشرق استان کشت می‌شود، بادام زمینی در حوالی آستانه و گندم و جو که مکمل برنجکاری در زمینهای کوهپایه است. به این مجموعهٔ متنوع از منابع و محصولات طبیعی باید انواع بیشمار میوه و سبزی را نیز اضافه کرد که قسمتی از آن را روستاییان در بازار به فروش می‌رسانند. همچنین باید از فعالیت پررونقی یاد کرد که اخیراً، یعنی از زمان ملی‌شدن جنگلها (در سال ۱۹۶۳) و محدود شدن قطع درختان، توسعه پیدا کرده است و آن درختکاری است (کاشت انواع توسکا، درخت تبریزی . . .).از طریق درختکاری است که مواد اولیهٔ لازم برای بازار مصالح ساختمانی شهری و روستائی تأمین می‌شود. این بازار به علت رشد زیاد جمعیت منطقه در حال توسعه است. سرانجام، دامداری نیز جای محدودی در اقتصاد جلگهٔ گیلان دارد و از نظر شکل ، در مقایسه با دامداری در ایران مرکزی، دارای تفاوت فاحش است: در گیلان، گاوداری (گاو ماده برای تولید شیر و گاو نر برای کشت و کار)، استفاده از اسب به عنوان حیوان بارکش و نیز تولید فراوان ماکیان بیش از همه اهمیت دارد. گاو

را می‌توان چهارپای نمونه در منطقهٔ گیلان به شمار آورد، در حالی که در دیگر نقاط ایران گوسفند و شتر چهارپایان نمونه‌اند.

روشهای زمینداری و قشربندی جمعیت دهقانی

شرایط زندگی دهقانان جلگهٔ گیلان در مقایسه با شرایط زندگی روستاییان ایران مرکزی ظاهراً چندان سخت و طاقت‌فرسا نیست. ثروت روستاییان محلی (که البته امری کاملاً نسبی است) هم از «برکت» محیط مرطوب این منطقه ناشی می‌شود و هم از وضعیت خود روسایان گیلانی به عنوان تولیدکنندگانی که در مقایسه با روستاییان فلات ایران در شرایط مناسبتری قرار دارند. تا سال ۱۳۳۳، یعنی تا زمان اجرای اصلاحات ارضی، که مبدأ روند تقسیم و توزیع زمینها به روستاییان در ازاء پرداخت وجه معینی به شمار می‌رود، شیوهٔ تولید حاکم بر گیلان، همانند شیوهٔ تولید در دیگر استانهای ایران، از نوع فئودالی بوده است. زمینهای مزروعی متعلق به خرده مالکان و مالکان بزرگی بود که غالباً در محل املاک خود حضور نداشته‌اند و کشت و کار این زمینها را هم به عهدهٔ دهقانانی واگذار می‌کرده‌اند که با قراردادهایی، تحت نظارت نمانیذگان صاحبان املاک (مباشران)، به مالکان وابسته بوده‌اند. چنانچه به ذکر این گونه ویژگیهای کلی اکتفا کنیم (کما اینکه بسیاری از پژوهشگران چنین کرده‌اند)، قاعدتاً باید نتیجه بگیریم که نحوهٔ سازماندهی تولید کشاورزی در گیلان فرقی با دیگر نقاط کشور نداشته است. لیکن اگر ماهیت قراردادهایی را در نظر بگیریم که بین دهقانان و مالکان منعقد می‌شده است، به وجود تفاوتهای محسوسی پی خواهیم برد: اجاره کاری (که عبارت از دادن سهم ثابتی از محصول یا پرداخت مبلغی معین است) بمراتب بیش از نوعی اقطاع، که به تقسیم مساوی محصول بین مالک و زارع منجر می‌شده، رواج داشته است. این شیوهٔ اول اجاره‌کاری به مراتب بیشتر به سود تولیدکنندگان بوده است؛ زیرا بر این اساس،

حدود ۲/۳ محصول برنج را خود برنجکاران برمی‌داشته‌اند. این وضع نسبتاً ممتاز دهقانان جلگهٔ گیلان را باید از دو عامل ناشی دانست: اول اینکه برنجکاری تا حد زیادی بیش از کشت گندم یا جو کار می‌برد، لذا تعجبی ندارد که شیوهٔ بهره‌برداری در زمینهای برنجکاری حاشیهٔ خزر بیشتر به سود برنجکاران باشد؛ دوم اینکه زمینداران گیلان به علت «نقش ضعیف» خود در ادارهٔ مملکت نمی‌توانستند برداشت سهم مهمی از محصول را توجیه کنند. در واقع، نقشی که مالکان در سازماندهی تولید بر عهده داشته‌اند بسیار ناچیز بوده است: اینان، برخلاف مالکان ایران مرکزی، هزینهٔ کارهای لازم برای آبرسانی به برنجزارها را پرداخت نمی‌کردند و نگهبانی و حفاظت (مثلاً در برابر تهاجم جمعیت‌های کوچنده) نیز بر عهدهٔ آنان نبوده است. بدین‌سان، دهقان گیلانی توانسته است از پاره‌ای از امتیازات برخوردار گردد که دهقانان دیگر مناطق کشور بندرت توانسته‌اند بدانها دست یابند. رابینو، این وضع را در اوایل قرن حاضر چنین تفسیر می‌کند: «زارع، اجاره بهایی برای کلبه‌اش نمی‌پردازد. گاو و گوسفندهایش در هر زمینی که زراعی نباشد آزادانه چرا می‌کنند. حق ندارد درختان جنگلی یعنی درختان محدودهٔ غیر مزروعی مالک را قطع کند و به سود خود بفروشد. ذغال درست می‌کند و در این کار کسی مزاحم او نمی‌شود. می‌تواند در کنار کلبهٔ خود سبزیکاری کند و محصول سبزی خود را یا به فروش برساند و یا به میل خود مصرف کند و همچنین میوه‌های فراوان جنگلی را بچیند و مرغهای خانگی را که خود پرورش می‌دهد به مصرف برساند»[۲۶].

با این حال، چه قبل و چه بعد از اصلاحات ارضی، دهقانان گیلان مجموعه‌ای کاملاً قشربندی شده را پدید می‌آورده‌اند و این قشربندی کمتر تابع موقعیت و وضعیت حقوقی تولیدکنندگان بوده است تا وسعت و کیفیت زمینهایی که مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند. در آغاز اصلاحات ارضی، در کل استان، از ۱۳۷۰۰۰ قطعه زمین بهره‌برداری می‌شده که مجموعاً مساحتی برابر ۲۴۸۰۰۰ هکتار زمین زیر کشت

داشته است. بنابراین، میانگین مساحت زمینهای مزروعی حدود ۱/۸ هکتار بوده و تردیدی نیست که این میانگین در جلگهٔ برنجزارهای گیلان به نحو محسوسی کمتر از این بوده است، زیرا آمار کلی زمینهای مزروعی دامنهٔ خشک البرز واقع در استان گیلان را نیز در برمی‌گیرد و می‌دانیم که زمینهای این ناحیه به کشت و سیع گندم و جو اختصاص یافته و در نتیجه قطعاً وسعت بیشتری هم داشته است. در همان سال، ۹۲ درصد زمینهای مورد بهره‌برداری مساحتی کمتر از ۴ هکتار داشته است و این زمینها ۶۶/۵ درصد مساحت کل زمینهای مزروعی را در بر می‌گرفته‌اند. در این مجموعه، سه نوع مهم زمین مورد بهره‌برداری می‌توان تشخیص داد:

قطعه زمین کوچک (با مساحتی کمتر از یک هکتار) که کل محصولش فقط برای معاش خانوادهٔ دهقانی کفاف می‌کند (محصول هر هکتار برنجزار به طور متوسط ۲/۵ تن برنج است و این مقدار کمی از مصرف سالانهٔ یک خانوادهٔ دهقانی بیشتر است. فرد بالغ روزانه حدود یک کیلو برنج می‌خورد و برنج خوراک اصلی و سنتی در گیلان است که در هر سه وعده غذا مصرف می‌شود).

زمینهای متوسط با مساحتی برابر با ۱ تا ۳ هکتار ـ این زمینها ۵۴ درصد کل زمینهای واگذار شده در اجرای اصلاحات ارضی است. این مساحت امکان تولید محصول زاید بر نیاز دهقانان را فراهم می‌کند. محصول را ذخیره می‌کنند و قسمتی از آن در بازار به فروش می‌رسد. این بخش کالایی برنج تا حدی متغیّر است و به حاصلخیزی و باروری زمین و شرایط جوّی و آب هوا بستگی دارد. بهره‌برداری از این زمینها اصولاً خانوادگی است ولی اتفاق می‌افتد که یک کارگر کمکی را برای مدت برنجکاری استخدام کنند. کارگر کمکی یا کشاورزی است بی‌زمین و یا از مهاجران فصلی مناطق کوهستانی و مرزی استان گیلان است.

زمینهایی که مساحتشان بین ۳ تا ۴ هکتار باشد کمترند (۷ درصد کل زمینها). نحوهٔ بهره‌برداری از این گونه زمینها تا حدی مشابه شرکتهای تولیدی است

که کارگران مزدبگیری را به طور دایم در استخدام خود دارند.

با این حال، فقط در زمینهای بزرگ کشاورزی، که اغلب به چایکاری و کاشت مرکبات اختصاص دارند، تقسیم کار با دقت انجام می‌گیرد و چندین کارگر مزدبگیر طبق ضوابط مشخصی از سلسله مراتبی پیروی می‌کنند و تحت نظارت یک مدیر مشغول به کار می‌شوند. این زمینهای بزرگ مزروعی (که مساحتشان ممکن است تا ۵۰ هکتار هم برسد) فقط ۸ درصد کل زمینهای واگذار شده را تشکیل می‌دهند، در حالی که مساحت کل آنها نزدیک به یک سوم مساحت کل زمینهای مزروعی منطقه است. پیداست که این دسته از زمینها تقریباً به طور انحصاری به کشت محصولات تجاری و سودآور اختصاص دارد.

شرح این تقسیم‌بندی زمینها، که در اینجا به اختصار ارائه کردیم، نیاز به توضیحات مکمّلی دارد که مربوط به وجود تفاوتهایی هرچند جزئی در هر گروه از زمینهاست. در واقع، تفاوتهای جزئی مذکور در این است که مساحت معینی از زمین ممکن است کم و بیش بارور باشد و این به جنس خاک و روشهای بهره‌برداری و امکانات آبیاری بستگی دارد (از مناطق کرانهٔ شمال غربی و کوهپایه تا ناحیهٔ مرکزی دلتا که بهترین شرایط تولید برنج را داراست، بازدهی در هر هکتار برنجزار ممکن است تا دو برابر تغییر کند.) همچنین از این لحاظ باید به تفاوتهای موجود در هر دسته از زمینهای یاد شده توجه داشت که مثلاً در میان کشاورزانی که زمینشان متوسط یا کوچک است آنان دارای حیوان بارکش و یا «تیلرند» نسبت به دیگران، که ناگزیرند این وسایل را برای شخم و پورکنی برنجزار اجاره کنند، وضعی ممتاز دارند. توضیح مکمل دیگر اینکه تعداد دهقانان بی‌زمین (خوش‌نشینها) در کل جمعیت دهقانی کم نیست در سال ۱۳۳۰ ه/ ۱۹۶۰ م (حدود ۸ درصد کل این جمعیت) و بعلاوه در پی اصلاحات ارضی، که طی سه مرحله از سال ۱۳۳۲ ه/ ۱۹۶۲ م تا ۱۳۳۹ ه/ ۱۹۶۸ به اجرا در آمد، تغییرات محسوسی در وسعت زمینهای مزروعی داده شد و،

در نتیجه، فاصله‌ای که بین اقشار مختلف دهقانان وجود داشت باز هم بیشتر شد. در واقع، در نظام پیشین مالکیت، زمین مزروعی، طبق عرف محلی، بدون‌آنکه تقسیم شود به وراث همان خانوادهٔ دهقان منتقل می‌شد. یکی از پسران نقش اجاره‌دار ملک پدری را برعهده می‌گرفت و برادران و خواهران مجبور می‌شدند یا مهاجرت کنند و یا به کارهای پست‌تر در جامعهٔ روستایی تن دهند (مثلاً کار خوش‌نشینی) و یا اینکه باموافقت مالکان به ستردن زمینهای بایر دست بزنند. همچنانکه ای. اهلر[۲۷] بدرستی نشان داده است، این عرف سنتی متضمّن ثبات نسبی اندازهٔ زمینهای مزروعی و نیز جمعیت دهقانی بوده است. مالکیت یافتن دهقانان بر اثر اصلاحات ارضی با رجوع به احکام اسلامی در خصوص تقسیم ملک به ورثه قرین گردید. از این پس، املاک بین فرزندان تقسیم می‌شد و این شیوهٔ عمل به قطعه قطعه شدن زمین موروثی و حتی به تجزیهٔ ملک مزروعی به قطعات بسیار کوچک منجر می‌گردید. این پدیده به طور اخص در خانواده‌های کثیرالاولاد ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت: از آن پس، چندین خانهٔ مسکونی درمحدودهٔ محوطهٔ خانوادگی یا درمجاورت آن به طور فشرده در کنار یکدیگر ساخته شد و البته تعداد این خانه‌ها با تعداد وراثی برابر بود که ملک پدری را بین خود تقسیم می‌کردند. در نتیجهٔ این وضعیت، فاصلهٔ بین طبقات مختلف زمینهای مزروعی از حیث مساحت افزایش پیدا کرد. بعضی از زمینها به رغم رونق بهره‌برداری تقسیم می‌شدند و پاره‌ای دیگر (بخصوص در مواردی که یگانه وارث فرزندی ذکور بود) دست نخورده باقی می‌ماندند.

بازتاب این قشربندی ـ قدیم و جدید ـ دهقانان را می‌توان در تنوع نمونه و طرح خانه‌های مسکونی و تأسیسات بهره‌برداری کشاورزی مشاهده کرد. در اینجا باید چگونگی مناسبات بین گونه‌های معماری، از یک سو، و اختلاف منزلت اجتماعی دهقانان در محیط روستایی (از بزرگ مالکان دیروز گرفته تا دهقانان خرده مالک و کارگران روزمزد)، از سوی دیگر، را بررسی و مشخّص کرد.

شیوه‌های اصیل زندگی در گیلان

برای تکمیل نمای کلی شرایط تولید در استان گیلان باید به سه ویژگی اصیل و در عین حال متمایز زندگی روستایی به طور اخص، که به شیوه‌های زندگی شکل داده و اندک اندک روی اسلوب سکونت در دشت گیلان تأثیر گذارده، اشاره کرد:

ویژگی وابستگی و نوسازی اقتصاد منطقه: نوع محصولات کشاورزی در گیلان بر مبنای تقاضای بازارهای بیگانه و بعد بازار داخلی ایران تعیین می‌شده و تابع این بازارها بوده است. در نتیجه، کشاورزان خیلی زود با اقتصاد کالایی روبرو شده‌اند و به علت نوسانات نرخ غلات همواره آمادگی تغییر نوع محصول خود را داشته‌اند و هر گاه امکانات و شرایطی فراهم بوده است دست به احتکار محصولات (از جمله برنج) زده‌اند. به همین لحاظ است که قیمت فروش برنج ممکن است در طی سال و حتی از فصلی به فصل دیگر دستخوش تغییرات محسوسی گردد. در اینجا از آن نوع جامعهٔ روستایی بسته و بیخبر از دنیای خارج که به سازماندهی تولید کشاورزی خود بپردازد و توجهش بر حفظ منافع آحاد آن جامعه متمرکز باشد خبری نیست، بلکه، برعکس، در گیلان، دنیای کشاوران از پوستهٔ خود بیرون افتاده و به بازارهای خارجی رو کرده است و دهقانان پیوندها و روابط شخصی محکمی با شهرنشینان و بازرگانان برقرار کرده‌اند ... این موقعیتِ وابستگی و حتی تبعیت از وضعیت دیگر مناطق و ملّتهای بیگانه فعالیتهای دگرگون‌ساز را مهار کرده است. از جملهٔ این فعالیتها ابریشم‌کشی و ابریشم‌بافی است که هیچگاه از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است، زیرا محصول خام (ابریشم خام یا حتی پیلهٔ ابریشم) را بازرگانان می‌خریدند و روانهٔ کارخانه‌های ابریشم‌کشی شرکتهای تابع خود می‌کردند.

فردگرائی کشاورزان: در حالی که ساختارهای جامعهٔ روستایی به طور سنتی

در دهات ایران مرکزی بسیار محکم است (توزیع مجدّد ادواری زمین بین اعضای جامعه، تعاون در سطح فعالیتهای کشاورزی)، بافت پیوندهای گروهی در گیلان بس سست است و به چند کار در امر تعاون محدود می‌شود که برای آبیاری و نگهبانی مزارع از گزند پرندگان وحشی ضروری است.

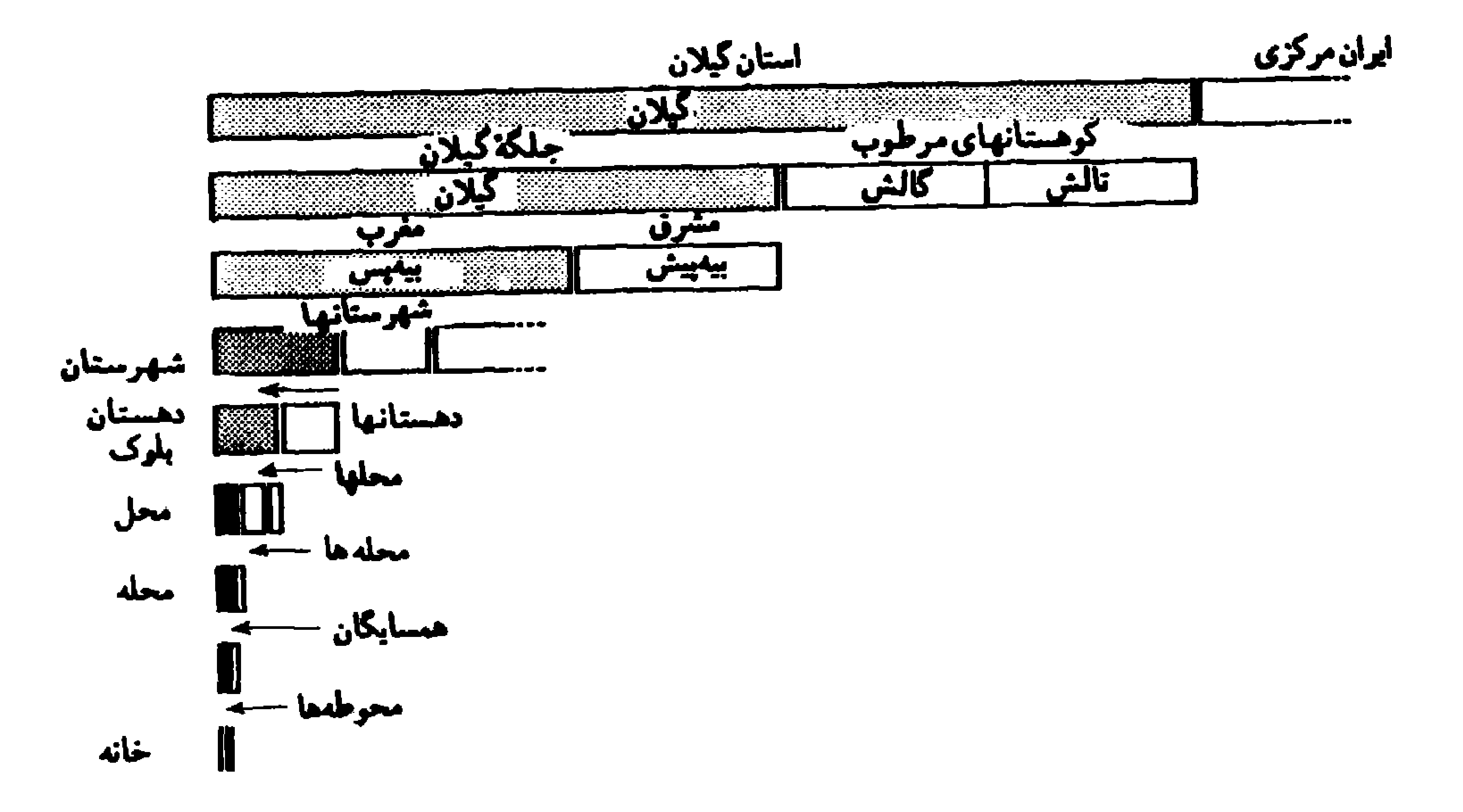
رفتارهای اجتماعی و تقسیم نقشهای اجتماعی بین زنان و مردان، در کنار عادتهای غالب و رایج در ایران و در خاورمیانه به طور اعم، خشونت در مناسبات بین افراد و ارتکاب جنایت در گیلان از دیگر مناطق ایران بمراتب کمتر و خفیفتر است. بسیاری از سیاحان از میهمان‌نوازی گیله‌مردان و نیز از کمی جنایات در این ناحیه از ایران[۲۸] و از ندرت موارد سرقت و تسویه حسابهای شخصی سخن گفته‌اند. طرز برخورد افراد چه در درون و چه در بیرون از خانواده، نسبت به آنچه در جماعات فلات ایران دیده می‌شود، بیریاتر است. در گیلان، حسن تفاخر و مردانگی به آن شدّت نیست. به نظر ما این کیفیت مناسبات بین‌الاثنینی با شیوهٔ کشت و کار گیله‌مردان همخوانی دارد: برنجکاری و نیز پرورش کرم ابریشم از جمله کارهای بسیار ظریف و حساسی است که نیازمند مراقبت و توجه در فضایی محدود است و از این لحاظ با وضعیت کشت گندم و جو، به علت دوری کشتکاران از یکدیگر و تماس کمتر آنان و نیز به این علت که چوپانی گله‌های بزرگ گوسفند در انزوای باز هم بیشتری انجام می‌گیرد، در تباین است[۲۹].

باید افزود که وفور نسبی منابع در گیلان باعث می‌شود که نزاع بر سر تملک یا بهره‌گیری از امکانات محدود کمتر مورد پیدا می‌کند: درگیریهای خشونت‌آمیز بین دهقانان بر سر مسئلهٔ کمبود آب یا بر سر بهره‌برداری از زمینهای مشترک، که غالباً در مناطق خشک اتفاق می‌افتد، در نواحی خزر شکل بسیار خفیفی به خود می‌گیرد. سهم مهمی که زنان در فعالیتهای کشاورزی بر عهده دارند و جدا نبودن زن و مرد در فضای مسکونی نیز از جمله خصوصیتهای برجسته و اصیل شیوهٔ زندگی در

گیلان است که این نیز شگفتی بسیاری از سیاحان را برانگیخته است: از جملهٔ این سیاحان مک کنزی[۳۰] و رابینو هستند. رابینو می‌نویسد: «آنان (زنان گیلکی) بمراتب بیش از مردان کار می‌کنند[۳۱]». بی‌گمان الگوهایی که به طور کلی در تمدنهای مدیترانه‌ای و خاورمیانه‌ای مصداق دارند و در آنها مردان و زنان، زندگی عمومی و زندگی خصوصی، کار پیشه‌وری و صنایع دستی خانگی، کار در مزارع و دشتها و کار در فضای مرطوب باغها در تقابل قرار می‌گیرند، چون به تقسیم نقشها میان زن و مرد در جامعهٔ گیلان توجه کنیم، نوعاً فرق محسوسی پیدا می‌کنند. نمونه‌های بیشماری هست که مؤید این منزلت و مقام خاص زنان در کرانه‌های دریای خزر است: گاهی زنان گیلانی به ساختن ظروف سفالی با چرخ سفالگری، از فنون دقیقی که در روزگاران کهن از آنِ مردان بوده است[۳۲]، می‌پردازند و دستمزدی که بابت کارهای کشاورزی دریافت می‌کنند از دستمزد مردان بیشتر است (البته در ازاء کارهایی دشوارتر). زنان گیلانی در تولید محصولات کشاورزی در مزارع و نیز در ادارهٔ کار بهره‌برداری کشاورزی مستقیماً مشارکت می‌کنند و، به استثنای چند مورد (که بعداً اشاره خواهیم کرد)، با مردان در فضاهای خانگی واحدی به سر می‌برند. این وضع خاص ظاهراً به دو سلسله عوامل مربوط است: یکی اینکه شیوه‌های زندگی رایج در ایران مرکزی در این منطقهٔ امن،که از گزند تهاجمات دوران قرون‌وسطی محفوظ مانده و تا دیر زمانی از نفوذ تمدن فلات ایران بدور بوده،نفوذ چندانی نکرده است؛ دیگر اینکه زنان در فعالیتهای تولیدی در محیطی مرطوب که در آن، کارهای کشاورزی با فالیزکاری قرابت دارد شرکت گسترده دارند.

سرانجام،در این بازنمود کلی باید بر شرایط ویژهٔ جمعیّتی در کرانه‌های پست دریای خزر تأکید کرد. جمعیت هیچ منطقهٔ کشاورزی در ایران به اندازهٔ استان گیلان متراکم نیست. بر طبق آمار به دست آمده از سرشماری سال ۱۹۷۶، شمار نفوس این استان در حدود ۱,۶۰۰,۰۰۰ تن بوده که اکثریت قاطع (۷۲ درصد) آنان در نواحی

روستایی ساکن بوده‌اند. جابجایی گستردهٔ روستاییان به سوی شهرها و «روستازدایی»، که از جمله خصوصیتهای برجستهٔ تحول جامعهٔ ایرانی از سالهای ۱۳۵۰ به بعد بوده است، به میزانی بمراتب کمتر از دیگر مناطق کشور شامل حال ناحیهٔ خزر بوده است. بدین‌سان، هنوز هم در گیلان، جابجایی مهاجران فصلی از شهر به سوی روستا در موسم اوج فعالیتهای کشاورزی (برگ‌چینی چای، برداشت برنج ...) را شاهدیم. میانگین تراکم جمعیت در استان ۱۰۷ نفر در هر کیلومتر مربع است؛ اما این میانگین در نواحی روستایی دلتای سفیدرود، یعنی در نقاطی که فعالیتهای فشردهٔ برنجکاری نیازمند تعداد بیشماری کارگر است، به ۲۲۵ و حتی ۳۰۰ نفر در هر کیلومتر مربع می‌رسد. در فاصلهٔ یک قرن، که در طی آن جمعیت منطقه به بیش از ۵۰۰ درصد افزایش نشان می‌دهد، رشد جمعیت و توسعهٔ برنجکاری پا بپای هم پیش رفته‌اند. نشانه‌هایی از این فشار جمعیت، که اکنون با کمبود فضای ستردنی



شکل ۱. نحوهٔ تداخل واحدهای مختلف تعلّق ارضی افراد در استان گیلان

جنگلی مواجه است، در تاریخ اخیر مسکن‌سازی، و منظر کلی زمینهای مزروعی استان دیده می‌شود.

طیف تعلّقات مکانی: دو واحد اجتماعی و مکانی عمدهٔ خویشاوندی

خانه (خونه) و محله

در حالی که آبادیهای ایران مرکزی به صورت پهنه‌هایی متحدالمرکز، شامل باغها و بوستانها و مزارع آبی و دیمی و مراتع، در پیرامون دهکده‌های مجتمع شکل می‌گیرند، فضای روستایی در جلگهٔ گیلان بسیار آشفته می‌نماید و سازمان‌بندی آن فاقد جهت یا محور غالبی است: کوره راههای پرپیچ و خم که به‌خانه‌هایی در پس انبوه شاخ و برگ درختان منتهی می‌شوند و یا در اطراف برنجزارها به صورت پراکنده ساخته شده‌اند و یا دیه‌هایی پدید می‌آورند که بافتشان بسیار سست است و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که حد و مرز بین آنها را دقیقاً مشخص کند. تسلّط بر این آبادیهای بیقواره و فاقد استخوان‌بندی و حد و مرز را برای قدرتهایی، که همواره در فکر تقسیم و مرزبندی دقیق قلمرو خود بوده‌اند تا بهتر بتوانند بر اهالی نظارت داشته باشند و امور جامعه را اداره کنند، دشوار ساخته است. هروقت سرشماری یا احداث تأسیساتی اجتماعی و یا نظارت امنیّتی ضرورت پیدا می‌کرده، وظیفهٔ حکومت بسیار دشوار می‌شده و علت آن نیز همین سستی و بی‌انسجامی بافت مسکن و ناممکن بودن تقسیم آن به چند واحد ساده بوده است که مهار کردن از روی برنامهٔ آن میسر نیست. مشکلاتی که سازمانهای دولتی گوناگون، از سالهای ۱۳۵۰ به این

محوطه‌ای در ناحیهٔ لاهیجان: خانه، خزانهٔ برنج، تلمبار

محوطه‌ای در جنوب تالش: خانه و خزانه‌های برنج

سو، در سرشماریها با آنها مواجه شده‌اند از این لحاظ گویاست. م. با زن خاطر نشان کرده است که شمار محله‌هایی که در سرشماریهای مختلف در بخشی از دهستان اسالم (دشت تالش) شناسایی و سرشماری شده‌اند بین ۱۱ تا ۵۹ نوسان دارد[۳۳]. نظام سلطنتی، در سالهای پایانی حیاتش، تلاشهایی کرد که این فضای گیلان را به صورتی منظم و هندسی سازماندهی کند تا نه تنها امکان تجمع مراکز خدماتی اجتماعی فراهم آید بلکه کنترل جمعیت روستایی نیز تقویت گردد. در طرحی مربوط به سال ۱۹۷۳، ساختن «شهرک»هایی پیش‌بینی شده بود تا جمعیت‌های روستایی همجوار در یک جا متمرکز شوند. این برنامه‌ریزی نهایتاً به مرحلهٔ اجرا درنیامد. خوب می‌توان حدس زد که پی‌آمدهای عاجل و بلند مدت اجرای چنین طرحی چه می‌توانست باشد: نابودی بافتی مسکونی که پراکندگیش، همچنانکه گفتیم، پاسخگوی چندین نقش است؛ تأسیس واحدهای بزرگ کشاورزی که طبعاً مقتضی تمرکز جمعیتی است که از آن پس به صورت مزدبگیر کار کنند، به همان صورت که در برنامه‌ریزیهای به اجرا درآمده در خوزستان پیش آمده است. از طرفی، شکل‌بندی سنتی بافت مسکونی و همچنین انبوه درختانی که خانه‌ها در پس آنها پنهانند و کوره‌راههایی که به این نقاط مسکونی منتهی می‌شوند شرایط بسیار مطلوبی برای اختفای افراد زیر پیگرد و مخالفان و یاغیان و محیط مساعدی برای جنگ چریکی پدید آورده است. گیلان، این سرزمین و پناهگاه ناراضیان یگانه استان ایرانی است که در طی دورهٔ جدید صحنهٔ یک انقلاب دهقانی به رهبری نخبگان شهرنشین بوده است. بی‌نظمی و آشفتگی جغرافیایی این استان از عواملی است که شرایط چنین شورشی را فراهم آورده و بخصوص سرکوب آن را مسأله‌آفرین و طولانی ساخته است.

فضای این استان هرچند بظاهر نامنظم و غیرقابل مرزبندی جلوه می‌کند، از درون به صورت واحدهایی تو در تو و بر طبق اصل نسق‌بندی سازمان یافته است.

کوچکترین واحد مکانی و اجتماعی محوطهٔ خانه است که با پرچینهایی محصور شده و خانه و باغچهٔ سبزیکاری و تأسیسات بهره‌برداری کشاورزی را دربرمی‌گیرد که رو به برنجزارها دارد. واژهٔ خانه (گیلکی: خونه) هم به خانه اطلاق می‌شود هم به کل محوطه و هم به اهل منزل. این پارهٔ کوچک از آبادی در عین حال واحد بنیادی تولید و مصرف در جامعهٔ گیلانی نیز به شمار می‌رود.

اما ماهیت این واقعیتِ هم مادی و هم اجتماعی، چون درست شکافته شود، چیست؟

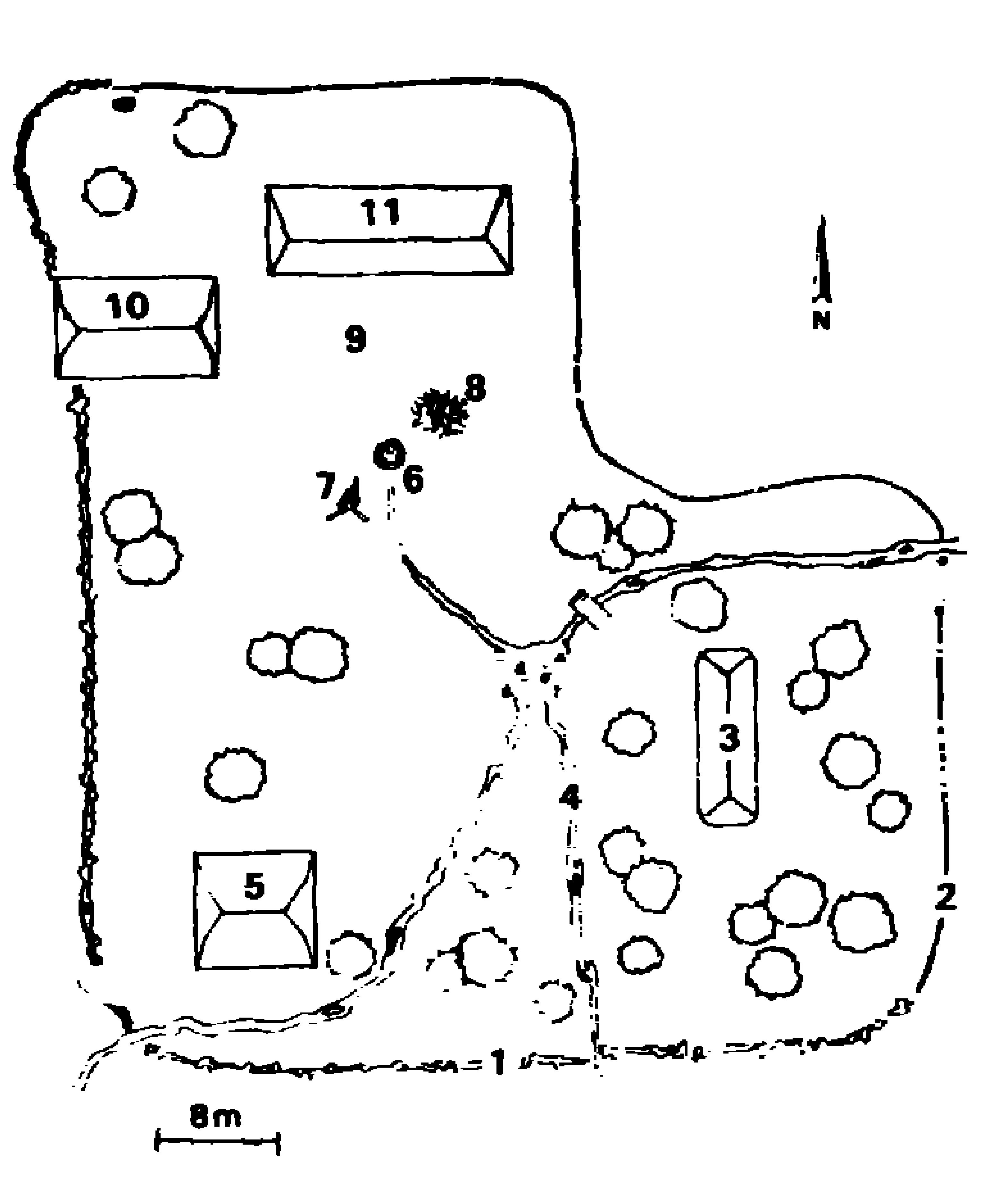
خانه، محوطه، گروههای خانگی

هر محوطه با پرچینهایی محصور می‌شود که نه تنها حدود فضای خانگی را مشخص می‌کند بلکه حفاظی است برای باغها در مقابل چارپایان و برای ماکیان. این پرچینها بر حسب محل ممکن است از نیهایی باشد که با ترکه‌های نازک به‌هم‌بافته شده باشند (امروزه به جای این ترکه‌ها سیم فلزی به کار می‌برند) یا از شاخه‌هایی که به دور پایه‌ها و یا قطعه‌چوبهای افقی که به تیر بسته می‌شوند پیچانده می‌شوند. در داخل جلگهٔ مرکزی، آنجا که این سه شیوهٔ مرزبندی همزمان به کار می‌روند، هر یک از آنها نام خاصی (پرده، رَامَش، چَپَر) دارد. در نقاط دیگر، یکی از این واژه‌ها، صرف‌نظر از شیوهٔ ساخت، به پرچین اطلاق می‌شود. منفذ این پرچین (که ارتفاعش بر حسب تمکّن مالی صاحب ملک فرق می‌کند) یا راه‌بندی متحرک است یا دری کوتاه از شاخهٔ درخت (بلته) و یا در معمول دولنگه (در محوطهٔ خانه‌های متعلق به مرفّه‌ترین کشاورزان). بر بالای این مدخل، گاهی جلوخانی تعبیه می‌شود که منحصراً نشانهٔ تمکّن صاحب‌خانه است و فایدهٔ عملی ندارد.

مساحت محوطه نیز نشانهٔ دیگری حاکی از تفاوتهای اقتصادی و اجتماعی در جامعهٔ روستایی است. در سده، از دهات گیلان مرکزی، وسعت هر محوطه بین ۲۰۰

(محوطهٔ خوش‌نشینها) تا ۲۸۰۰ مترمربع (محوطهٔ مرفه‌ترین کشاورزان که مالک چهار هکتار برنجزارند) درنوسان است. محوطه، مساحتش هر چه باشد، واحد کوچک مستقل و متمایزی است که مجموعهٔ وسایل تولیدی و تجهیزات ضروری برای ادارهٔ زمینهای مزروعی و مصرف خانگی در آن جای می‌گیرد. این خصوصیت در جامعهٔ روستایی ایران بسیار بدیع واصیل است: در روستاهای ایران مرکزی، فعالیتهایی از قبیل تهیهٔ آب، آب دادن به احشام و رختشویی لزوماً نیازمند جابجایی هر روزهٔ اهالی به سوی چشمه‌ای است که مشترکاً مورد استفادهٔ روستائیان قرار می‌گیرد. همچنین، حمام محلی است برای تجمع و ملاقات اهالی، زیرا خانه‌های سنتی فاقد محلی برای شستشو هستند. در عوض، تهیه آب در گیلان و همچنین حمام کردن از جمله کارهای شخصی و خصوصی افراد است. چاه یکی از عناصر تقریباً جدایی‌ناپذیر محوطه در خانه‌های گیلان است و بسیاری از خانه‌ها در ناحیهٔ دلتای سفید رود دارای محلی برای شستشو هستند که در پشت ایوان (فاکون) خانه، ایوانی که دورادور ساختمان کشیده شده، قرار دارد.

ببینیم این محوطه در دل خود چه چیزهایی را جای داده است؟ در اغلب موارد باغ میوه‌ای برای تأمین مصرف خانوادگی شامل درخت هلو، سیب، آلو، ازگیل، گردو، انجیر، بالنگ، و گلابی و در برخی از نقاط، پرتقال و گیلاس. چند درخت توت نیز غالباً در حاشیهٔ حیاط وجود دارد که از برگ آنها برای خوراک کرمهای ابریشم استفاده می‌شود. گاهی درختهای تبریزی نیز، که چوب مورد نیاز برای ساختمان‌سازی از آنها تأمین می‌شود، مکمل این مجموعه است. بخشی از محوطه نیز به باغچه اختصاص دارد که در آن لوبیا، باقلا، خیار، کدو، بادنجان، گوجه‌فرنگی، هندوانه، خربزه، سیر، پیاز، کاهو، سیب‌زمینی و انواع سبزی که انواع خورشها و پلوها (برنج همراه دیگر مخلفات) را خوش‌طعم و معطر می‌سازند، کاشته می‌شوند.



الف. محوطهٔ خانه در فَشْتَکه (شهرستان رشت)

۱. زَمَش، پرچین از شاخ و برگ درختان

۲. پرده، پرچین از نی (لوله‌پرچین)

۳. تلمبار، که در اینجا طویله است

۴. جوب (نهر)

۵. گرمخانه، بنایی برای دود دادن برنج

۶. چا (چاه)

۷. گَله، (اجاق، که در تابستان از آن استفاده می‌شود)

۸. درخت توت

۹. حیاط یا سرا

۱۰. کندوج (خزانهٔ برنج)

۱۱. خانه ۱۲. مُشتره (مستراح)

۱. خونه (خانه)

۲. تِلِمْبار (خزانهٔ برنج)

۳. مرغ لانه (لانهٔ مرغ)

۴. مُشْتَرَه (مستراح)

۵. باغ (باغچهٔ سبزیکاری)

۶. تبریزی

۷. چا (چاه)

۸. آغوز (درخت گردو)

۹. انجیل (درخت انجیر)

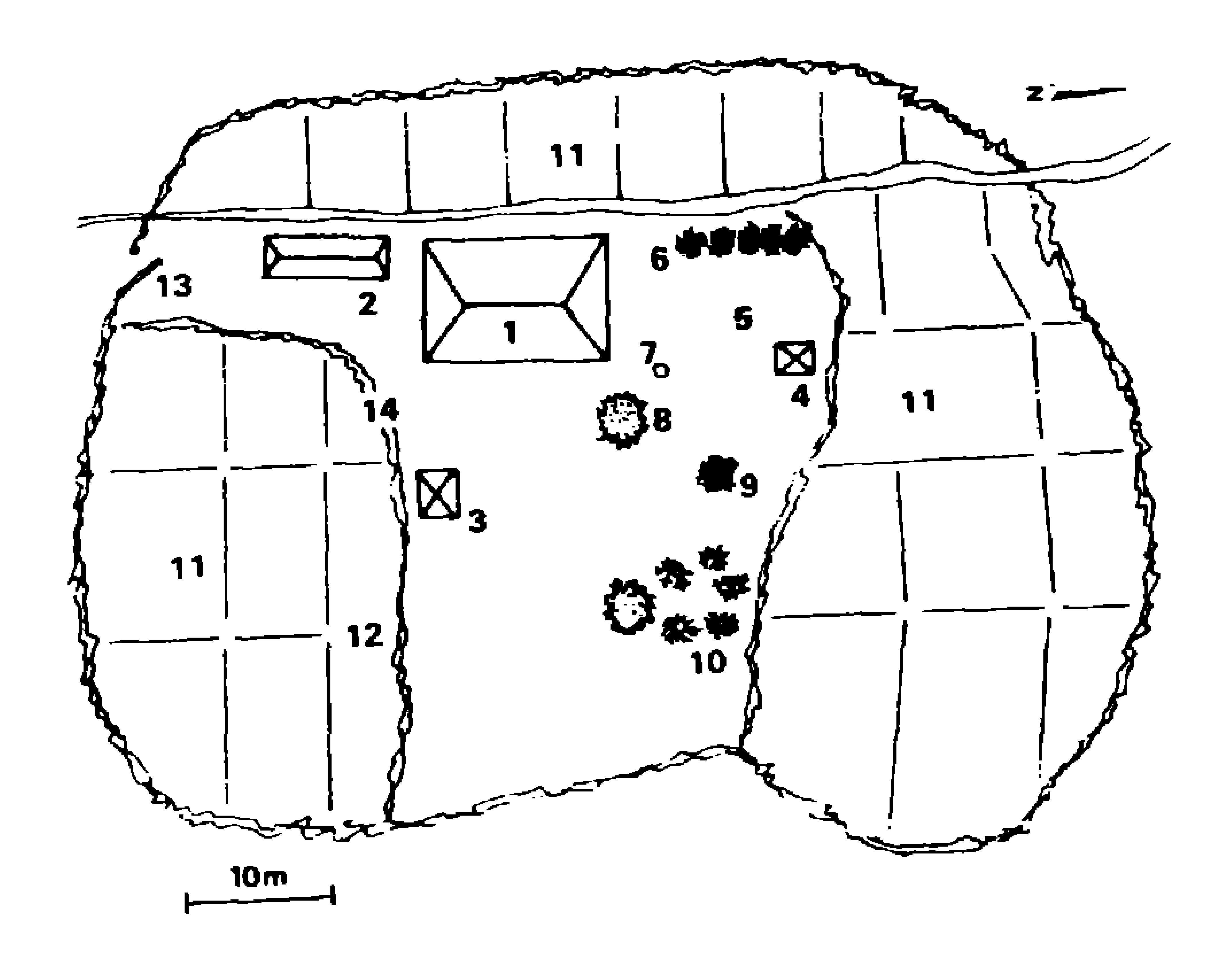
۱۰. توت (درخت توت)

۱۱. بیجار (برنجزار، شالیزار)

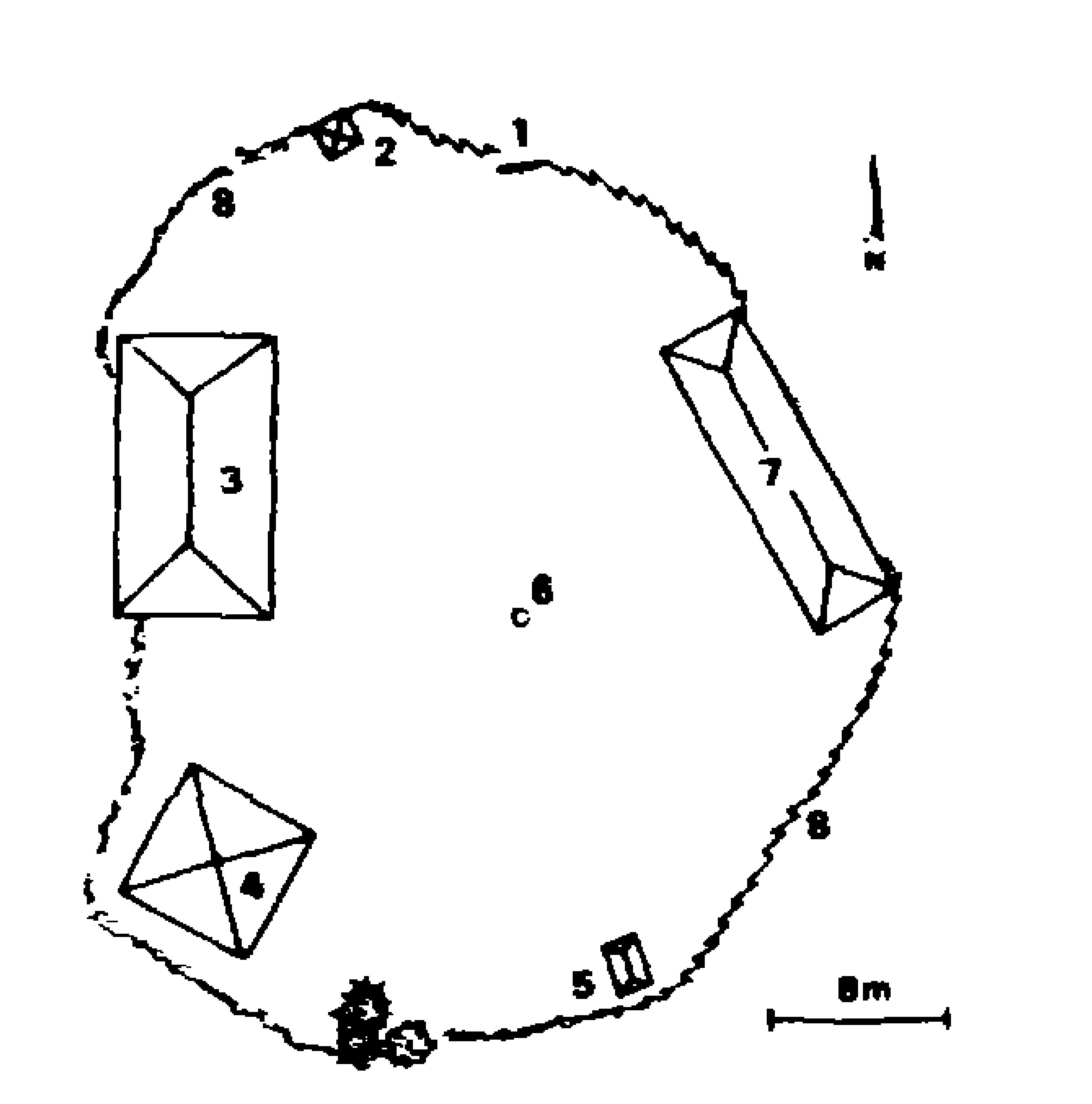
۱۲. قطعه زمین باقلاکاری

۱۳. بَلَته (دریچهٔ پرچین)

۱۴. زَمَش (پرچین از شاخ و برگ)



ب. محوطهٔ خانه در سراوان (حومهٔ جنوبی شهرستان رشت)



۱. بَلَته (دریچهٔ پرچین)

۲. جائی (مستراح)

۳. خانه

۴. کندوج (خزانهٔ برنج)

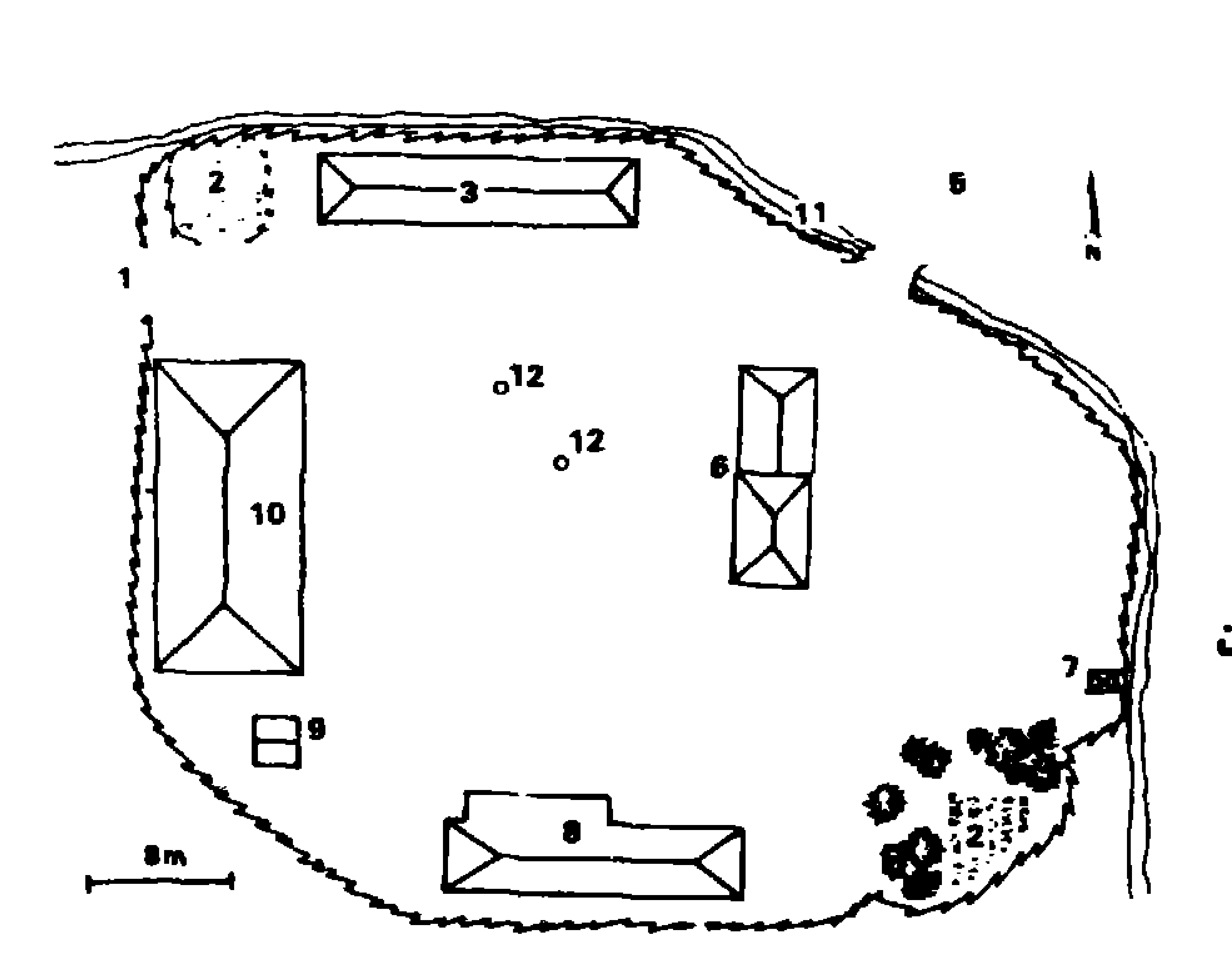
۵. کُرْک لانه (لانهٔ مرغ)

۶. چا (چاه)

۷. تِلمبار (خزانهٔ برنج و طویله)

۸. پرده و چپر (انواع پرچین)

ج. محوطهٔ خانه در سَدِه (جلگه دور از ساحل گیلان مرکزی، شهرستان رشت)
(مأخوذ از: s. Geran. Pay, 1980)



۱. بلته (دریچهٔ پرچین)

۲. باغچه (باغچهٔ سبزیکاری)

۳. تلمبار (خزانهٔ برنج)

۴. پرده (پرچین)

۵. باغ

۶. طویله و فل خانه (محل خشک کردن برنج)

۷. مُشتَره (مستراح)

۸. گاچه (طویله) و انبار

۹. کُرْک لانه (لانهٔ مرغ)

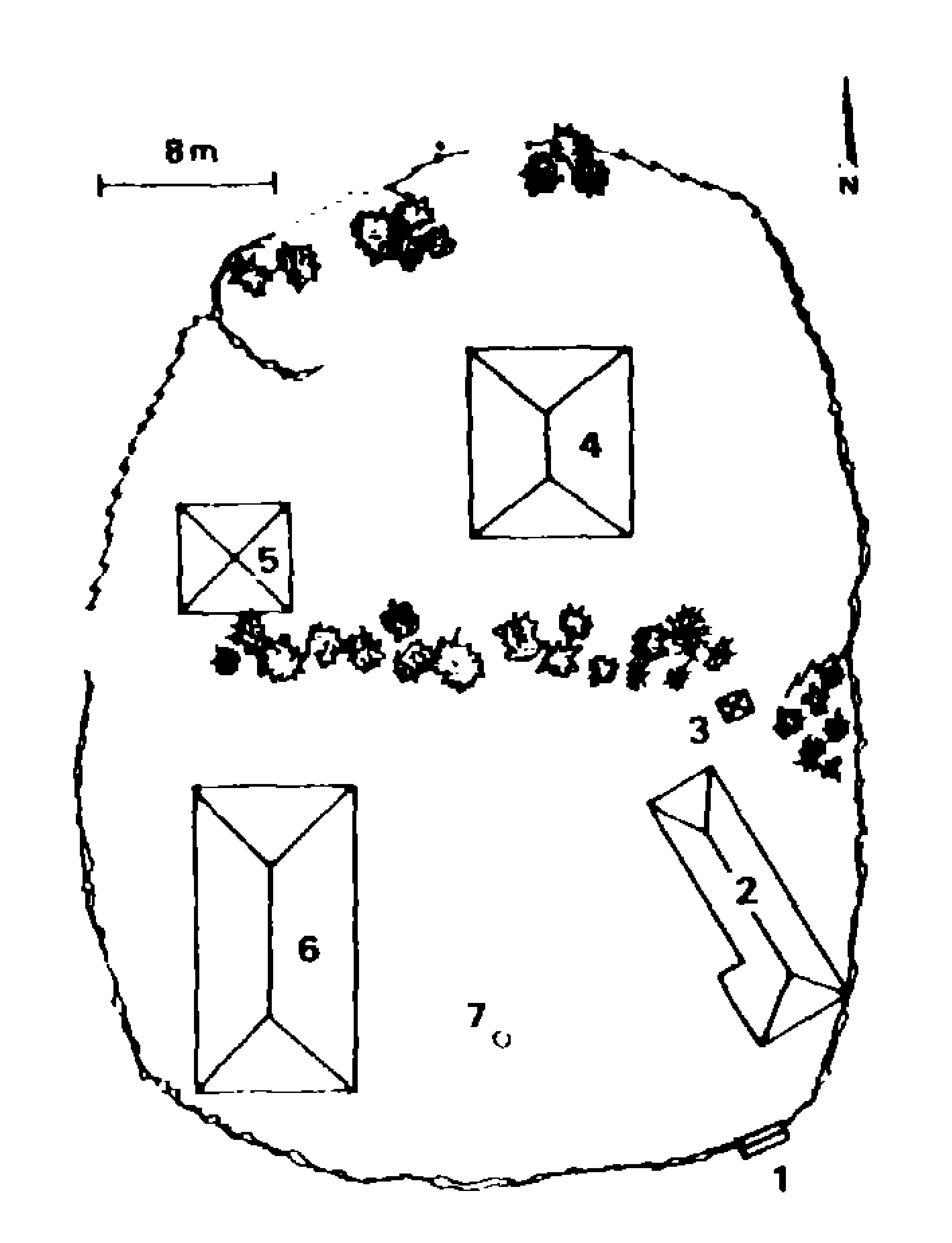
۱۰. خانه

۱۱. جوب (جوی، نهر)

۱۲. چا (چاه)

د. محوطهٔ خانه در سَدِه (همان مأخذ)

شکل ۲. انواع محوطه



۱. بَلَته (دریچهٔ پرچین)

۲. انبار و طویله

۳. جانی (مستراح)

۴. خانه (خانهٔ پسر)

۵. کندوج (خزانهٔ برنج)

۶. خانه (خانهٔ پدر)

۷. چا (چاه)

۸. باغ (باغ میوه)

هـ. محوطهٔ شامل چند واحد خانگی در سَدِه (همان مأخذ)

۱. خانه (خانهٔ پسر ارشد)

۲. طویله

۳. تلمبار (خزانهٔ برنج و تلمبار کرم ابریشم)

۴. خانه (خانهٔ جوانترین پسر)

۵. کندوج (خزانهٔ برنج روی ستون متعلق به پدر)

۶. خانه (خانهٔ پدر)

۷. طویله

۸. تلمبار (تلمبار کرم ابریشم)

۹. بلته (دریچهٔ پرچین)

۱۰. چپر (پرچین از شاخ و برگ)

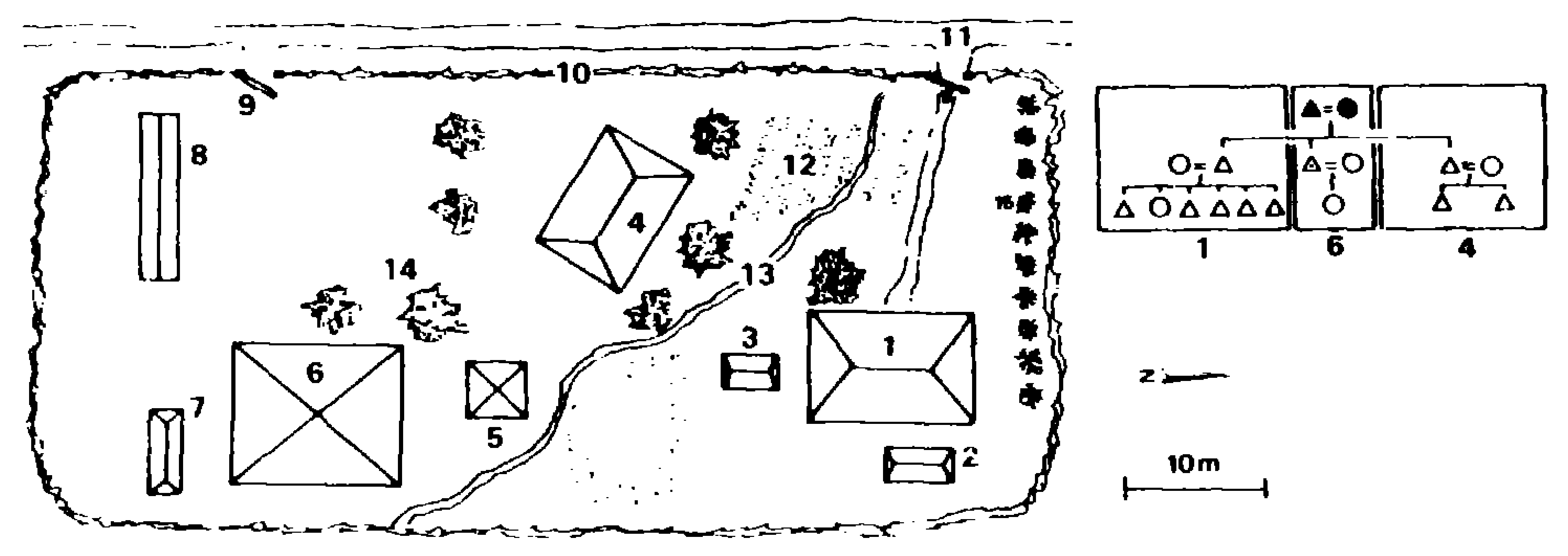
۱۱. کوچه

۱۲. باغ (باغچهٔ سبزیکاری)

۱۳. جوب (جوی، نهر)

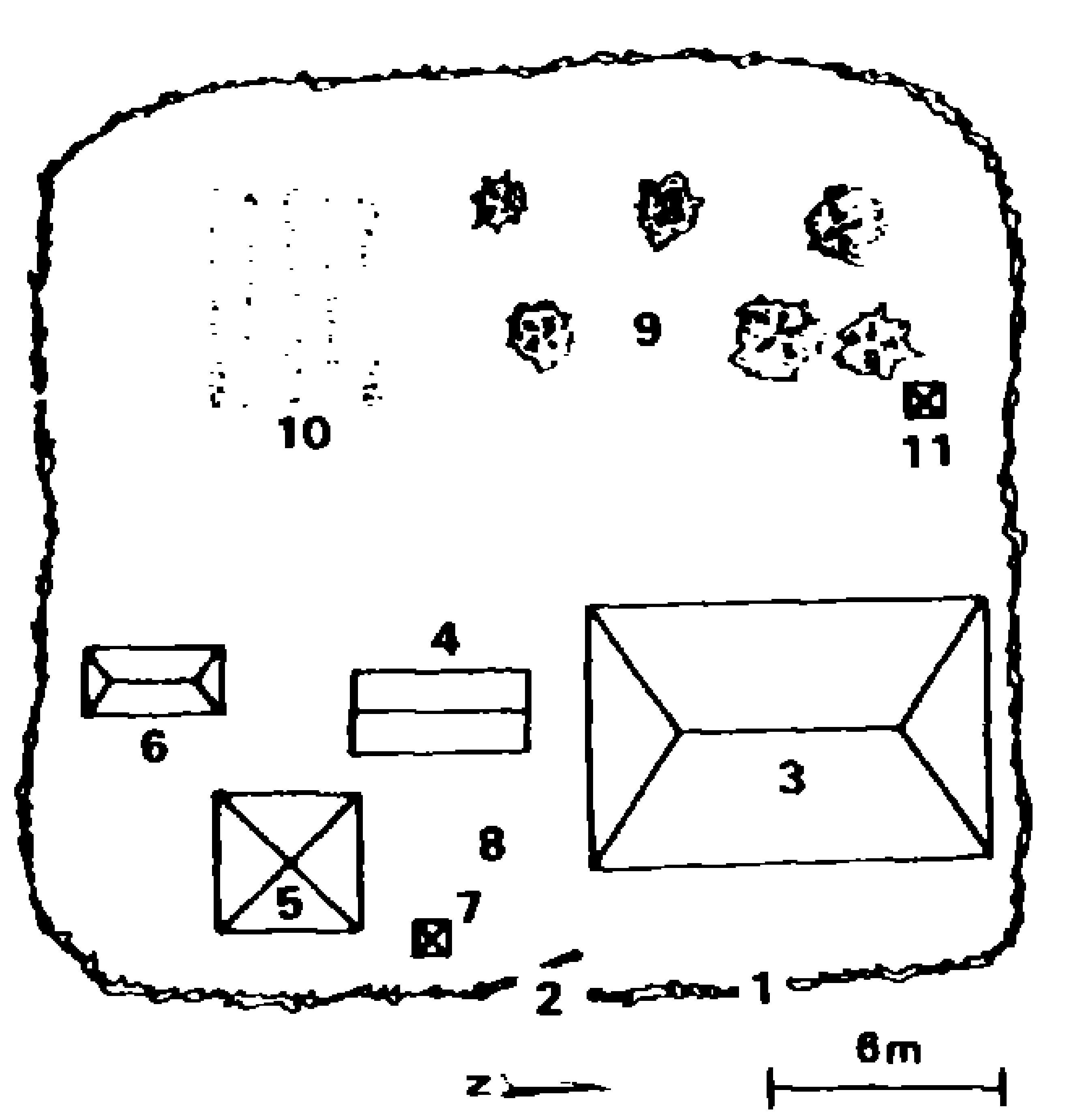
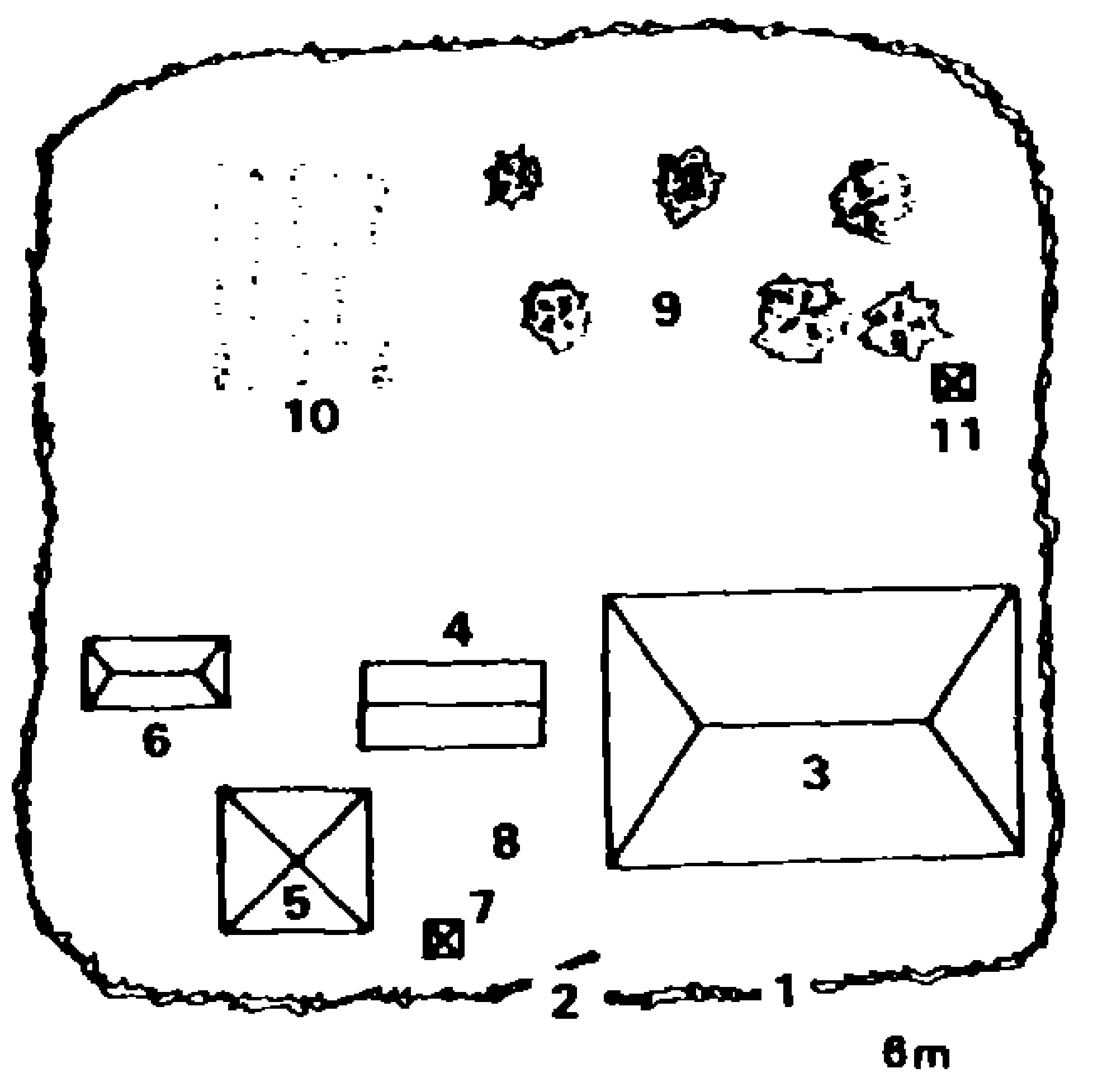
۱۴. درختان میوه

۱۵. درخت توت



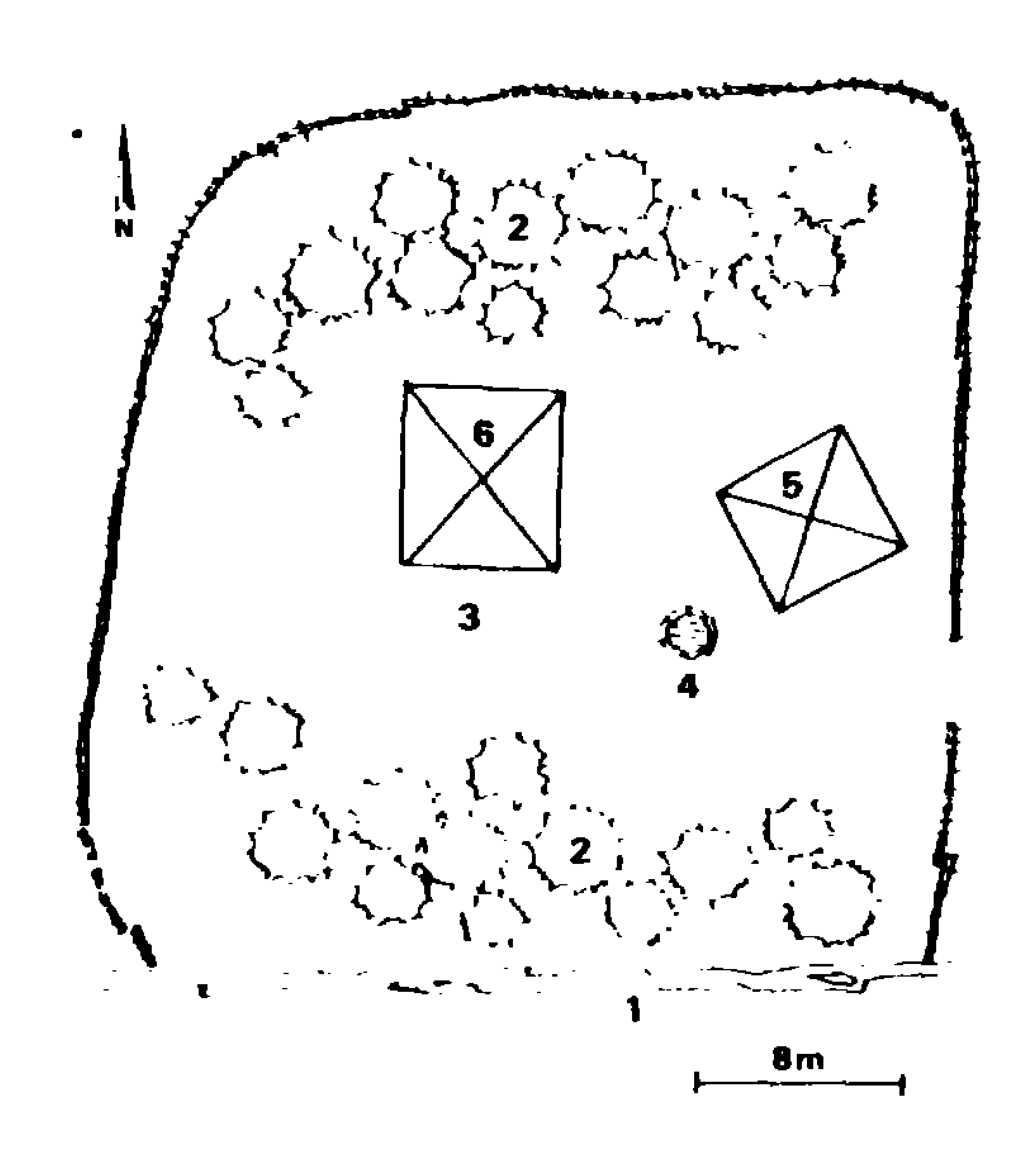
شکل ۲. انواع محوطه

و. محوطهٔ شامل چند واحد خانگی در لاسکوکلایه (دلتای سفیدرود) انگارهٔ شجرهٔ نحوهٔ توزیع خانوادههای ابتدایی مختلف را در محوطه نشان میدهد.

۱. چپر (پرچین از شاخ و برگ)
۲. بلته (دریچهٔ پرچین)
۳. خونه (خانه)
۴. تلمبار
۵. کندوج (خزانهٔ برنج روی ستون)
۶. طویله
۷. اردک جا (لانهٔ اردک)
۸. حیاط
۹. درختان میوه
۱۰. باغچه
۱۱. مستره (مستراح)

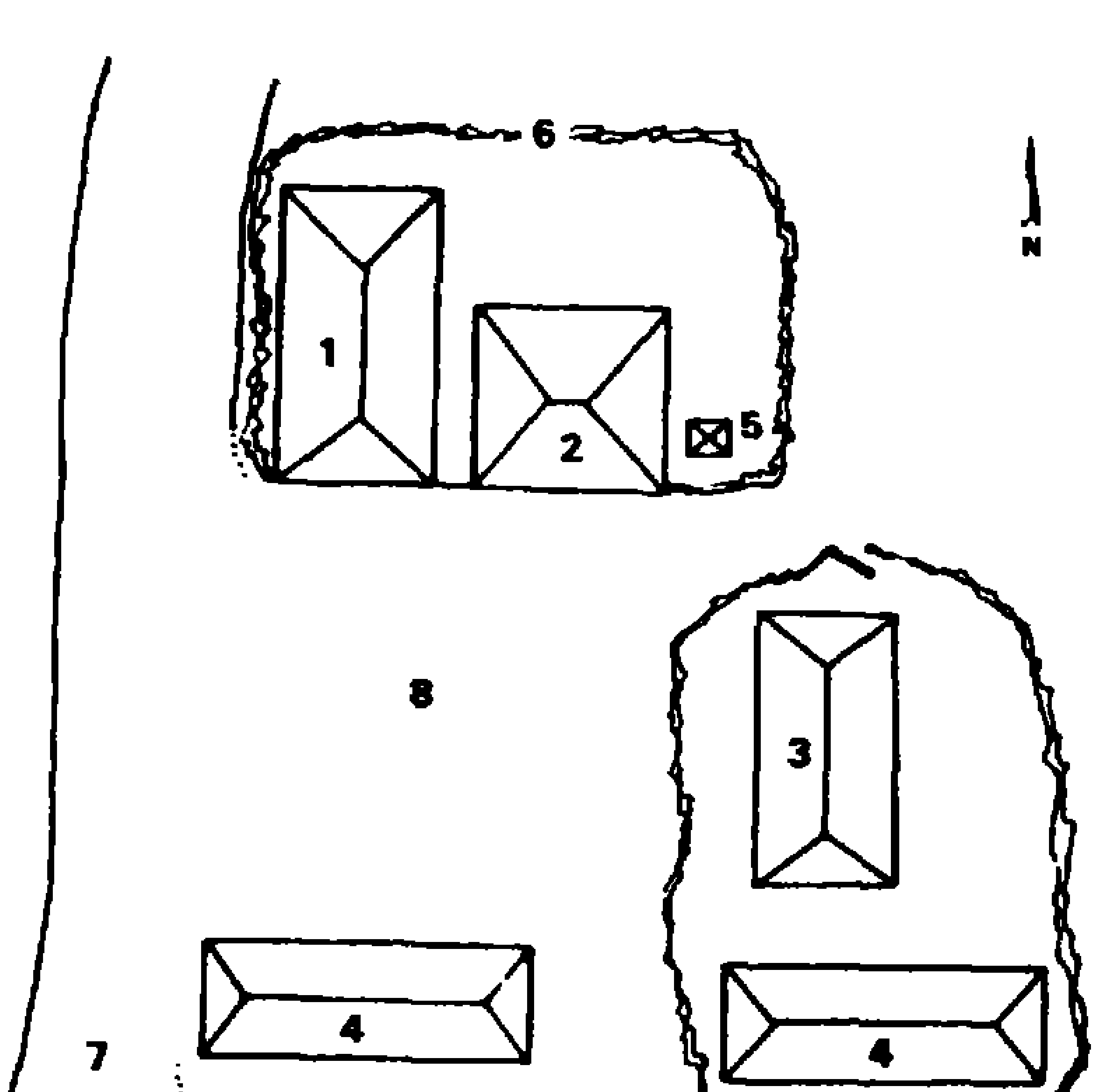
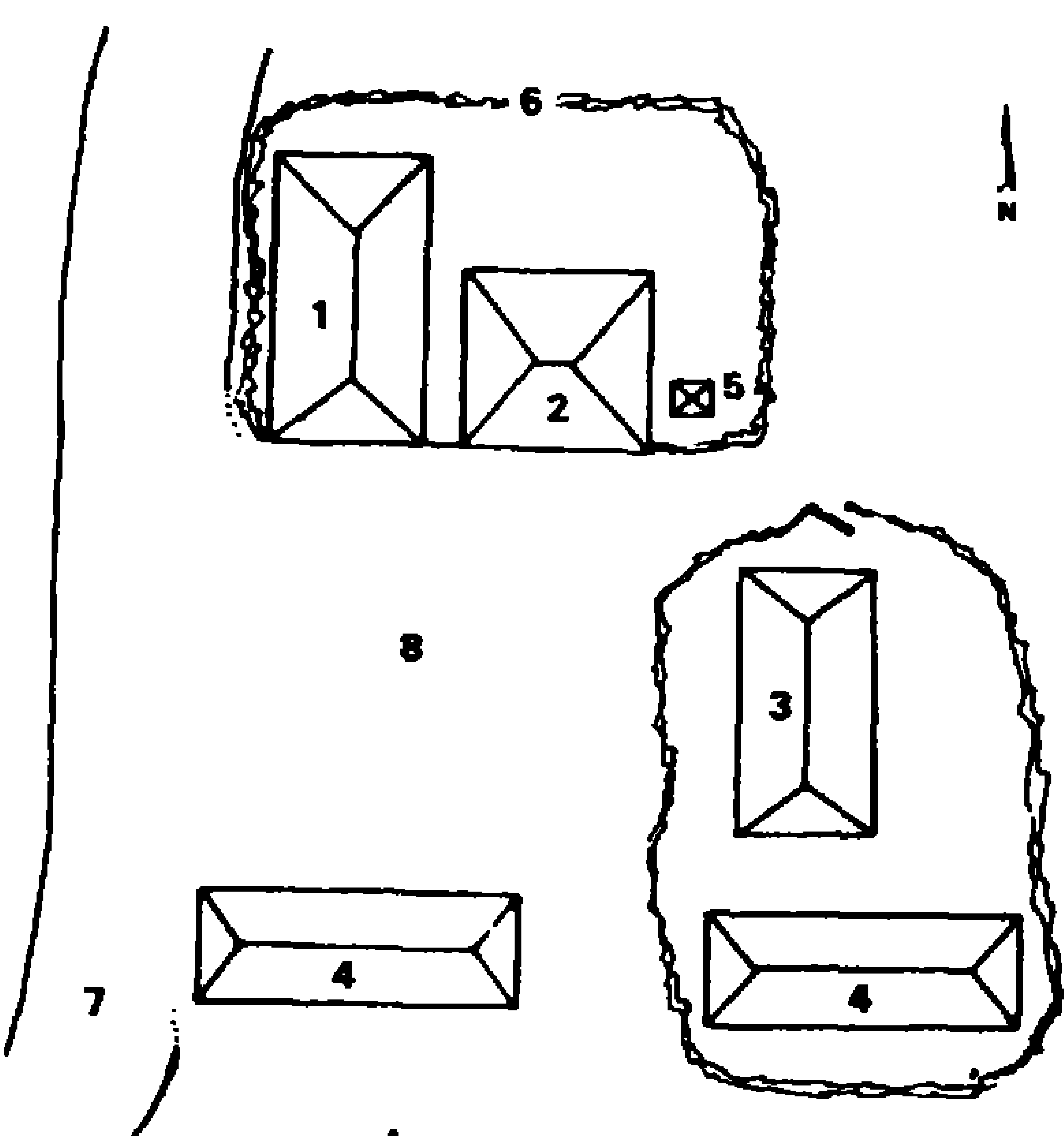
ز. محوطهٔ خانگی در گَتِشال (تپه‌های ناحیهٔ لاهیجان)



۱. جوب (نهر)
۲. باغ (باغ پرتقال)
۳. خونه‌پیش (حیاط)
۴. چا (چاه)
۵. کندوج (خزانهٔ برنج روی ستون)
۶. خونه (خانه)

ح. محوطهٔ خانگی در قاسم‌آباد (جلگهٔ شرقی)

شکل ۲. انواع محوطه

۱. که (خانه)

۲. سارّیه کوتام (بام سایبان‌دار محل استقرار خانواده در تابستان)

۳. کروج (خزانهٔ برنج)

۴. طویله

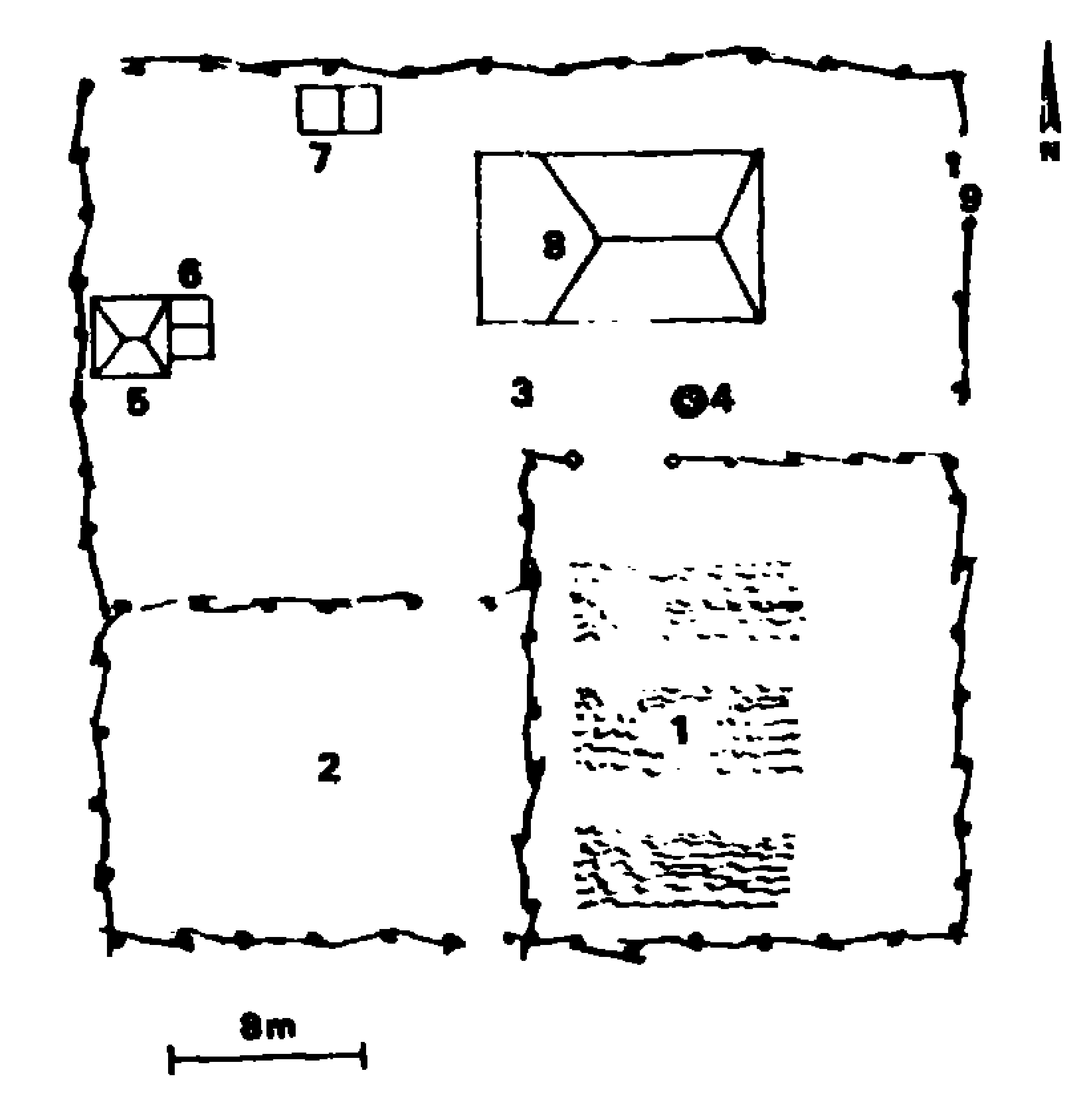
۵. کُرگه لون (لانهٔ مرغ)

۶. رَمَش (پرچین از شاخ و برگ)

۷. کوچه

۸. گییش، (خانه‌پیش، جلوی حانه، حیاط)

ط. محوطهٔ خانگی در نیلاش (کوهپایهٔ جنوب تالش)



۱. توماجور (tomajör)، (خزانهٔ مرزرعهٔ نشا)

۲. باغ

۳. حیاط

۴. غویه (چاه)

۵. پناهگاه تنیر (تنور)

۶. توله (انبار و طویله)

۷. مُشتَرّه (مستراح)

۸. اِوْ، اوی (خانه)

۹. چپر (پرچین از شاخ و برگ)

ی. محوطهٔ خانگی در نُمندان (کوهپایهٔ شمال تالش)

شکل ۲ ـ انواع محوطه

خزانهٔ نشای برنج در پاره‌ای از محلها ـ مثلاً در شمال غربی گیلان ـ در درون محوطهٔ خانه تعبیه می‌شود؛ لیکن در اغلب موارد، روستاییان، آن را در وسط برنجزارها و در مجاورت محل نشا جای می‌دهند.

بدین سان، محوطه به سان جزیرهٔ کوچکی از سبزه و گیاه خودنمایی می‌کند که شاخ و برگ گیاهان انبوهش گاهی تا پشت‌بام بناهای متعلق به بهره‌برداری می‌رسند: روی دسته‌های ساقهٔ برنج (کولوش)، که سقف تلمبار یا طویله را می‌پوشانند، چه بسا کدو به چشم می‌خورد. با این حال، نمای محوطه اصلا آشفته و درهم و از نظم و آرایش خالی نیست، چنانکه نحوهٔ توزیع درختها در محوطه و نیز ساختمانهای فرعی روبهمرفته تابع دو اصل است: از یک سو، چیزی باعث استتار چشم‌انداز خانه نیست؛ و، از سوی دیگر، فضاهای ناپاک (مستراح، قفس مرغها، طویله، . . .) از چشم رهگذران دور مانده است، در حالی که بناهای پاکیزهٔ بهره‌برداری (تلمبار و خزانهٔ برنج) در معرض دید است. ماهیت، شمار و وسعت و ابعاد این بناهای فرعی بر حسب فعالیتهای تولیدی و تمکّن مالی روستاییان فرق می‌کند (در این باره سخن خواهیم گفت). در اینجا فقط اجمالاً به برشمردن این بناها بسنده می‌کنیم. این بناها نشان‌دهندهٔ تنوع کشت و بهره‌برداری تخصصی است: تقریباً همهٔ محوطه‌ها دارای بنایی هستند که به انبار کردن محصول برنج اختصاص دارد. این بنای ضروری در شمال استان به محلّی ویژه (فضایی بسته) برای برنجکوبی نیز مجهز است و در دهات اطراف رشت، مکان مستقل دیگری نیز برای خشک کردن شلتوک در نظر می‌گیرند که مکمل بنای اصلی است. در بخشهایی از استان که کرم ابریشم پرورش می‌دهند، تلمبار جای ممتازی را در محوطه اشغال می‌کند؛ اما در جاهای دیگر که پرورش کرم ابریشم می‌دهند، تلمبار جای ممتازی را در محوطه اشغال می‌کند؛ اما،در جاهای دیگر که پرورش کرم ابریشم به منزلهٔ فعالیتی فرعی محسوب می‌شود، مکان مستقلی را به تلمبار اختصاص نمی‌دهند بلکه تلمبار

محوطه، فضای کار و معاشرت.　　　　حصیربافی در سایهٔ درخت.

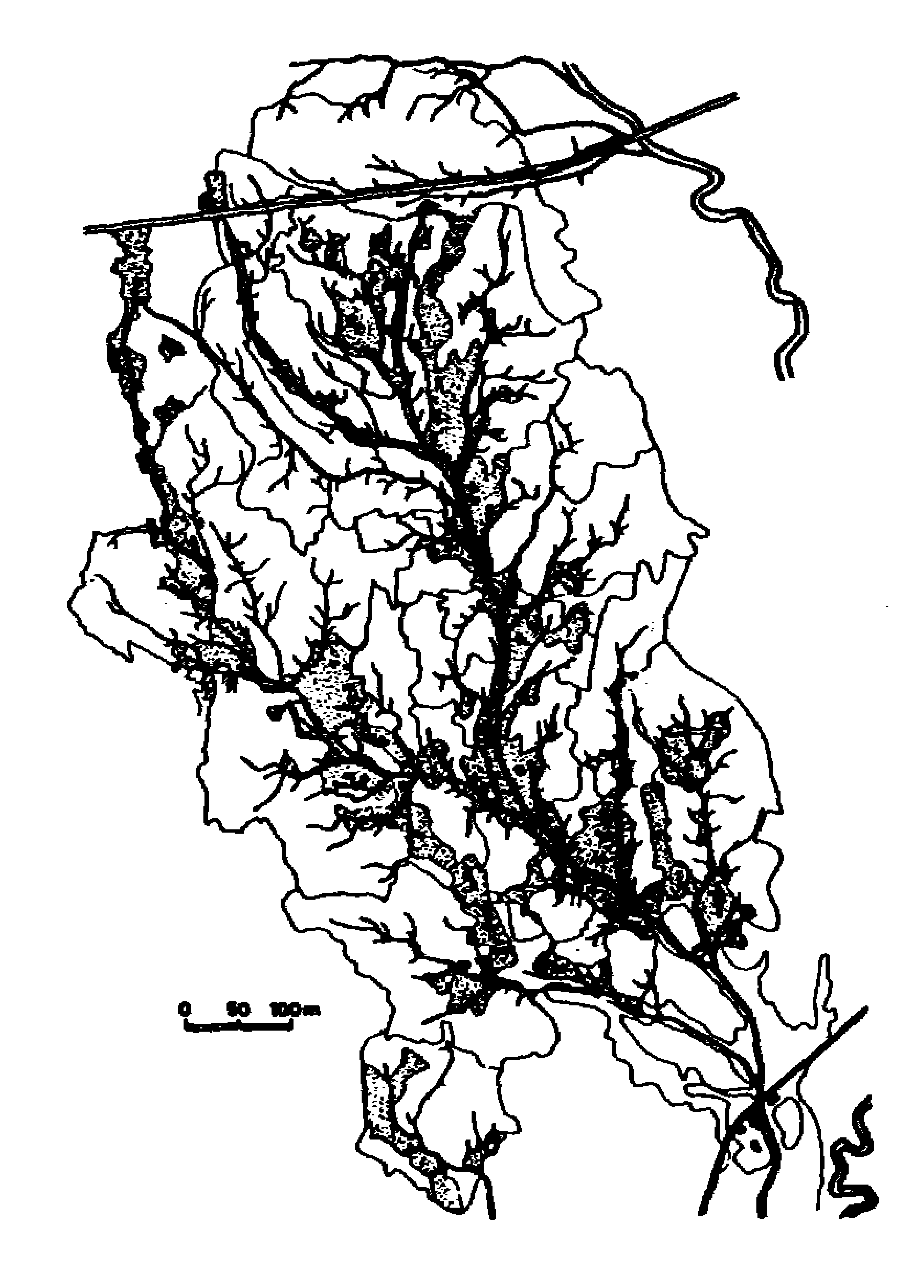
همسایگان، برادران، پسرعموها،... پیش از تقسیم ملک مورثی.

جزو محلی است که برای نگهداری ابزار یا دام از آن استفاده می‌شود. در ناحیهٔ فومن، برای خشک کردن برگ توتون نیز محلّی مجزّا وجود دارد. در زمینهای مزروعی کوهپایه،که در آنجا گندم و جو می‌کارند، تنور نیز محل جداگانه‌ای دارد که در تابستان به عنوان آشپزخانه مورد استفاده قرار می‌گیرد. طویله و اصطبل بندرت در محوطهٔ مسکونی بنا می‌شوند و غالباً در حاشیهٔ محوطه و یا در پشت خانه قرار می‌گیرند. یک یا چند لانه نیز، که انواع ماکیان، از قبیل مرغ و مرغابی و بوقلمون و غاز، در آنها نگهداری می‌شود، محیطی پر سر و صدا ایجاد می‌کنند، به طور پراکنده (در نواحی باتلاق دلتای سفیدرود)، در اطراف حیاط یا یک تا دو متری زیر کف محل مسکونی ایجاد می‌شود. همچنین باید از بناهای رفاهی یاد کرد که عبارتند از: مستراح که غالباً با خانه فاصله دارد، ایوان مستقل (به نام «لام» یا «کوتام») که در فصلهای خوش و آفتابی، در شمال استان گیلان و همچنین در مازندران غربی، برای صرف غذا و استراحت در آنجا می‌نشینند... محوطه‌های مرفهترین کشاورزانی که به چندین نوع کشت به طور همزمان اشتغال دارند ممکن است دارای حتی هفت بنای فرعی باشد که به طور پراکنده در حیاط خانه ساخته می‌شود. فقط یک نوع فعالیت مهم کشاورزی هست که در محیط ساختمانی این «دنیای کوچک» روستایی هیچ اثری از آن یافت نمی‌شود و آن چایکاری است که مراحل تبدیل برگ سبز آن به چای خشک از دست کشاورزان بکلی خارج است. برگهای چای را به محض چیدن به کارخانه‌های چای تحویل می‌دهند.

محوطه نه تنها محل نگهداری وسایل و ابزار کشاورزی و تولیدی محصول بلکه، علاوه بر آن، محل کار است: در حیاط خانه (خانه‌پیش، حیاط، سرا) است که زنان دستگاه حصیربافی خود را مستقر می‌سازند، پیله‌های سالم ابریشم را پس از پیله‌چینی جدا می‌کنند، نخهای ابریشم را روی دستگاههای بزرگ ابریشم‌کشی می‌تابند و کلاف درست می‌کنند. همچنین در همین جاست که مردان قسمت اعظم

کار تهیهٔ برنج را انجام می‌دهند (یا می‌داده‌اند): جدا کردن برنج از ساقه (برای کوبیدن خوشه‌ها درگذشته از چهارپایان یا جاکوب استفاده می‌شده، اکنون دستگاه مکانیکی جانشین آنها شده است که اغلب برنجکاران آن را اجاره می‌کنند)، جدا کردن دانه‌های برنج از پوست جو با پادنگ (پادنگ دسته‌ای چوبی است مجهز به دندانه‌های فلزی که با پا روی اهرمی به حرکت در می‌آید) و خشک کردن برنج. این کارها اکنون به صورت مکانیکی در کارخانهٔ برنج پاک‌کنی انجام می‌گیرد. همچنین، محوطه ممکن است محلی برای صید پرندگان باشد که، در این صورت، کشاورز توری را زیر کف انبار برنج که روی چهار ستون سوار است (کندوج) قرار می‌دهد و هنگامی که پرندهٔ وحشی برای چیدن دانه‌هایی که به منظور شکارش ریخته‌اند روی دام می‌نشیند، شکارچی به کمک طناب دام را می‌بندد.

چنانچه چند خانه فقط در یک محوطه ساخته شود، نحوهٔ توزیع این بناها و تراکم فعالیتها در محدودهٔ محوطه باز هم پیچیده‌تر می‌گردد. چنین نمونه‌هایی کم‌پیدا می‌شود، هر چند که گرایش کلی، همچنانکه اشاره کردیم، از زمان اصلاحات ارضی، بر این بوده است که زمینهای مزروعی تقسیم شود و همین باعث شده است که ساختن محلهای مسکونی روند فزاینده‌ای به خود بگیرد. خانواده‌هایی که در محوطه‌ای واحد ساکن‌اند، هر چند در جوار یکدیگر زندگی می‌کنند و روابط خویشاوندی با هم دارند، یک واحد جمعی تولیدی را تشکیل نمی‌دهند بلکه هر خانوار مالک زمین خود است و گاهی حتی بناهای خاص هر تولید را در تملک خود دارد. مناسبات همکاری بین خانه‌هایی که در یک محوطه ساخته شده‌اند بسیار گسترده و مستمر است ولی این مناسبات بندرت کیفیت تعاونی تمام‌عیار پیدا می‌کند. برای درک مکانیسمهای این تجمع خانوادگی و جدایی فضا و تعدّد محلهای مسکونی در درون محوطهٔ واحد و یا در حواشی زمینهای همسایگان، باید به بررسی نحوهٔ پیچیدهٔ انتقال ماترک ونقل‌وانتقالات موروثی در خانواده بپردازیم. بر طبق حکم



شکل ۳ . شبکهٔ آبیاری و نحوهٔ توزیع مسکن. پراکندگی دهات با بافتی گسسته در مجاورت انشعابهای فرعی کانالها.

خانه‌ها با مستطیل و مناطق مسکونی با نقطه‌چین نشان داده شده‌اند. این طرح از روی اطلاعاتی که

P. Bessaignet در بارهٔ دهکدهٔ نبیده (گیلان مرکزی) در

L' Etude Sociologique des Villages du Guilan Par La Methode de La Photographie,

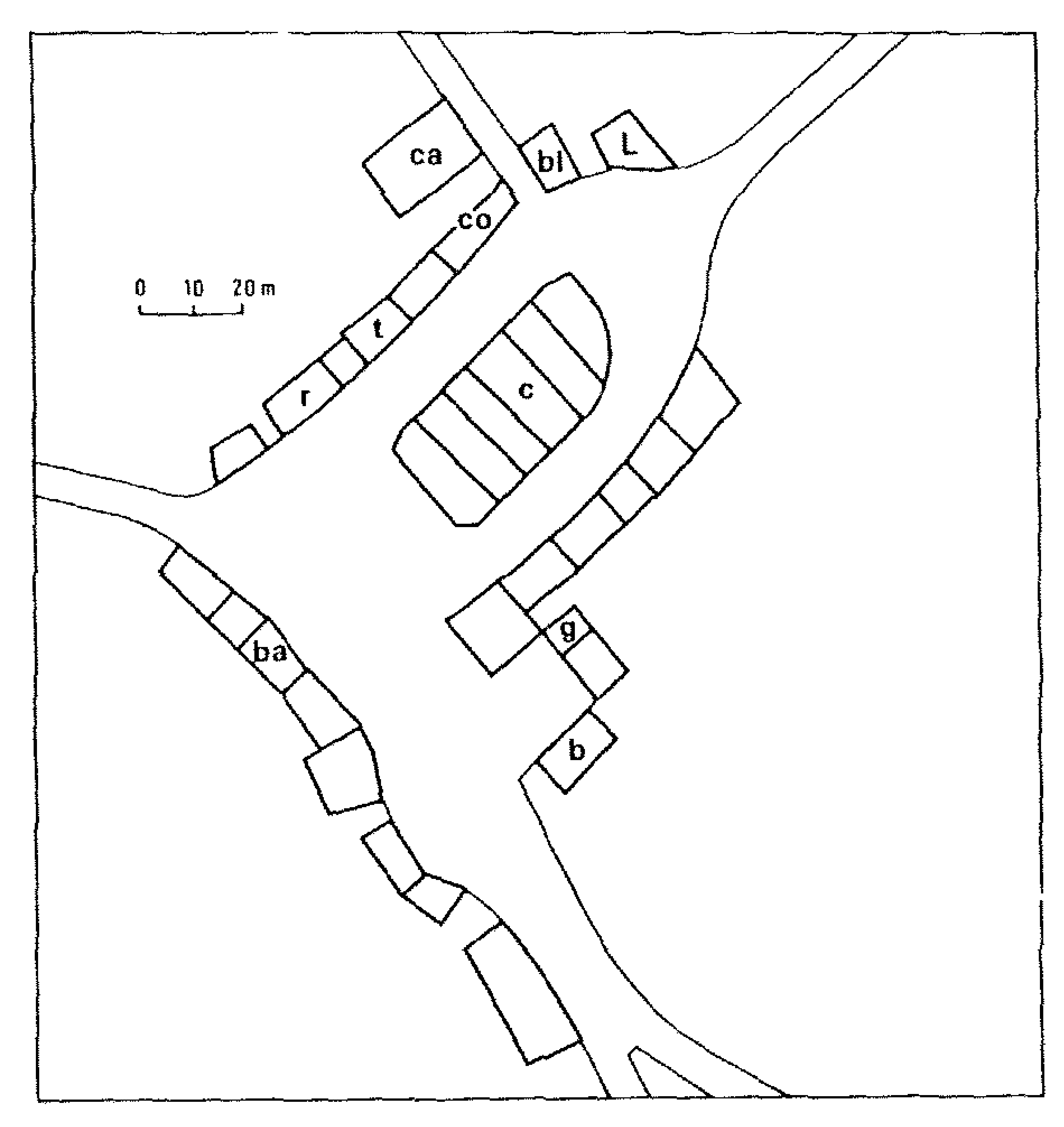
(مطالعهٔ جامعه‌شناختی دهکده‌های گیلان به روش عکس‌برداری هوایی)

Téhéran, Institul d'Etudes et de Recherches Sociales (انستیتوی مطالعات و تحقیقات اجتماعی) 1960

به دست داده، تهیه شده است.



محله‌ای در کوهپایه. در زمستان، برنجزارها «در خواب‌اند» احشام می‌توانند باقیماندهٔ ساقه‌های برنج پس از درو را را چرا کنند.



B کتابخانه

b نانوایی

ba آرایشگاه

c قهوه‌خانه

e خواربارفروشی

f آهنگری

m نجاری

r کارخانهٔ برنج پاک‌کنی

s شرکت تعاونی

t دکان خیاطی

شکل ۴. میدان و بازارچهٔ محله‌ای بزرگ در دلتای سفیدرود.

کلی در فقه اسلامی، سهم‌الارث پسران دوبرابر دختران است اما عرف محلی تا حد زیادی اجرای این حکم فقهی را عملاً منتفی می‌سازد: پدر به هنگام ازدواج پسرش، قطعه‌ای از برنجزار را به او واگذار می‌کند و عموماً خُشکه‌ای در خارج از محدودهٔ محوطهٔ متعلق به پدر نیز در اختیار او قرار می‌گیرد و این املاک به عنوان گونه‌ای پیش ارث تلقی می‌شود. ضرب‌المثل است که پدر نسبت به پسرش سه تعهد دارد: ختنهٔ او، ترتیب دادن ازدواج او، و واگذاری یک خانه به او. از میان فرزندان، خانهٔ خانوار فقط به آخرین پسری که پیش از فوت پدر در آن خانه بوده و از پدر و مادرش در طی دوران پیری مواظبت کرده به ارث می‌رسد. بنابر عرف محلی، فقط حقوق ناچیزی از ارث به دختران تعلق می‌گیرد، به این معنا که تقریباً هرگز صاحبِ خانه یا قطعه‌ای از برنجزار نخواهند شد. جهاز عروس و باغی که پدر دختر به او می‌بخشد عملاً حداکثر مالی است که او می‌تواند مدعی تصاحب آن باشد. گرچه امروزه اغلب پسران خانواده در محلهٔ زادگاه خود ساکن می‌مانند و به بهره‌برداری از ملک مشغول می‌شوند، اغلب دختران با افرادی بیگانه و غیرمحلی ازدواج می‌کنند. این‌گونه ازدواجها به خانوار روستایی امکان می‌دهد که شبکهٔ مناسبات خود را با جامعه در سطح منطقه گسترش دهد. اما این رسوم و عرف محلی چه تأثیراتی بر شکل مسکن و سازمان‌بندی گروههای خانوادگی می‌گذارد؟

در وهلهٔ اول، مسکن عموماً همان خانهٔ شوهر است و مسکن تازه‌سازی است (به این معنا که همسر به منزل شوهر می‌رود و در آنجا ساکن می‌شود، منزلی که در قطعه زمینی ساخته می‌شود که به پدرشوهر تعلق داشته است) گاهی مسکن همان خانهٔ پدری است (هنگامی که داماد در منزل پدر می‌ماند و به همراه همسرش در بالاخانهٔ منزل خانوادگی ساکن می‌شود) سکونت زوج در منزل خانوادهٔ همسر بندرت رخ می‌دهد: شوهر فقط هنگامی در منزل پدر و مادر همسرش ساکن می‌شود که این خانواده از داشتن وارث ذکور محروم باشد. می‌دانیم که «داماد سرخانه»

بودن در جوامعی که پدرتباری در آنجا حاکم است چه قیدوبندهایی به بار می‌آورد: هویّت اجتماعی «داماد» به سود والدین همسر نفی می‌شود. با این حال، در گیلان این موقعیت را بهتر تحمل می‌کنند و آن نسبت به جوامع دیگری که اهمیت بیشتری برای مردانگی قایل‌اند عواقب ناگوار کمتری دارد.

از آنجا که در عرف محلی به حقوق فردی وارث ذکور اهمیت بیشتری می‌دهند تا به حفظ یکپارچگی میراث، شگفت‌آور نیست که در اغلب خانه‌ها فقط اعضای اصلی خانواده‌یعنی والدین و فرزندانشان، زندگی می‌کنند. بر طبق سرشماری سال ۱۹۷۶م در ۸۶درصد خانه‌های روستایی فقط اعضای اصلی خانواده زندگی می‌کنند. در عوض، در ۱۴درصد خانه‌ها علاوه بر زوج و فرزندانشان افراد دیگری هم زندگی می‌کنند. این افراد در اغلب موارد از نسل بعدی‌اند یعنی در کنار والدین سالخورده یکی از پسران با خانواده‌اش به سر می‌برد. گاهی دو برادر متأهل یکجا زندگی می‌کنند و هر یک به همراه اهل منزلش در یکی از طبقه‌های خانه ساکن می‌شود. پسر ارشد در طبقهٔ همکف و پسر کهتر در بالاخانه مستقر می‌شود. با این حال، این اشکال گوناگون تجمع خانوادگی لزوماً به معنی اشتراک آنان در فعالیتها و بهره‌برداری زمینهای کشاورزی نیست.

از طرف دیگر، وسعت ابعاد کانونهای روستایی از رشد سریع جمعیت منطقه حکایت می‌کند. ۱۶درصد این کانونها دارای بیش از چهار فرزند هستند. در محوطه‌ای که سه خانه متعلق به سه برادر وجود داشته باشد، حدود ده پسرعمو و دخترعمو که بس کمسالتر از آنند که به تقسیم ماترک در آینده بیندیشند نیز زندگی می‌کنند و از حیاط مشترک به عنوان میدان بازی استفاده می‌کنند.

همسایگان

گروه همسایگان، شامل همهٔ محوطه‌هایی که در معرض دید هستند و صدای

ساکنانشان شنیده می‌شود، دومین دایرهٔ تعلق اجتماعی افراد پس از محوطه به شمار می‌رود. این همسایگان گاهی برادران و گاهی پسرعموهایی هستند که ملک واحدی را بین خود تقسیم کرده‌اند و یا قطعه‌زمینی جنگلی را در مجاورت منزل پدری سترده‌اند و آمادهٔ بهره‌برداری ساخته. لیکن این مناسبات همسایگی همیشه با مناسبات خویشاوندی مطابقت و ملازمت ندارد. این جدایی نسبی مناسبات خویشاوندی و قلمرو مشترک را حتی می‌توان یکی از خصوصیتهای اصیل جامعهٔ روستایی گیلان به شمار آورد، بویژه اگر این جامعه را با جوامع روستایی ایران مرکزی و به طریق اولی با ایلهای کوچنده‌ای مقایسه کنیم که در آنها تیره‌های پدرتبار در محله‌ها و چادرهای مشترک مستقر می‌شوند. شگفت اینکه بر این گروههای همسایه در گیلان، به رغم نقشهای اجتماعی و اقتصادی مهمی که بر عهده دارند، نام بخصوصی ننهاده‌اند. با این وجود، در محدودهٔ همین گروههاست که تعاون و مبادلات روزمره صورت می‌پذیرد و مثلاً والدین و همسایگان مشترکاً به ساختن و تعمیر قسمتهایی از مسکن اقدام می‌کنند و به هنگام درو برنج و ابریشم‌کشی به همدیگر یاری می‌رسانند. در پایان کار شاقّ وجین برنجزار، زنان همسایگان خود را به صرف خوراکی که تازه تدارک دیده‌اند دعوت می‌کنند و با خوراک مختصری پایان کار را جشن می‌گیرند و یا آنها را به صرف «جوکول» (دانه‌های سبز و نورس برنج) دعوت می‌کنند. کودکان از این خانه به آن خانه رفت‌وآمد می‌کنند و پسران جوان اغلب اوقات خود را با هم می‌گذرانند و متناوباً در یکی از خانه‌ها به صحبت می‌نشینند و ورق بازی می‌کنند و شب‌نشینی می‌کنند و می‌خوابند.

محله

محله فضایی است ورای کوچکترین واحد ارضی، یعنی خانه مهمترین واحد پیوند و تعلق افراد به جامعه و مرز و بوم است. در کرانهٔ دریای خزر همین محله است که از

نظر ساختاری به دو وجه مشخص می‌شود: یکی با در تقابل با دیگر واحدهای مشابهی که در مجاورت آن واقع شده‌اند (محله‌های دیگر)؛ دیگر با اندراج آن در مجموعه‌های گسترده‌تر به نام «محل» است که در سلسله مراتب واحدهای ارضی درست پس از «محله» قرار می‌گیرد. بنابراین، محل از مجموعهٔ چند محله تشکیل می‌شود و هر محله با اسم مکان مخصوص به خود نامیده می‌شود که اسم نوعی محل پیش یا پس از آن می‌آید. نام محله در اغلب موارد جنبهٔ جغرافیائی دارد. در بسیاری از محلها، محله‌های بالا (بالامحله، سفلی)، محله‌های میانی (وسط محله) و **محله‌های پایین (پایین محله، جیر محله، ... علیا) درتقابل با یکدیگر نامگذاری می‌شوند. به استثنای نواحی کوهپایه (که در آنجا این نامگذاریهای جغرافیایی مربوط به پستی و بلندی زمین، دقیقاً حاکی از وجود محله‌ها در ارتفاعات مختلف نسبت به یکدیگر است)، تقابل «بالا» و «پایین» با هیچ ویژگی که مربوط به پستی و بلندی زمین باشد ارتباط ندارد بلکه موقعیت نسبی مجموعهٔ خانه‌های روستایی نسبت به سطح دریا و کوهستان را نشان می‌دهد. محله‌های پایین به دریا نزدیک‌اند و محله‌های بالا به کوهستان (حتی اگر هم دو محل در فاصلهٔ دهها کیلومتر از یکدیگر قرار داشته باشند). وانگهی، کلمهٔ بالا در زبان رایج هم در تقابل با «پست» است و هم به معنی صدر: مثلاً وقتی به میهمان می‌گویند «بیا بالا»، منظور این است که از او تقاضا می‌کنند که در صدر اتاق، یعنی در قسمت ممتاز فضای مسکونی بنشیند (در این باره بعداً سخن خواهیم گفت).**

محله که ممکن است از دهها تا صدها خانه را شامل شود، در وهلهٔ اول یک واحد آبیاری است. روستاییانی که مزرعه (بجار)هایشان در مجاورت یکدیگر قرار دارد، همه از یک منبع آب استفاده می‌کنند که عبارت از نهری است که از یک شبکهٔ پیچیدهٔ انشعاب آب رودخانه و یا از یک نهر اصلی (از زمان احداث شبکهٔ نوین آبیاری) منشعب می‌شود. جریان نامنظم مقدار آب از نهر گاهی با احداث جویهای

آبرسانی و یا با جریان اضافی آب نهر جبران می‌شود. این آبهای اضافی را در انبارهای بزرگی (به‌نام‌سل) ذخیره می‌کنند. سل یگانه مکانی است که در سطح محله از متملکات مشترک همهٔ ساکنان محله به شمار می‌آید. کار نگهداری و لایروبی نهر و جویها (لاجو) در آغاز فصل برنجکاری به صورت گروهی، زیر نظر استاد آب‌آور [میراب] محلی، انجام می‌گیرد. میراب را هرساله همهٔ کشاورزان محله انتخاب می‌کنند. میراب بر اجرای صحیح توزیع آب بین روستاییان و بهره‌برداری از آب‌انبارها نظارت می‌کند. او همچنین بر چیدن نی و گالی برای پوشش بام خانه‌ها و حصیربافی و برداشت علوفه برای خوراک دام نیز نظارت دارد. انسجام و همبستگی محله در رسوم گروهی مربوط به برنجکاری نیز جلوه‌گر می‌شود. البته میزان کاربرد و شدت پایبندی به این رسوم بر حسب محلها بسیار متفاوت است. در بخش شمالی دشت گیلان، که بشدت تحت تأثیر سنتهای جمعی همسایگانی هستند که سنت کشت گندم و جو در میان آنها رواج دارد، روستائیان به گردآوری نشای برنج خود در مرکز محله اقدام می‌کنند[۳۴]. در آنجا که درنزدیکی جنگل ممکن است گرازهای وحشی خساراتی به محصول وارد کنند، برنجزارها از همان ابتدای جوانه‌زدن نشا نیاز به نگهداری شبانه دارند. روستاییان هر محله بنوبت از برنجزارها نگهبانی می‌کنند و یا با توافق همگان، نگهبانی را استخدام می‌کنند. «بجار کوتام» را در وسط مزرعه برپا و از آن به عنوان کمینگاه استفاده می‌کنند. نگهبان در پناهگاه خود آتشی روشن می‌کند و فریادهایی برمی‌آورد و قطعه چوبهایی را به یک ظرف مسی می‌زند و یا طنابی را که از این سو تا آن سوی برنجزار بسته است واشیای فلزی مختلفی را به آن متصل کرده است به حرکت درمی‌آورد و سروصدا راه می‌اندازد. همهٔ این ترفندها و حیله‌ها هدفی جز دورنگهداشتن گرازهای وحشی، که ممکن است خسارات مهمی به برنجزار وارد کنند، ندارد. چنانچه این اقدامات حفاظتی کافی نباشد، باز در سطح محله گروهی از افراد را سازمان می‌دهند تا به تعقیب این حیوانات بپردازند.

در این گروهها دهها مرد شرکت می‌کنند تا تعداد هر چه بیشتری از گرازهای وحشی را از میان بردارند. سرانجام، از جملهٔ این رسوم جمعی، باید به سنت چرای دامها در زمینها پس از برداشت برنج (ورزکی) اشاره کرد.

همینکه برنج برداشت شد، گاوها و اسبها می‌توانند آزادانه در مزارعی چرا کنند که از آن پس نه محصورند و نه از آنها حفاظت می‌شود.

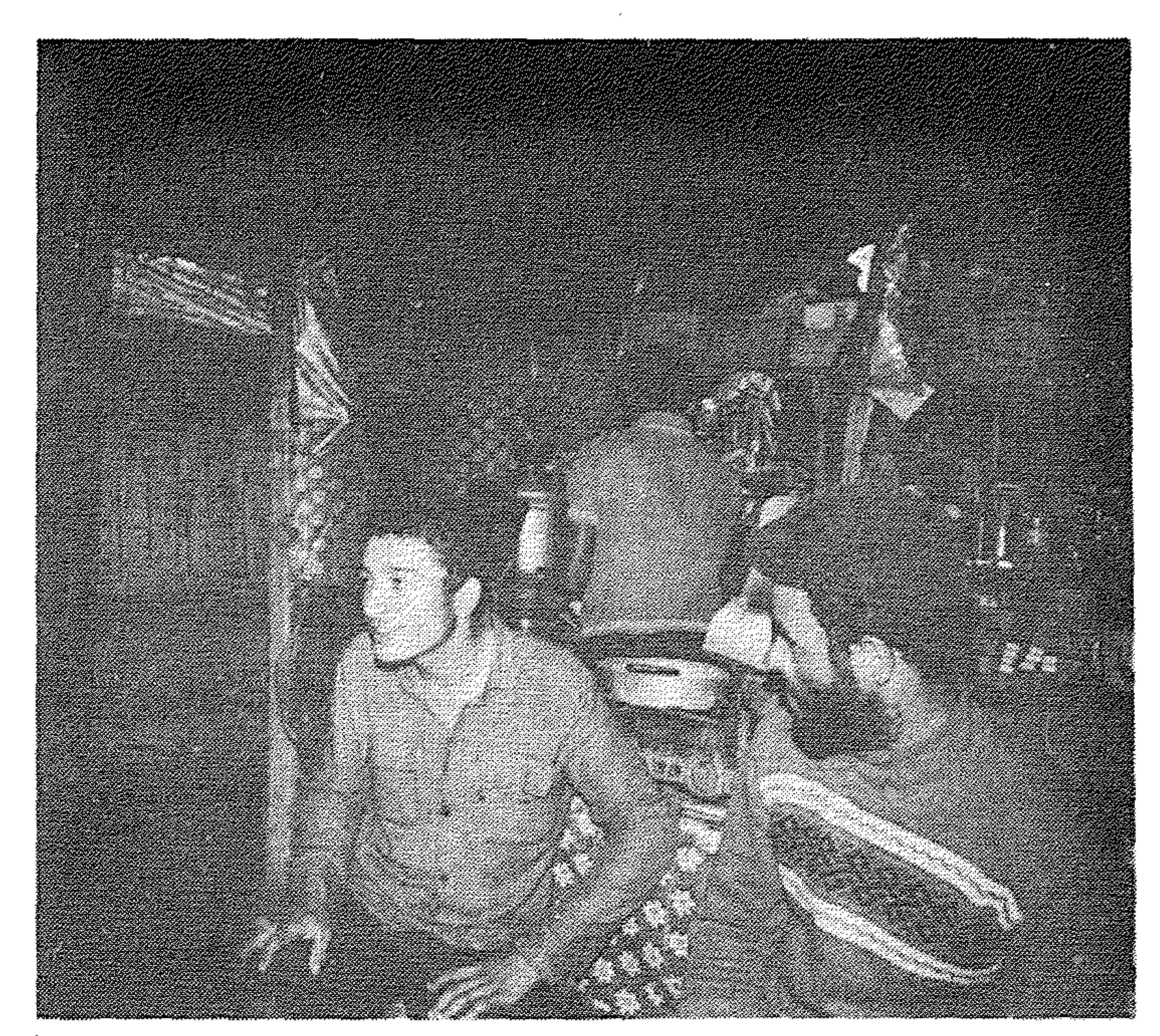
از طرف دیگر، اغلب محله‌ها دارای مراکز کسب و کار و نهادهایی هستند که نشانهٔ استقلال و هویت آنهاست. بازارچه میدانی است که اطرافش را یک یا چند دکان احاطه می‌کند و مرکز اصلی اجتماع و محلی برای مبادلهٔ خبرهاست (در آنجاست که مردان اکثر اوقات روز را در فصلهای بیکاری می‌گذرانند). آرایشگاه و یک یا چند کارخانهٔ برنج (که هیچگاه در مالکیت جمعی نیستند) و چند کارگاه پیشه‌وری و در مهمترین محله‌ها یک شرکت تعاونی کشاورزی در اطراف همین بازارچه وجود دارد. بسیاری از محله‌ها دارای شورای محلی، کدخدا، دبستان، مسجد، گورستان و امامزادهٔ خاص خود هستند (امامزاده به مزار یکی از اعقاب امامان شیعه گفته می‌شود). همچنین هر یک از محله‌ها مراسم عزاداری خاص خود را در ماههای عزاداری برپا می‌کنند که به مناسبت بزرگداشت شهادت امام دوم و سوم (حسن و حسین) برگزار می‌شود.

مناسبات بین محله‌های همسایه (و گاهی در نقاط بزرگ، بین چندین گروه از محله‌های همجوار) دستخوش تشنج و متأثر از رقابت و تخاصم و پرخاشگری است. در شرایط عادی و روزمره، افراد هر محله از رفتن به محلهٔ همسایهٔ، که در آنجا غریبه تلقی می‌شوند، خودداری می‌کنند. اهالی هر محله بدشان نمی‌آید که ازاهالی نزدیکترین محله عیب‌گویی کنند و مناسبات چندانی هم با آنان برقرار نمی‌کنند. بین خانواده‌های محله‌های همسایه وصلت بندرت صورت می‌گیرد، در حالی که حوزهٔ وصلت بین افراد هر محله با دیگر محلهای منطقه (خواه دور خواه

نزدیک) به نحو بارزی گسترده و متنوع است. هر طرح تأسیساتی گروهی که برای مجموعه‌ای از محله‌ها پیش‌بینی شود، در سطح محلی موضوع رقابت می‌شود. مثلاً اگر طرح تأسیس درمانگاه یا مدرسه‌ای در میان باشد، اهالی هر محله می‌کوشند تا این مؤسسات در محلهٔ آنها ایجاد شود و راه‌حلی هم که اختیار می‌شود نهایتاً حاکی از وجود همین کشاکشها ست، یعنی برخی از مکانهای عمومی را در نقطه‌ای بنا می‌کنند که فاصلهٔ یکسانی تا دو محلهٔ متخاصم داشته باشد، یعنی در نقطه‌ای خالی از سکنه که به منزلهٔ مرز نامشخصی بین آن دو محله تلقی می‌گردد. علت وجودی این رقابتها در مکانیسمهای عام نهفته است که در میان اغلب جوامع مشترک است. ولی این رقابتها بیانگر مواردی نیز هستند که جنبهٔ محلی دارند. این رقابتها را، از یک‌سو وسیلهٔ افتراق و تمایز هر محله از نزدیکترین محلهٔ مجاور (که در واقع فرق چندانی با هم ندارند) باید دانست که به‌سان قطب دافع محلهٔ خودی تلقی می‌شود تا بزرگی و برتری گروه محلی بهتر نمایان گردد. از سوی دیگر، این رقابتها را باید نمودی از ستیز بر سر تسلط و تفوق در درون محل و همچنین بازتاب برخورد منافع بین اهل بالارود و پایین‌رود (که هر دو از یک نهر فرعی سیراب می‌شوند) تلقّی کرد، که ممکن است در صورت کمبود آب شدت یابد، تلقی کرد.

ورای محله: محل، بخش، شهرستان

همچنانکه پیشتر گفتیم، واحد بلافاصله بالاتر از محله «محّل» است خود واژهٔ محل گویاست؛زیرا، برخلاف واژههای ده یا آبادی، به معنی مجموعه‌ای از قطعات ارضی وساکن نیست بلکه فقط به پاره‌ای از خاک اطلاق می‌شود. آیا این بدان معناست که محل اصولاً مصداق خارجی مشخصی ندارد و امری موهوم و لفظی است که صرفاً در برابر حوزه‌های اداری گسترده‌تر به کار می‌رود؟ واقعیت امر پیچیده‌تر از این است. محل را اگر از درون و در حیات روزمره بنگریم واحدی نقش‌دار نیست؛ ولی



استراحت در قهوه‌خانه ـ بقالی محله.

گفتگو بر سر قیمت یک حصیر در بازار هفتگی دهستان. شاندرمن (جنوب تالش).

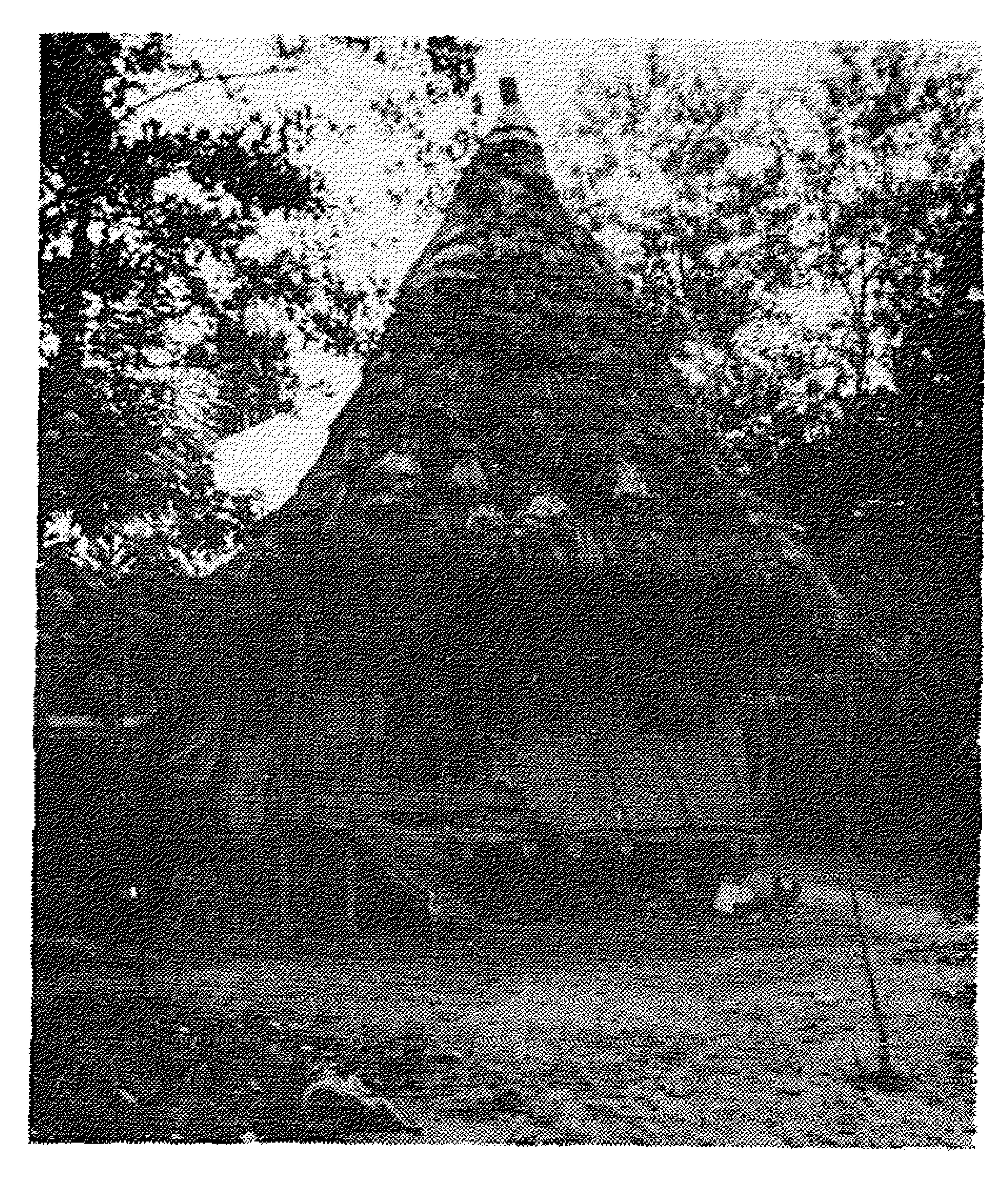
اگر افراد محل خارج از چارچوب عادی زندگی و در ارتباط با افراد دیگری از همان بخش در نظر گرفته شوند، محل هم واحدی ذی‌نقش می‌شود. افراد هر محل، در بازارهای خارج از محل، از محصولات خود تعریف می‌کنند یا در مناسبتهای مهّم مذهبی دسته‌جمعی به زیارت یکی از امامزاده‌های شهرستان می‌روند و، به روالی پرمعنا، دسته‌های عزاداری محله‌ها در یک دستهٔ واحد عزاداری به راه می‌افتند و بیرق واحدی را هم به دست می‌گیرند که در ورای تقسیمات، نشانهٔ وحدت محل در مقابل قلمرو خارج از آن است.

در این سلسله مراتب تعلق اجتماعی افراد، بلوک (لفظی که در گذشته به کار می‌رفته و اکنون، در زبان رسمی، دهستان جانشین آن شده است) جای خاصی دارد: مرکز بلوک محلی است که در آنجا فعالیتهای تجاری گسترده‌ای جریان می‌یابد و در قبضهٔ دکانداران و بویژه بازاریهایی است که علاوه بر سودی که در معاملات به دست می‌آورند از نوسانهای قیمت کالاهای اساسی و نیز اجارهٔ املاک بهره می‌برند. هرگاه این مراکز مقر بازار هفتگی نیز باشند، کالاهای فراوان فروشندگان سیّار (بازار مج) به آنها سرازیر می‌شود و به صورت نمود عینی بخش درمی‌آید که صدهاتن پیاده یا با موتور و مینی‌بوس خود را به آن می‌رسانند. واحدهای بزرگتری را نیز باید خاطرنشان ساخت که افراد به هنگام سفر در استان خود را متعلق به آنها معرفی می‌کنند و از آگاهی آنان از هویت فرهنگی خود در تقابل با ساکنان دهستانهای دوردست حکایت می‌کند. نام شهرستان، که یکی از شهرهای مهم آن به عنوان مرکز شناخته می‌شود (استان گیلان جمعاً شامل هشت شهرستان است)، از طریق ترکیب یا اشتقاق، هویت جمعی اهالی را بیان می‌کند: مثلاً می‌گویند: «گیل فومن» یا «لنگرودی» و منظور این است که تعلق گوینده را به شهرستان فومن یا لنگرود، و نه به فلان شهر، برسانند. همچنانکه پیشتر گفتیم، سفیدرود، که از وسط جلگهٔ مرکزی می‌گذرد، دو مجموعهٔ بزرگ و تقریباً متقارن را

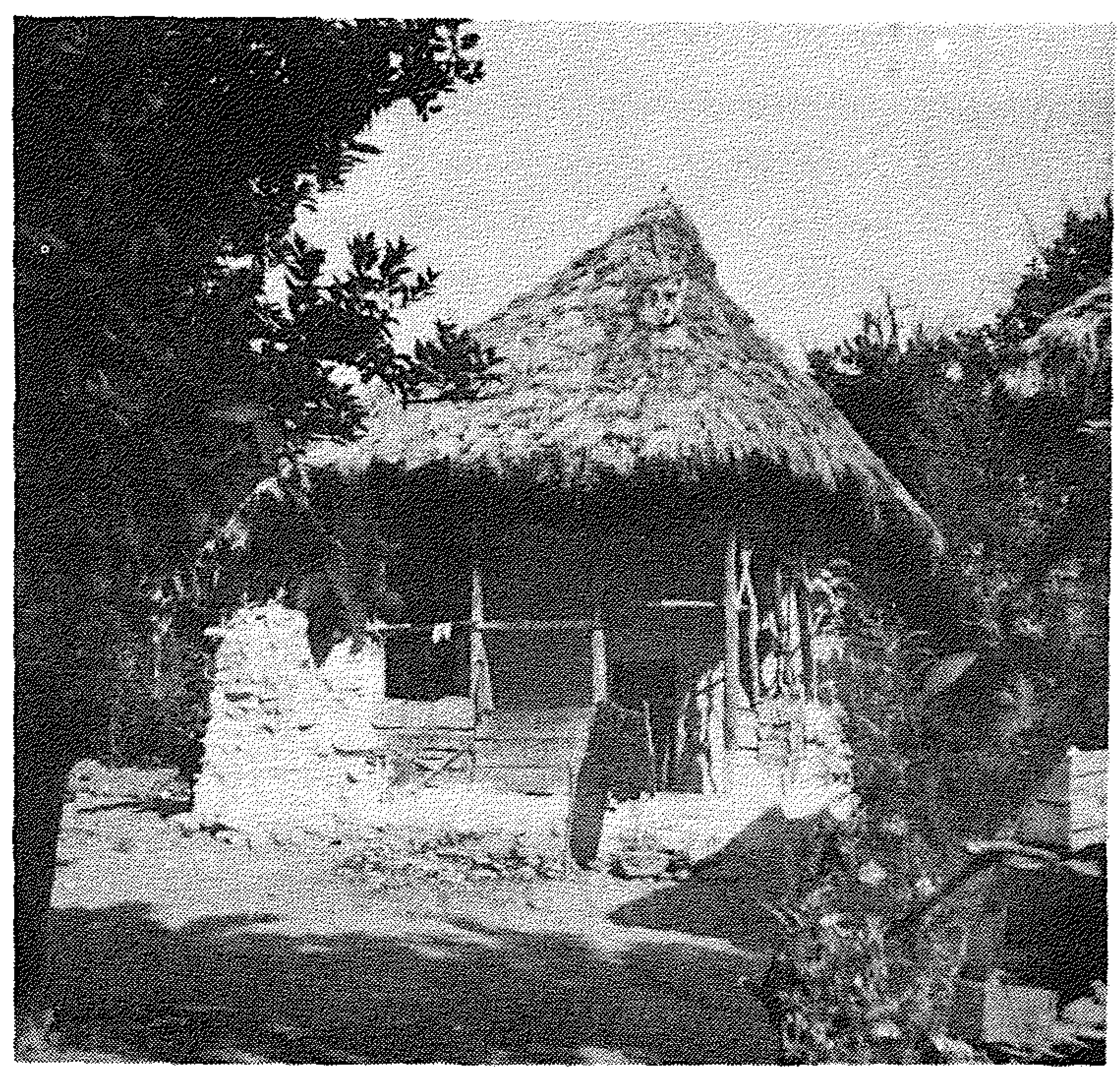
از یکدیگر جدا می‌کند: بیه‌پس در مغرب و بیه‌پیش در مشرق که، بترتیب رشت و لاهیجان بر آن حاکم‌اند. اهالی به منظور شناساندن زادگاه خود در استان، خود را رشتی یا لاهیجانی معرفی می‌کنند و، به این طریق، برش تاریخی گیلان و رقابت بر سر تسلط بر منطقه و ستیز بین این دو بخش از استان را به خاطر می‌آورند. همچنین افراد، به منظور شناساندن موقعیت دوگانهٔ خود به عنوان اهل روستا و اهل نقطه‌ای از جلگهٔ گیلان، خود را گیله‌مرد، گیل، گیلک... می‌نامند (در تقابل با کوه‌نشینان [گالشها] و همسایگان بخش شمالی کرانهٔ دریای خزر یعنی تالشها)

اما در مدارج این سلسله مراتبِ تعلقات اجتماعی، مسلماً محله است که ورای واحد بنیادی تعلق، یعنی خانه، از همه مهمتر است و در زندگی و در معرفی روزمرهٔ افراد به آن اشاره می‌شود.

خانه‌های یک طبقه با نقشهٔ کف مستطیل، متعلق به کشاورزان خرده‌پا. تصویر بالا: جلگهٔ تالش جنوبی، تصویر پایین: تپه‌های لاهیجان



خانه‌ای در دلتای سفیدرود
(توجه کنید به کرسی‌بلندبودن بنا)



خانه‌ای در جلگهٔ شرقی. بام چهارکلّه، با چهار سطح شیب‌دار مساوی

خانه‌های کشاورزان خرده‌پا

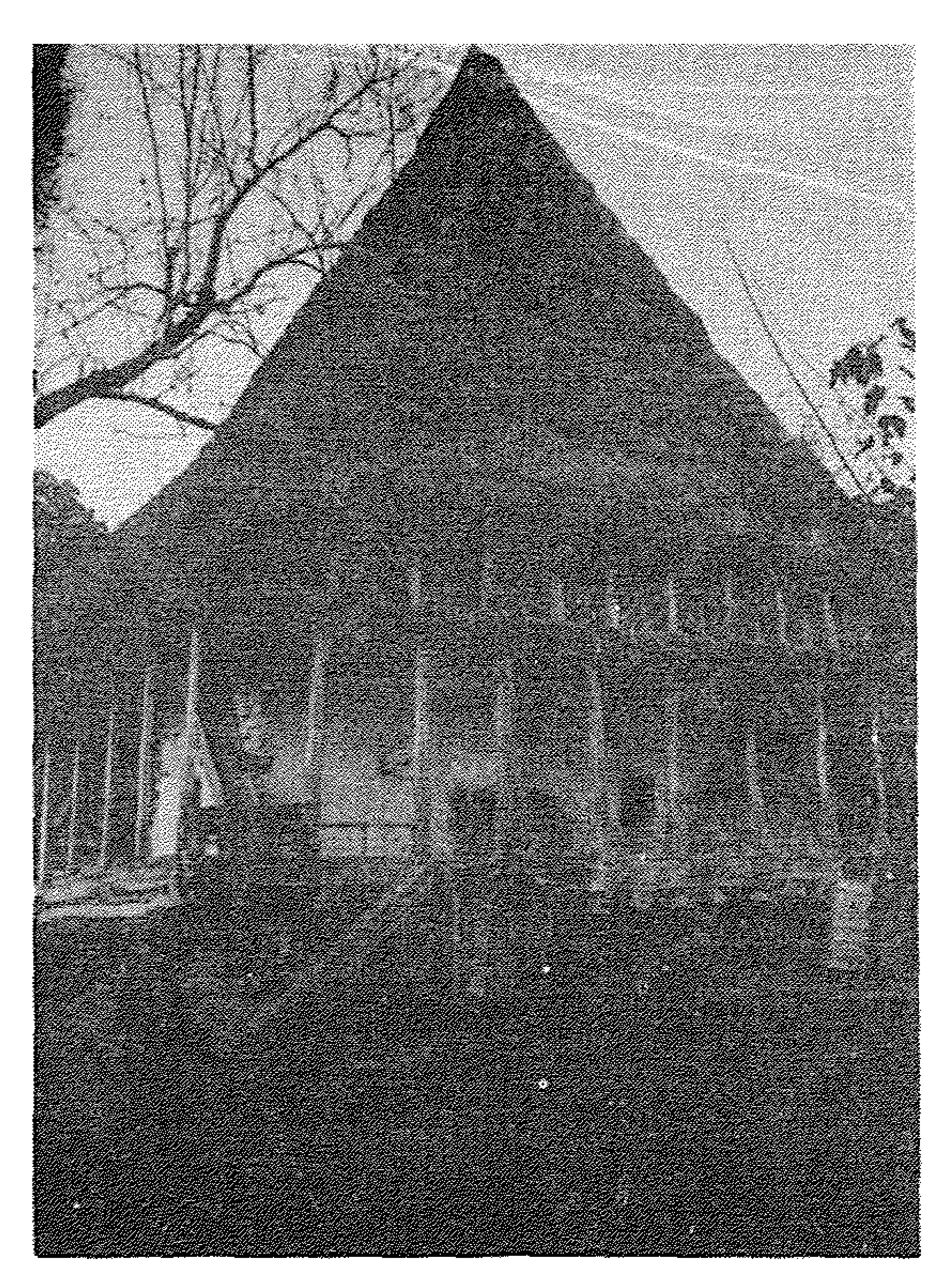
خانه‌ای در کوهپایهٔ تالش جنوبی در نخستین روزهای بهار.

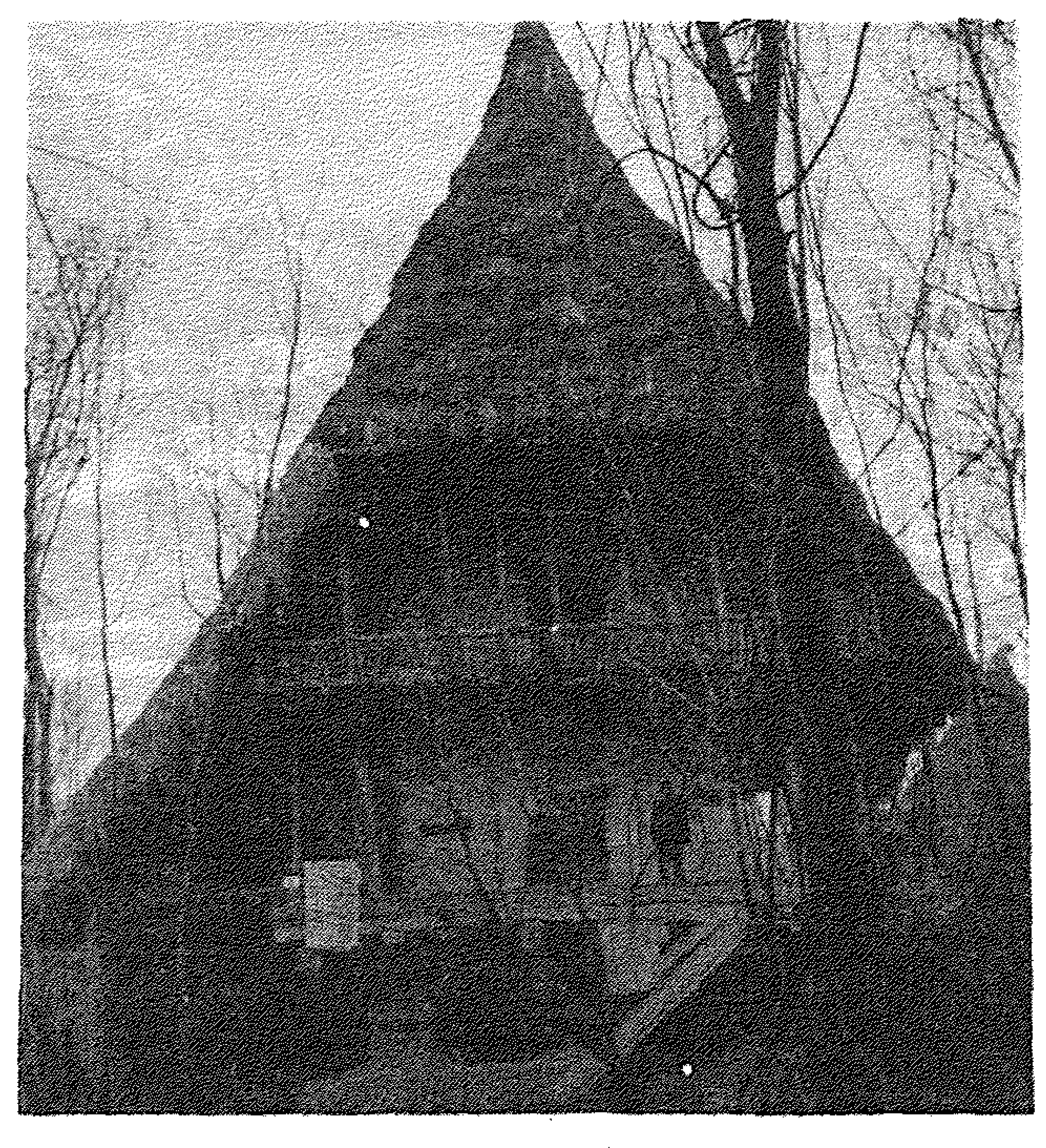
خانه‌ای در منطقهٔ رشت متعلق به یک کشاورز متمول.

خانه‌هایی با بام چندکلّه (دارای چهار شیب که دو تای آنها مثلث‌شکل است) و تلار.

خانه‌ای در حاشیهٔ جنوبی شهرستان رشت با دو تلار.

خانه‌ای یک‌طبقه که ایوانش روی در امتداد یک برِ خانه است.





خانه‌های دوطبقه با بام چهارکلّه در دلتای سفیدرود. توجه کنید به بلندی غیرعادی بناها.

خصیصه‌های بارز معماری روستایی و سنتی

هر چند خانه‌های روستایی جلگه و کوهپایهٔ گیلان بر حسب هر محّل و رفاه مادی اهالی آن بسیار متنوع و ناهمگون‌اند، این خانه‌ها دارای مجموعه‌ای از خصوصیتهای مشترک و نظامی از خصیصه‌های مادی و صوری و قواعد سازماندهی فضای خانگی‌اند که هویت معماری محلی را مشخص می‌کند.

در اینجا آنچه را که از این لحاظ اساسی است می‌آوریم:

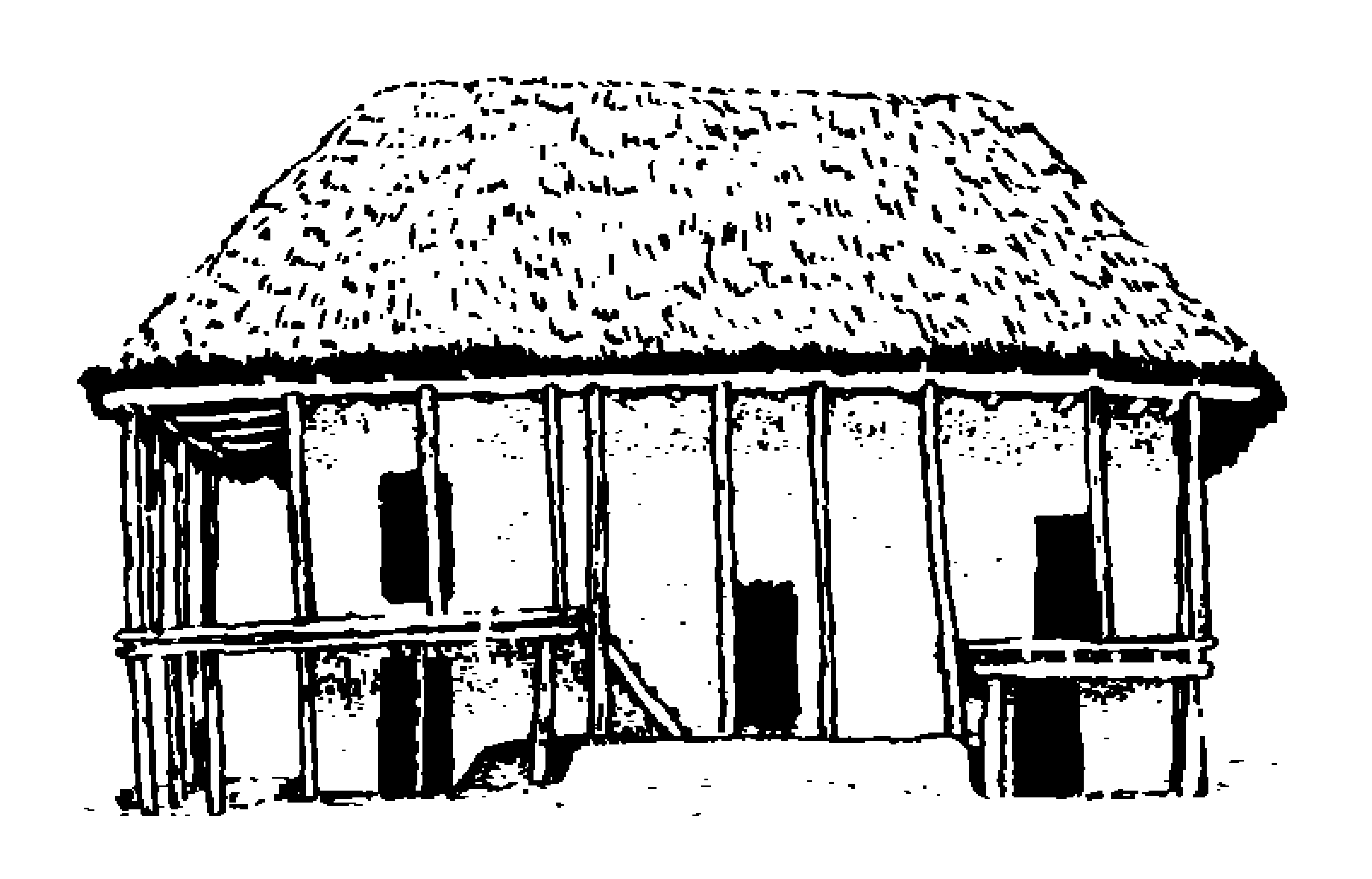
همچنانکه پیشتر اشاره کردیم، بناهای مسکونی و بهره‌برداری درون محوطه جا ی دارند و این محوطه با پرچین کوتاهی محصور می‌شود. در حالی که در ایران مرکزی خانه‌ها با دیوارهایی محصور می‌شوند و از نظر مستور می‌مانند، در گیلان، برعکس، نمای خانه را از بیرون می‌توان دید و این یکی از ویژگیهای کاملاً اصیل است که در نقاط سنتی فلات ایران غیرقابل «تصور» است[۳۵]. این ویژگی بیانگر الگویی بنیادی از شیوهٔ زندگی و فرهنگ گیلانی است که در آن عنصر باز بر عنصر بسته رجحان دارد. این الگو هم به معماری و آداب سکونت شکل می‌دهد و هم به مناسبات بین افراد و به نحوهٔ لباس پوشیدن زنان. از نظر فن معماری، یکی از نتایج این شیوهٔ اصیل در شکل‌بندی فضای خانگی آن است که خانه، درچهارچوب فضای کلی ساختمانی محله، موضع و مقام مهمی پیدا می‌کند. در حالی که در ایران

مرکزی چیزی بجز دیوارها و یا قسمتهای بیرون‌زدهٔ محل مسکونی (طاق، قبه، بالاخانه. . .) دیده نمی‌شود، در گیلان خود ساختمان خانه است که نمایان است. وجود باغ و درختهای متعدد در محوطه، که جلوهٔ یک جنگل خانگی را دارد، و نیز قرار گرفتن خود خانه در نزدیکی مزارع از قطعیت مرزبندیها و از تفکیک دقیق فضای محوطه می‌کاهد، در حالی که جدایی فضای خانگی از فضای طبیعی و کشتزار در فلات ایران بسیار مشخص و نمایان است. خانهٔ گیلانی درتداوم و پیوستگی بین طبیعت و فرهنگ مندرج است.

ـ استخوان‌بندی خانه‌های سنتی (اعم از پی، چوب‌بست دیوارها و بامها) چوبی است. مواد معدنی (سنگ، گل) یا مصالحی که مواد معدنی در ترکیب آنها غالب است (کاهگل. . .) در خانه‌سازی نقش فرعی دارند. کاربرد قطعات چوب با گردآوردن آنها به صورتی پیچیده از طریق اتصال یا سوار کردن آنها (نصب تنه‌های درخت و تیرها روی همدیگر برای پی‌سازی و اشکال متنوع چوب‌بست دیوارها و اشکال پیچیدهٔ اسکلت بامها) انجام می‌گیرد ولی این اعمال از نظر فنی نسبتاً ابتدایی‌اند: معماری سنتی گیلان با فن خرک (به کمک تیرهای افقی و طاق) برای ساختن بام و نیز اتصال قطعات چوب و تخته با زبانه و کامه آشنا نیست و یا این فن بسیار بندرت در آن به کار می‌رود (در واقع، برای اتصال این قطعات غالباً از الیاف و میخ استفاده می‌شود).اساس این معماری، که بر کاربرد مصالح چوبی استوار است غالباً (بی‌گمان به علّت کیفیّت روستایی آن) شکل‌بندی پیچیده‌ای دارد، کار افراد متخصص یعنی سقط کاران و درودگرانی است که در سراسر کرانه‌های دریای خزر کارهای خانه‌سازی را اداره می‌کنند، در حالی که دیگر کارهای فرعی (تهیهٔ مصالح، پوشش دیوارها و تهیهٔ پوشال برای بامها) را خود خانواده با همیاری مؤثر پدر و مادر و همسایگان انجام می‌دهند.

ـ بناهای مسکونی در جلگه و کوهپایهٔ گیلان از نظر شکل‌بندی سه خصیصهٔ

شاخص دارند: ۱) کرسی بلندبودن بناها ۲) چهار شیبه‌بودن بام ۳) وجود یک یا چند ایوان در سمت نمای بیرونی. نقش کرسی بلندبودن این است که فضای مسکونی خانه را از زمین مرطوب جدا می‌کند. برای ایجاد «فضای خالی بهداشتی» فنون گوناگونی به کار می‌برند تا بین زمین گلی که در آنجا پیهای خانه را می‌کنند،از یک سو،و کف خانه،از سوی دیگر، فاصله‌ای باشد (ارتفاع این فضای خالی حدوداً بین چند ده سانتیمتر تا دو متر است).شکل‌بندی بام (با چهار شیب همسان یا دو شیب ذوزنقه‌ای و دو شیب مثلثی)،که عمدتاً روی چند ردیف ستون و جدا از دیوارها ساخته می‌شود، به گونه‌ای است که به توسعهٔ خانه در جهت عمودی یا جانبی راه نمی‌دهد. ساختار معماری خانه‌های گیلانی به گونه‌ای است که مجموعه‌ای کامل و تمام‌شده را تشکیل می‌دهد، به طوری که فقط در صورتی می‌توانند اتاق یا ملحقات دیگری بدان بیفزایند که ابتدا بعضی از قسمتهای ساختمان را خراب کنند. مسکن در گیلان اصولاً ساختمانی است ثابت، برخلاف خانه‌های فلات ایران که دیوارهای جانبی و بی‌پنجره و نیز بام مسطح آنها شرایط افزودن ملحقات، بویژه الحاق بناهای جدید را فراهم می‌سازد. وجود ایوان در نمای بیرونی خانه را بی‌گمان نمی‌توان مختص گیلان شمرد، زیرا نمونه‌های بیشماری از آن را هم در معماری باستانی و کلاسیک می‌یابیم و هم در خانه‌های عادی مناطق چندی در ایران. در عوض،آنچه در گیلان بیشتر اصالت دارد دو نوع ایوان است که در معماری استان زیاد دیده می‌شود: اول، ایوانی که ساختمان مسکونی را در یک یا گاهی در دو سطح احاطه می‌کند؛ دوم،ایوانی که نوعی بالاخانه (تلار) را در طبقهٔ بالای ساختمان تشکیل می‌دهد و فقط در امتداد بخشی از نمای بیرونی و ضلع جانبی آن امتداد دارد. این ایوانها و نیز ستونهای آنها، با طرحی موزون، که در اغلب خانه‌های هم‌نقشه (خانه‌های یک‌سطحی یا دو سطحی دارای ایوانی ممتد در هر سطح یا دو طبقه با تلار در طبقهٔ بالا) یکسان رعایت می‌شود، در نمای بیرونی خانه‌ها تقسیم



الف. خانه‌ای با قاعدهٔ مستطیل‌شکل و بام چند کلّه (سراوان، حواشی جنوبی شهرستان رشت. طرح کلی همین خانه در شکل ۲ ب)



ب. خانه‌ای با قاعدهٔ مستطیل‌شکل و بام چندکله، گالیپوش (فشتکه، جلگهٔ رشت. طرح کلی همین خانه در شکل ۲ الف).

۱. پیله، پلکان

۲. دستک و سو راهی، نرده

۳. ستون

۴. دیوار

۵. دستک، تیر اتصال که برای پهن کردن و خشک کردن لباس از آن استفاده می‌کنند.

۶. بر، در

۷. تلار پلکان، پله‌هایی که به چوب‌بست زیر بام راه دارد

۸. کولش، پوشال برنج

۹. اگان، تیر قاعدهٔ چوب‌بست بام

۱۰. سر چوب

۱۱. دستک، تیر نگهدارندهٔ خرک بام

شکل ۵. انواع خانه‌های جلگهٔ گیلان.

۱. داروَرْجه (گروه چوب)

۲. سگ بَر (درِ سگ)

۳. ستون

۴. دستک (تیری که برای پهن کردن و خشک کردن لباس به کار می‌رود).

۵. دیوار

۶. بامْدار (دستکهای افقی قاعدهٔ چوب‌بست)

۷. کولش (پوشال برنج)



ج ـ خانه‌ای با قاعدهٔ مربع‌شکل و بام چهارکلّه، پوشیده از پوشال برنج (قاسم‌آباد جلگهٔ شرقی، نقشهٔ کلی همین خانه در شکل ۲ ـ ح)

۱ـ دیوار

۲ـ قاپی (در)

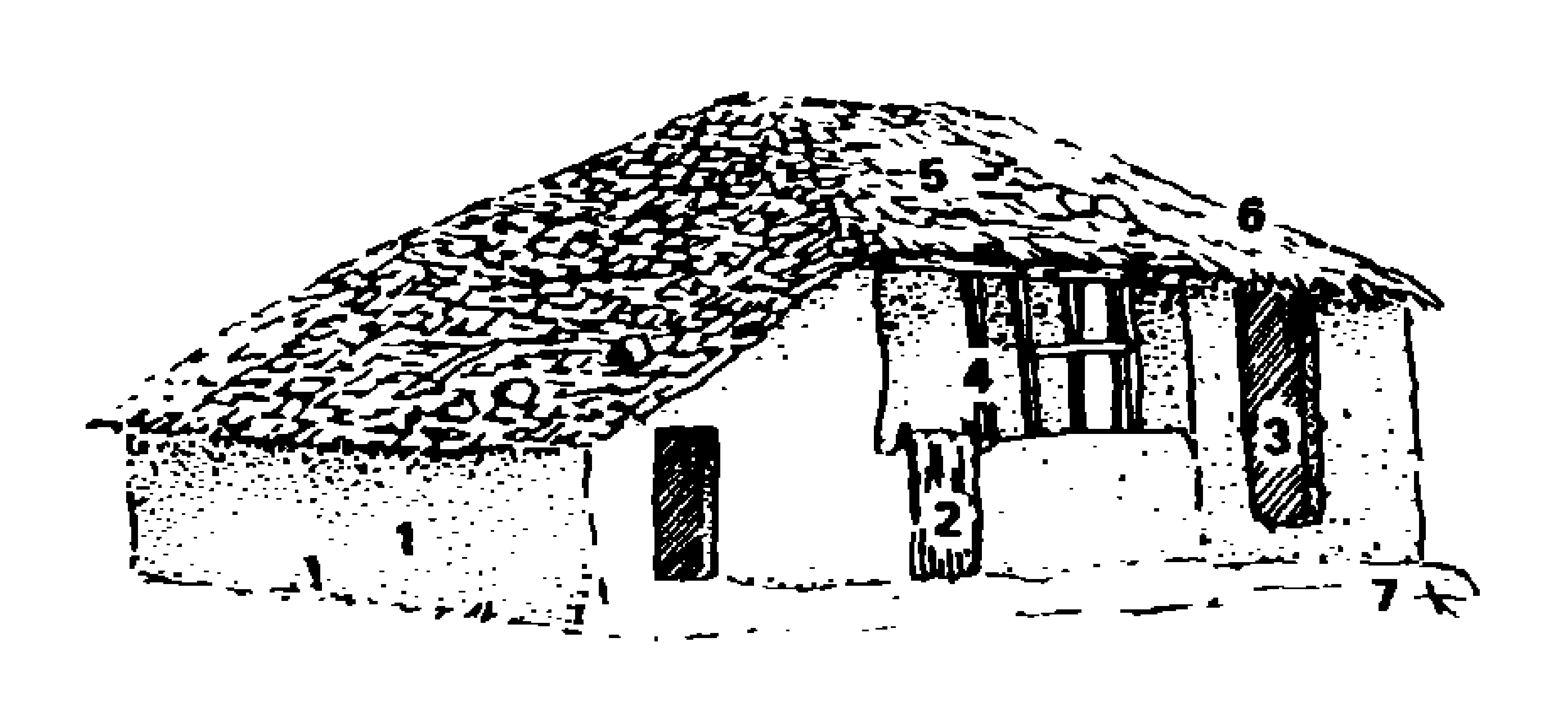
۳ـ پنجره‌یری (درگاهی)

۴ـ ایدُر (ستون)

۵ـ تخته

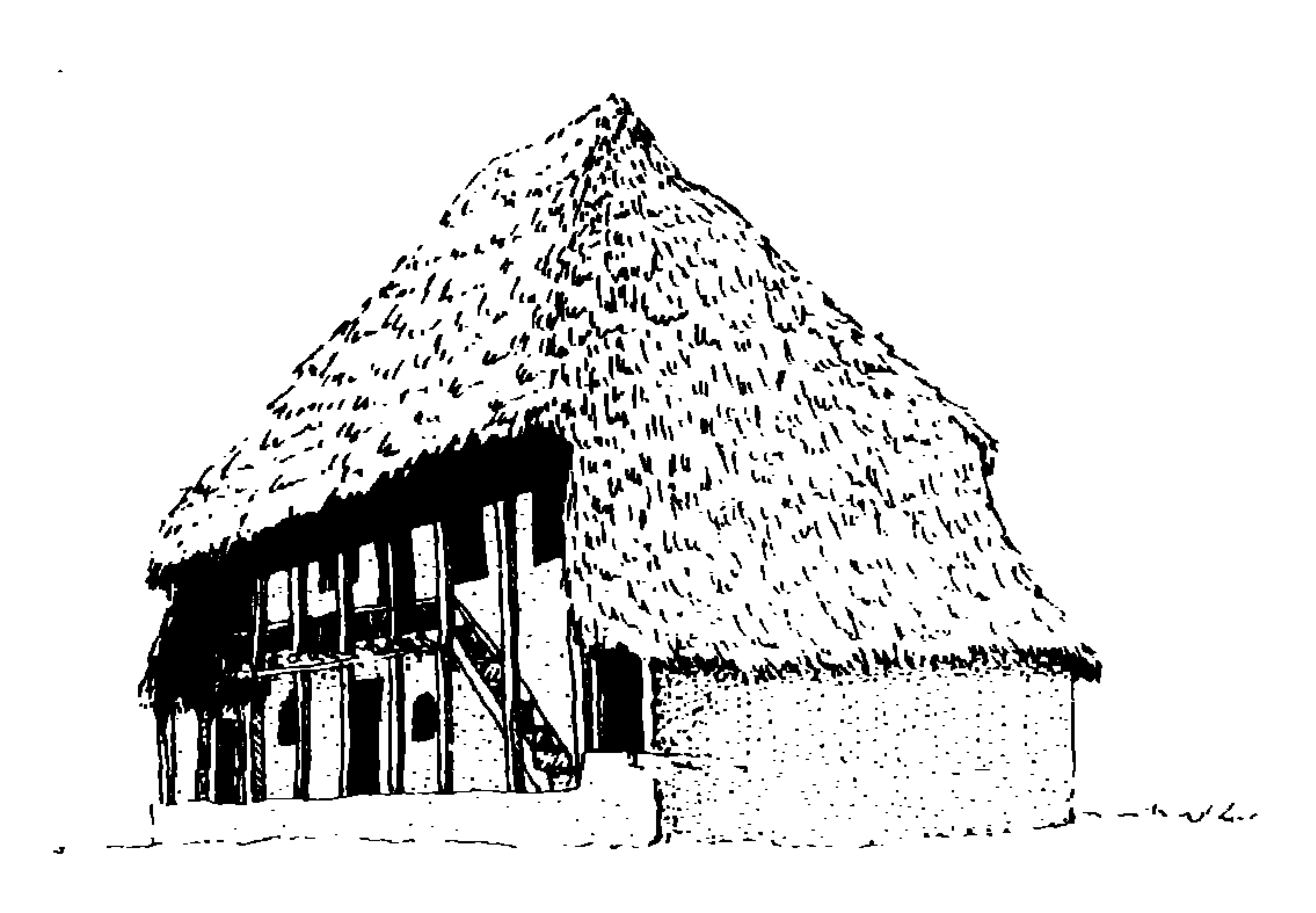
۶ـ کولش (ساقه برنج)

۷ـ مهره (برآمدگی) پی

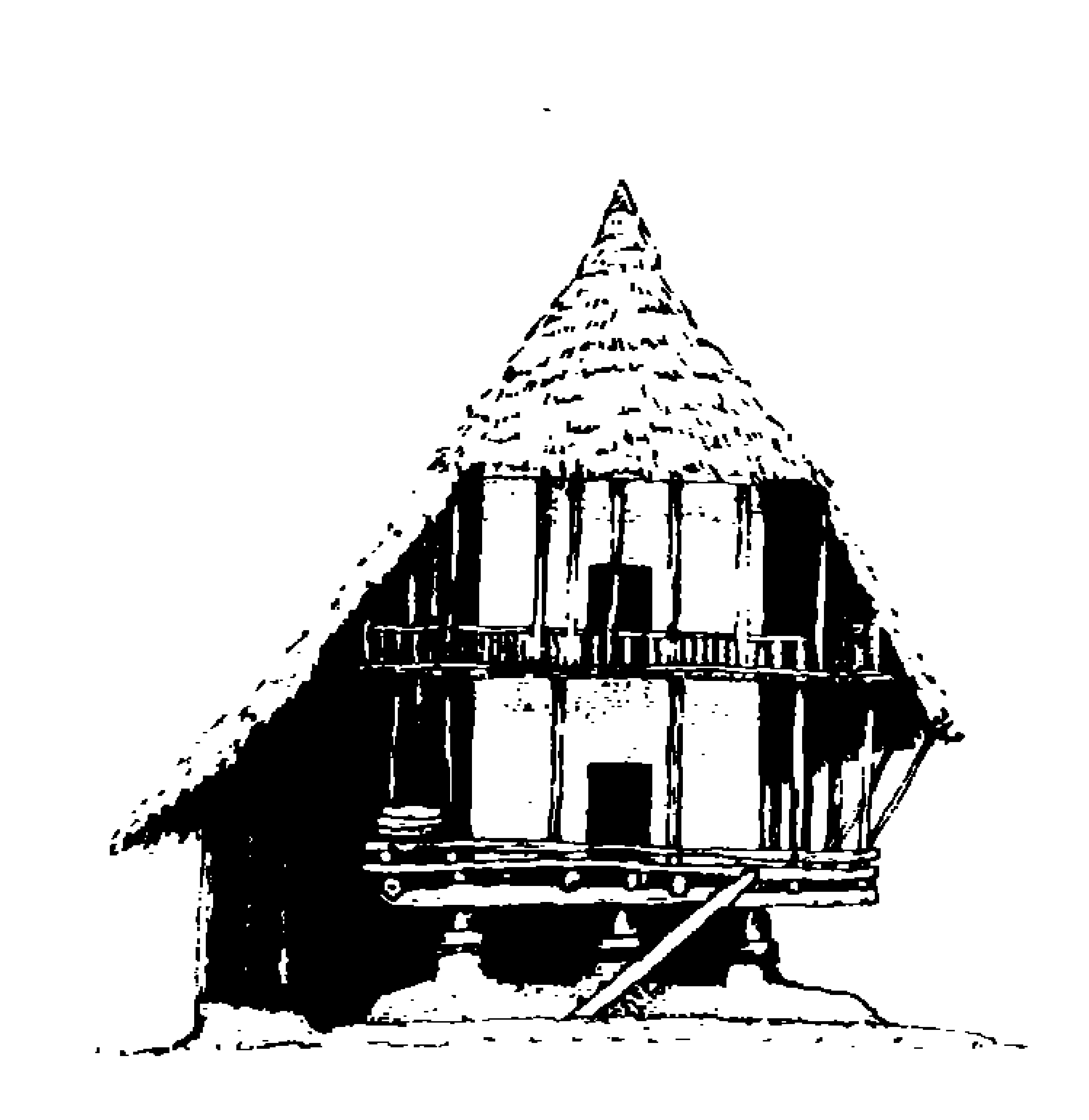


د ـ خانه‌ای با قاعدهٔ مستطیل‌شکل و بام؛ چندکلّه پوشیده از پوشال برنج و تخته‌پاره (نُمَدان، تالش شمالی، نقشهٔ کلی همین خانه در شکل ۲ ـ ی)

شکل ۵. انواع خانه‌های جلگهٔ گیلان



هـ. خانه‌ای با قاعدهٔ مستطیل‌شکل و بام چندکلّه، پوشیده از پوشال برنج (گَتِشال، ناحیهٔ لاهیجان، نقشهٔ کلی همین خانه در شکل ۲ ـ ز)



و. خانه‌ای با قاعدهٔ مربع‌شکل، با بلندی کاملاً غیرعادی و بام چهارکلّه (کوماچال، دلتای سفیدرود)

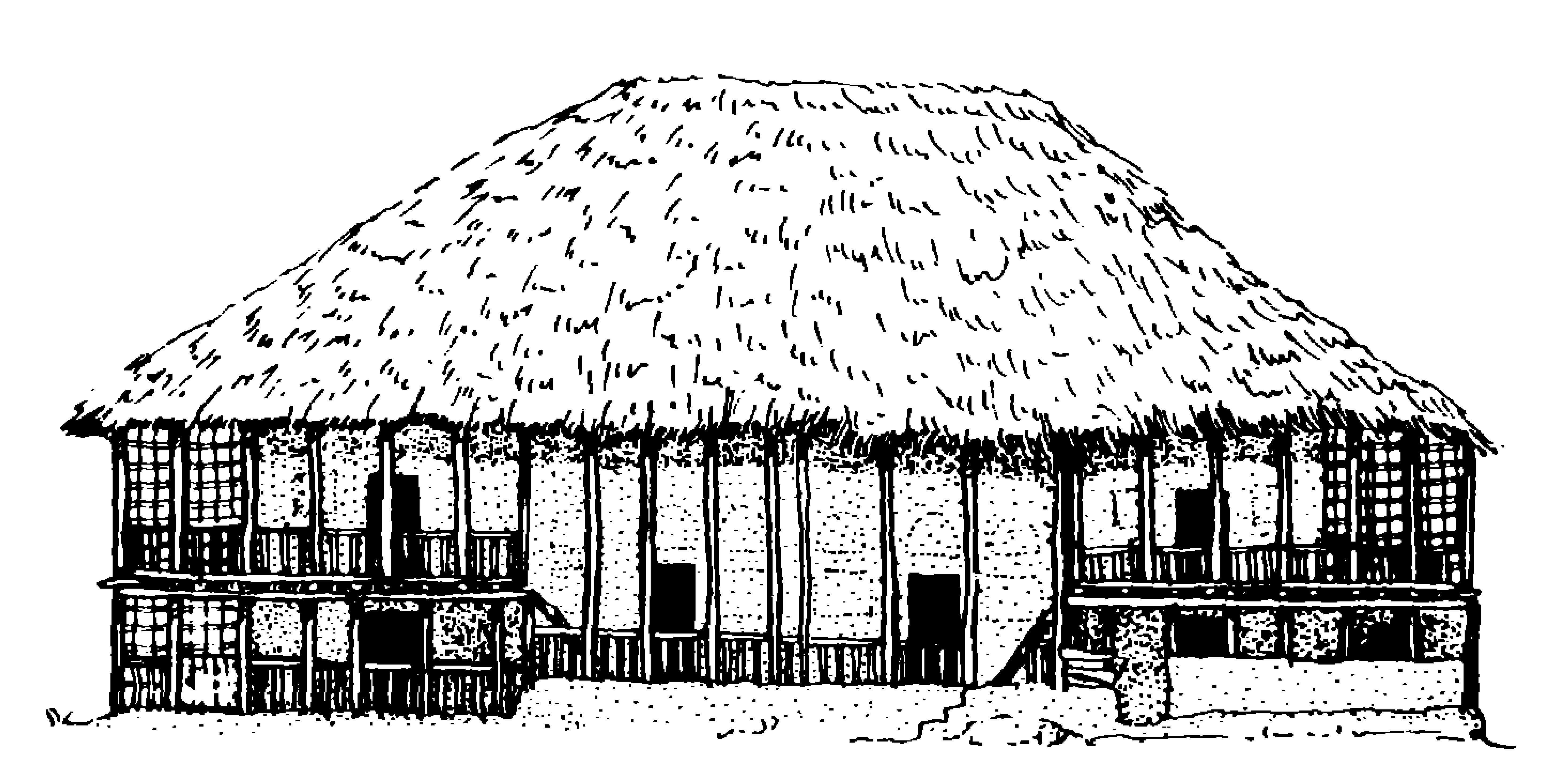
شکل ۵. انواع خانه‌های جلگهٔ گیلان

می‌شوند. این مجموعهٔ محدود از قواعد ساختمانی در استفاده از فضا به سبک معماری در گیلان هویّت مشترکی می‌بخشد.

ـ سرانجام، طرز اشغال فضای خانگی است که همچون مصالح و شکل‌بندی ساختمانها به معماری محلی ویژگی می‌بخشد. معماری محلی را نمی‌توان تنها در مجموعه‌ای از روشهای فنی یا ویژگیهای صوری خلاصه کرد. اغلب اتاقها نقش واحد و ثابتی ندارند و برحسب فصول به منظورهای خاصی از آنها استفاده می‌شود. همزمان با آغاز فصل خوش، اهل منزل از اتاقهای پایین به اتاقهای طبقهٔ بالا و از درون به بیرون خانه منتقل می‌شوند. چنانچه رفتارهای معمول، روزمره و فصلی ساکنان و نیز آداب مربوط به استفاده از فضای خانگی بر حسب نسلها را بر روی هم در نظر گیریم، خواهیم دید که استخوان‌بندی خانهٔ گیلانی در بهترین حالت بر سه محور استوار است: یک‌محور از پایین به بالا؛ محور دیگر از راست نمای خانه به سمت چپ آن؛ و، سرانجام محوری از پشت به جلو. دو قطب هر یک از این سه محور بر ارزشهایی متقابل دلالت ضمنی دارد: مثلاً پایین درتقابل با بالاست، مثل فصل سرما که در تقابل با فصل گرماست و نسل سالمندتر در تقابل با نسل جوانتر (همچنانکه پیشتر گفتیم، هرگاه دو خانواده که روابط خویشاوندی با هم دارند در یک خانه ساکن شوند، خانوادهٔ جوانتر طبقهٔ بالا را اشغال می‌کند). محیط تقریباً مشترک بین همگان و در معرض دید همه در تقابل با محیط اسرار و محل نگهداری ذخایر غذایی نادر و کمیاب است. سمت چپ نمای بیرونی برای مهمانان و سمت راست آن آشپزخانهٔ زمستانی است که نماد محفل خانوادگی و عطوفت و صمیمیت در خانه است. سرانجام، پشت خانه محل مراکز ناپاک (مستراح، زباله‌دانی و گاهی طویلهٔ درون ساختمان) است و جلوی خانه، که طبعاً در مرکز دید است، محل کارهای پاک (تولید و مصرف) است. آنچه به این بررسی مقدماتی باید افزود اینکه یکی از برجسته‌ترین ویژگیهای رفتاری در خانه‌های گیلانی عدم تمایز نسبی

قسمتهای مختلف فضای مسکونی از جهت استفادهٔ زن و مرد است، در حالی که تقسیم‌بندی دقیق فضاهای مردانه و زنانه قالب و الگوئی است که طرحهای معماری در ایران مرکزی و در اغلب سرزمینهای اسلامی را شکل می‌دهد.

این ویژگیهای مشترک بر حسب محّل و نیز بر حسب انواع بناهای روستایی، که همه در یک واحد مسکونی و بهره‌برداری ساخته می‌شوند، به اشکال گوناگون جلوه‌گر می‌شوند. این صور گوناگون، که همه در ویژگیهای اساسی مشترک‌اند، ممکن است از تفاوت در نوع مصالح و فنون ساختمان‌سازی یا نحوهٔ اشغال و طرح‌ریزی فضای مسکونی و شکل‌بندی حجم بناهای الحاقی ناشی باشد. با این حال، همهٔ این بناها باید، با شکل‌بندی خاص و طرز تعبیهٔ خود، پاسخگوی قیود سنگینی باشند که محیط پیرامون بر کل ساختمان تحمیل می‌کند.



هـ. خانه‌ای با دو تلار متعلق به یک کشاورز متموّل سِیِه (جلگهٔ دور از ساحل گیلان مرکزی) (مأخوذ از (S. Geran - Pay

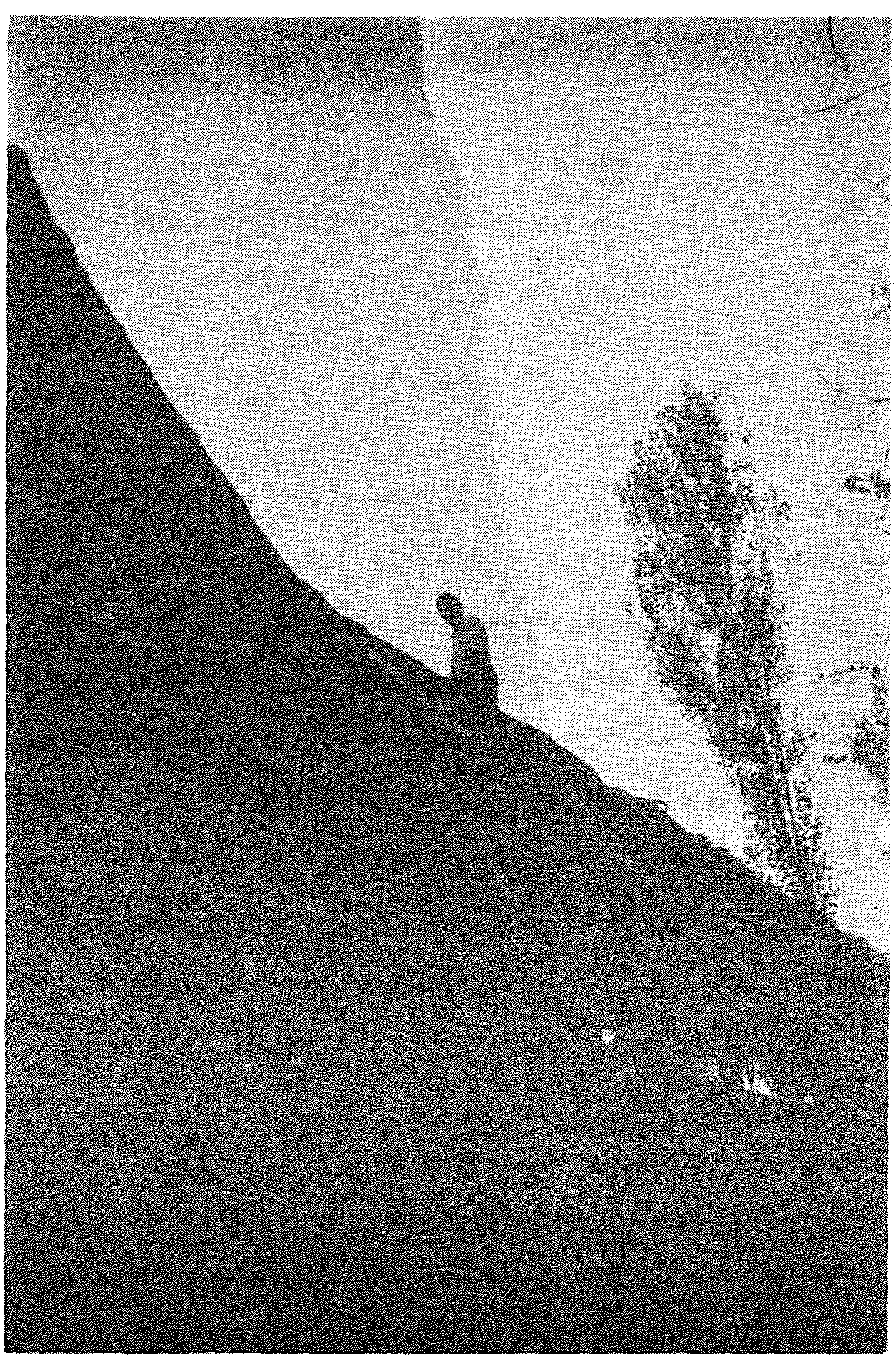
شکل ۵. انواع خانه‌های جلگهٔ گیلان

ساختمان‌سازی

قیود محیط زیست و راه‌حلهای معماری

شرایط آب و هوا و خاک‌شناسی جلگهٔ گیلان محیطی از این منطقه ساخته‌اند که از نظر معماری با قیود فراوانی روبروست . ساختن مسکن (محیط کوچکی که به نحوی مؤثر از انسان و حیوان و محصول حفاظت کند) باید پاسخگوی مجموعه‌ای از ضرورتها باشد که این شرایط زیست بومی بسیار نامطلوب تحمیل می‌کند، ضرورتهایی چون میزان رطوبت قشر سطحی خاک، بارندگیهای فراوان و بادهای شدید، میزان بسیار بالای رطوبت هوا، سرمای زمستان، گرمای تابستان، فراوانی حشرات و انگلها. معماری محلی و سنتی به چه راه‌حلهایی متوسل شده است تا فضای مسکونی را از فشار این قیود محیط برهاند؟

این راه‌حلها ممکن است راه و روشهای فنی و ساختمانی یا اشکال گوناگون تقسیم‌بندی فضا و یا حتی رفتارهایی باشد که افراد بر حسب فصول و شرایط جوّی یا ساعات روز در پیش می‌گیرند. مثلاً به منظور جدا کردن فضای مسکونی از زمین مرطوب و پاکیزه نگهداشتن آن و پیشگیری تجاوز حیوانات خانگی، خانه را کرسی بلند می‌سازند؛ چوبهای سخت و بادوام و متجانس، که در برابر پوسیدگی مقاوم‌اند، برای ساختن پی و زیرسازی خانه به کار می‌برند؛ بارانهای تند مستلزم داشتن



گالی‌ساز حین کار، پیش از بارانهای پاییزی

بامهایی با شیب تند و دامنه‌هایی است که از جریان آب باران روی دیوارها و فرسایش پوششها و رشد خزه روی سطحهای کاهگلی جلوگیری کند؛ به همین منظور و نیز برای پیشگیری از خطر رویش خزه، مقداری نمک به مواد روکش دیوارها می‌افزایند. رطوبت هوا به ذخیره‌سازی شلتوک در انبارها لطمه می‌زند، لذا در وسط دسته‌های خرمن [دَرْز برنج] هواکش تعبیه می‌کنند تا به نحوی مطلوب هوا جریان یابد و رطوبت دانه‌های برنج را بگیرد؛ ساکنان منزل برای فرار از رطوبت و گرمای شدید تابستان به تلار طبقهٔ بالای خانه پناه می‌برند و یا روی سکویی که در جوار خانه تعبیه شده است می‌نشینند و گاهی‌آتشی در زیر این سکو روشن می‌کنند تا پشه‌ها را از محل دور کند. این پشه‌ها از همراهان حتمی ما به هنگام اقامت در کرانه‌های پست دریای خزرند. در فصل گرما، زنان وسایل آشپزی خود را به حیاط آورده در زیر سایهٔ درختها و یا انبار برنج (کندوج) قرار می‌دهند. برعکس، در طی زمستان، افراد خانواده در یکی از اتاقهای طبقهٔ پایین خانه، که با آتش هیزم آن را گرم می‌کنند، گرد هم می‌نشینند. شدت بادها به حدی است که از چند جهت باید احتیاطهای لازم را به عمل آورد: چوب‌بستهای بام را باید محکم ببندند و اجاقها را باید با دقت زیر نظر داشته باشند؛ زیرا در صورت شعله‌ور شدن آتش، خانه‌ها، که عمدتاً از مصالح گیاهی ساخته شده‌اند، ممکن است سریعاً طعمهٔ حریق شوند. به منظور پیشگیری از خسارت زدن جوندگان به محصول برنج و به کرمهای ابریشم... حفاظهای مخصوصی از جنس چوب به ستونهای کندوج نصب می‌کنند و یا روی ساقه‌ها نوعی گزنه قرار می‌دهند که بوی آن موشها را فراری می‌دهد و یا پایهٔ ستونهای تلمبار را قیراندود می‌کنند... سرانجام، پرچینها هم باغها را از گزند گاو، اسب و گرازهای وحشی مصون می‌دارند و دَرِ کوتاهی مانع از ورود مرغ و خروس به ایوان خانه می‌شود.

این شیوه‌ها و این نظم و ترتیب قسمتهای مختلف خانه راههای جالب‌توجهی

برای مقابله با قیود محیط پیرامون محسوب می‌شوند. با این حال، این راه‌حلها برای عایق‌بندی بلندمدت و چندین سالهٔ خانه کافی نیست. این ناپایداری نسبی ساختمان دست‌کم تا حدی ناشی از کم‌بودن مقاومت پاره‌ای از مصالح سنتی است، به طوری که پوشش بامهایی را که از جنس نی است هر پنج یا شش سال و پوشش گالی بامها را،که زودتر ضایع می‌شود، هر دو یا سه سال باید عوض کرد. گالی‌ساز، که فرد متخصصی است، وظیفهٔ اجرای این برنامه را تا قبل از بارانهای طوفانی پاییزی بر عهده دارد. اگر شیب بام چندان تند باشد که گالی‌ساز نتواند بی‌خطر روی آن جابجا شود، روی تختهٔ کوچکی سوار می‌شود که با طناب به نوک ساختمان بسته می‌شود و، در این حالت، ساقه‌هایی را که برای ترمیم بام لازم است به کمک طناب دیگری به او می‌رسانند. از سوی دیگر، هرساله قبل از فرا رسیدن نوروز، دیوارهایی را که شکاف برداشته‌اند و در اثر باران فرسوده شده‌اند باید مجدداً و بدقّت اندود کرد. رویهمرفته چنین به نظر می‌رسد که عمر ساختمانهای سنتی نسبتاً کوتاه است به طوری که کمتر خانهٔ سنتی وجود داردکه بیش از یک قرن عمر داشته باشد. بدین‌سان، از هر ۳۳ خانه‌ای که ژران ــ پی Geran - Pay در سَدِه، از محال گیلان مرکزی[۳۶]، مورد تحقیق قرار داده است ۹ خانه کمتر از ۳۰ سال و ۱۲ خانه بین ۳۰ تا ۵۰ سال و ۷ خانه بین ۵۰ تا ۱۰۰ سال و فقط ۵ خانه بیش از یک قرن عمر داشته‌اند. دوام کم ساختمانها در گیلان بی‌گمان ناشی از پوسیدگی و قابلیت خردشدگی برخی از مصالح ساختمانی است. اما این توضیح هم بتنهایی قانع کننده نیست. در وهلهٔ اول، طبیعی است که تعداد خانه‌های مسکونی تازه‌ساز در منطقه‌ای که نرخ افزایش جمعیت در آن طی پنجاه سال گذشته بسیار بالا بوده است زیاد باشد؛ در وهلهٔ دوم، تعجبی ندارد اگر ساختمانهای سنتی مرتباً نیاز به ترمیم داشته باشند؛زیرا زیرسازی و چوب‌بستها، مانند آنچه در اغلب بناهای چوبی دیده می‌شود، چه بسا چندین قرن متوالی سالم و محکم بمانند. همچنین، کوتاهی عمر معماری محلی تا حد زیادی

ناشی از عواملی است که ارتباطی با روشهای سنتی ساختمان‌سازی ندارد. در اینجا باید دو پدیده را مورد توجه قرار داد: اول، آنچه مربوط به دورهٔ بسیار کوتاه معاصر می‌شود؛ دوم، آنچه مربوط به دوران طولانی تاریخ طرزتفکر و باورهاست: از سویی، بسیاری از دهقانان گیلانی در طی دهه‌های اخیر خانهٔ سنتی خود را ترک کرده‌اند (نه به این علت که در اثر فرسایش و گذشت زمان خانه‌هایشان مخروبه شده باشد بلکه به این امید که به نشانه‌هایی از زندگی جدید و به ارتقای اجتماعی دست یابند و به این منظور است که به ساختن خانه‌های سیمانی و یا با بلوکهای سیمانی توخالی اقدام می‌کنند؛زیرا این نوع خانه آنها را از کار ترمیم بی‌نیاز می‌سازد). از سوی دیگر، وابستگی و علاقهٔ اعضای خانواده به خانهٔ آباء و اجدادی (که در بسیاری از جوامع دنیای قدیم ریشه‌دار است) از رفتارهای رایج در روستاهای ایران نیست. ماسه Massé به دنبال سفرنامه‌های سیاحان متعدّد سلف، از جمله شاردن Chardin و ژوبر Jaubert، بحق می‌نویسد: «کاملاً معلوم است که ایرانیان دست به ترمیم خانه‌های خود نمی‌زنند و ترجیح می‌دهند که خانهٔ تازه‌ای برای استفادهٔ شخصی خود بسازند. عقیدهٔ عوام بر این است که خانه‌سازی باعث طول‌عمر می‌شود» و بهتر است «خانهٔ قدیمی را که پر از ارواح خبیثه شده است ترک کرد»[۳۷]. بدین‌سان، کوتاهی عمر خانهٔ سنتی (آنچنانکه اکنون شاهد آنیم) به همان اندازه از عوامل صرفاً فنی ناشی می‌شود که از ارزشهای اجتماعی و نمادی برای خانه‌های خود قائل می‌شوند.

مصالح ساختمانی

مصالح ساختمانی خانه‌های روستایی و سنتی را از محیط پیرامون و از نزدیکی محل بنای خانه به دست می‌آورند و برای تبدیل این مصالح با یک رشته اعمال پیچیدهٔ فنی کاری انجام نمی‌دهند.

چوب ، که مهمترین این مصالح است، سابقاً با بریدن آزادانهٔ درختان از جنگل و بیشه‌های اطراف به دست می‌آمد؛ لیکن از زمان ملی شدن جنگلها در سال ۱۳۴۲ه‍/۱۹۶۳م، تهیهٔ الوار ساختمانی منوط به کسب مجوّز از اداره‌های دولتی است. این محدودیّت قانونی موجب شد که تجارت چوب بسیار گسترش پیدا کند و درختکاری (بویژه کاشت درخت تبریزی) در محوطه‌های مسکونی یا در مجاورت آنها وسعت یابد. چوبهای سخت و مقاوم را به طور سنتی برای ساختن اجزای نگهدارندهٔ ساختمان به کار می‌برند (تیرهای کلفت چوبی، تنهٔ درخت برای پی‌سازی، تیر و تیرچه‌های، حامل برای چوب‌بست دیوارها و بام و تیرهای عمودی که خرک بام روی آنها سوار می‌شود. . .) انواع این چوبها عبارتند از چوب توت، خرنوب، بلوط (Quercus castaneaefolia) و بخصوص چوب نارون سیبری (آزاد) که «مطلوبترین درخت در نظر بومیان»[۳۸] است. این چوب، هم به خاطر مقاومتش در برابر پوسیدگی در محیط نمناک مورد پسند اهالی است و هم به علل مذهبی، زیرا منزلت نمادی خاصی برای این درخت قایل‌اند: درختان و بخصوص درخت آزاد مورد اکرام اهالی است و این آیین ممکن است با مراسم زیارت امامزاده‌ها گاه قرین باشد و گاه نباشد. این رسم در گیلان بسیار زنده است. اینکه اسکلت خانه از ستونهایی است که از جنس چوب این درخت متبرک است بی‌معنا نیست. برای آن دسته از اجزا که سوار می‌شوند و یا بارشان سبک است (مثل تیرچه‌های اتصال داربست بام و تخته‌های توفال. . .)، چوبهای سبکتری به کار می‌برند که مقاومت کمتری در برابر فشار دارند و کار نجّاری آنها نیز ساده‌تر است. انواع این چوبها عبارتند از تبریزی، توسکا، ممرز و حتی چوب درخت خرمالوی وحشی. از میان این چوبها، چوب درخت تبریزی است که چون تنه‌های یک شکل و گرد دارد در اغلب موارد در ساختمان‌سازی به کار می‌رود و این یکی از روشهای ساختمانی با تنه‌های گرد و الوار است که برای سوار کردن اسکلت دیوارها مورد استفاده قرار می‌گیرد

(در این باره بعداً سخن خواهیم گفت). در مواردی که پوشش بام خانه‌ها از تفال یا از تخته‌های معمولی ساخته شده باشد (یعنی در منطقهٔ کوهپایه که بر جلگه اشراف دارد)، نجاران تخته‌های لازم برای پوشش را از تنهٔ درخت زیزفون یا بلوط تهیه می‌کنند. بنابراین، برای ساختن خانه حدوداً از چوب ده نوع درخت متفاوت استفاده می‌شود. روی این انواع مختلف چوب کار بخصوصی قبل از کاربرد آنها انجام نمی‌دهند و این یکی از ویژگیهای برجستهٔ ساختمان‌سازی در گیلان است. به نظر می‌رسد که با فن خیساندن تنه‌های درخت آشنا نیستند و در اغلب موارد به خشک کردن چوب طی چند هفته اکتفا می‌کنند.

از مواد گیاهی نرم هم در ساختمان‌سازی سنتی استفادهٔ فراوان می‌شود. معماران محلی در مجموع با فن سوار کردن قطعات تخته با زبانه و کامه آشنا نیستند و لذا نقش الیاف گیاهی در مهار کردن چوب‌بست بسیار مهم است. در این موارد، طنابهایی (وریس) را که زنان از پوست درخت و یا از ساقهٔ برنج می‌بافند، برای بستن و مهار کردن تخته‌های افقی به داربست بام و یا مهار «سرکو» به «دَس» و یا حتی برای بستن دسته‌های پوشال پوشش بام به کار می‌برند. این دسته‌ها یا از جنس گالی‌اند یا از ساقه‌های برنج (کُلش) حوزهٔ جغرافیایی کاربرد گالی حتی تا دور از کرانهٔ خزر و در ناحیهٔ باتلاقی ساحلی، یعنی جاهایی که این مواد در آن بوفور یافت می‌شود، امتداد دارد. مثلاً، بام خانه‌هایی را که روی تپه‌های نزدیک کرانهٔ خزر در اطراف لاهیجان می‌سازند با گالیهایی می‌پوشانند که از روستاییان ساکن محله‌های ساحلی دسته‌دسته خریداری می‌کنند. در حقیقت، کاربرد گالی از نظر فنی و اقتصادی چندین مزیّت دارد: اول آنکه، همچنانکه اشاره کردیم، این مواد هم مقاومتر و هم متجانستر از کُلش است؛ دوم آنکه اهالی ترجیح می‌دهند پوشالها و ساقه‌های برنج را به کارهای دیگری اختصاص دهند، بخصوص که علوفهٔ لازم و مناسبی برای گاوها در طی زمستان است. باری، برای پوشش بام یک خانهٔ متوسط

بیش از ۴۰۰۰ ساقهٔ برنج لازم است که معادل برداشت محصول برنجزارهایی به مساحت ۳ تا ۵ هزار متر مربع است. همچنین، فراورده‌های فرعی برنج را برای تهیهٔ کاهگلِ روکش دیوارها و کف خانه‌ها به کار می‌برند. روی خاک عربال شده آب می‌پاشند و سپس آن را خوب لگدمال می‌کنند و با ساقه‌های خرد شده یا پوشال برنج (کُلُش) یا یا غلاف دانهٔ برنج (فَل)، خار برنج (چُل پیل) یا سبوس برنج (کپک، سوف) مخلوط می‌کنند. این مواد مانع از رویش خزه می‌شود و استحکام لایهٔ پوششی دیوارها را تأمین می‌کند. گُلُش گِل (کاهگلی که از مخلوط گل و کُلُش به دست می‌آید) مخلوطی است نسبتاً زمخت که از آن برای روکش دیوارها و جدارهای نازک و همهٔ کارهای زیرسازی استفاده می‌شود. قسمتهای ممتاز ساختمان (کف اتاقها، نمای بیرونی...) را با قشر نازک و متجانسی از کاهگل که از غلاف دانه‌های برنج و خار و سبوس برنج تهیه می‌شود (فل گِل، کپک گِل) اندود می‌کنند.

مواد معدنی نقشی فرعی در ساختمان این «خانه‌های داربستی و چوبی» (۳۹) ایفا می‌کند. همچنانکه اشاره کردیم، کاهگل برای ساختن بدنهٔ دیوارها و پوششها به کار می‌رود ولی در خشت‌سازی نیز از آن استفاده می‌کنند. خشت را در قالبهایی چوبی درست و سپس در آفتاب گذاشته خشک می‌کنند. کاربرد خشت خام، که از مصالح اصلی معماری روستایی در فلات ایران است، محدود و در برخی از نقاط گیلان معمول است. در این نقاط، خشت خام را گاهی برای پر کردن استخوان‌بندی دیوارها و بندرت برای زیرسازی خانه به کار می‌برند. اما خشت پخته هیچگاه در بناهای روستایی به کار نمی‌رود و برای ساختمانهای شهری و یا پاره‌ای از ساختمانهای ممتاز خارج از شهرها، از جمله امامزاده‌ها و کاروانسراها و خانه‌های اربابی، مورد استفاده قرار می‌گیرد... یگانه مصالح سنتی که تهیهٔ آن نیازمند یک رشته کارهای فنی پیچیده در خارج از محوطهٔ کار ساختمانی است

سفال است که آن هم در قرن اخیر (پایان قرن نوزدهم) از روسیه اقتباس شده است و حوزهٔ انتشار جغرافیایی آن به ناحیهٔ شمال غربی استان گیلان محدود می‌شود. ۲۶ کارگاه سفالگری در ۱۵ محل در جلگهٔ ساحلی تالش وجود دارد[۴۰] این سفالها، که در قالبهایی چوبی و مقعّر درست و سپس خشک و در کوره‌های مستطیلی‌شکل پخته می‌شوند، از نظر شکل با سفالهای نیمه‌استوانه‌ای، که برای پوشش ساختمانهای شهری گیلان به کار می‌رود، بکلی تفاوت دارند[۴۱]. بر روی سطح محدّب این سفالها، که لبه‌هایی کاملاً باز دارند، دکمه‌ای تعبیه می‌شود که برای اتصال آنها به توفالهای بام به کار می‌رود و لذا برای این کار نیازی به ملاط نیست. یکی از لبه‌های سفال را بلندتر و کمانی‌شکل درست می‌کنند. شیارهای کناری که به این ترتیب حاصل می‌شود درون یکدیگر جا می‌افتند و سوار می‌شوند. آخرین حدّ جنوبی حوزهٔ انتشار این شیوهٔ اصیل بام‌سازی با سفال، که در مناطق مختلفی از روسیه تا فنلاند به کار می‌رود، استان گیلان است. از جمله موادی که منشأ معدنی دارند و در کار ساختمانی به کار می‌روند باید به نمک (گفتیم که از نمک برای پیشگیری از رشد خزه روی دیوارها استفاده می‌کنند) و آهک اشاره کنیم. آهک را گاهی با کاهگل مخلوط می‌کنند تا میزان انسجام و مقاومت آن را بالا ببرد. همچنین از آهک به صورت دوغاب برای رشاب سطحی دیوارها استفاده می‌کنند و این کار را زنان با جاروی کوچکی در آستانهٔ سال نو انجام می‌دهند. همچنین سنگ، که از مواد کمیاب در این جلگهٔ گل رسی به شمار می‌آید، فقط برای استحکام پی‌ریزی ساختمانها به کار می‌رود.

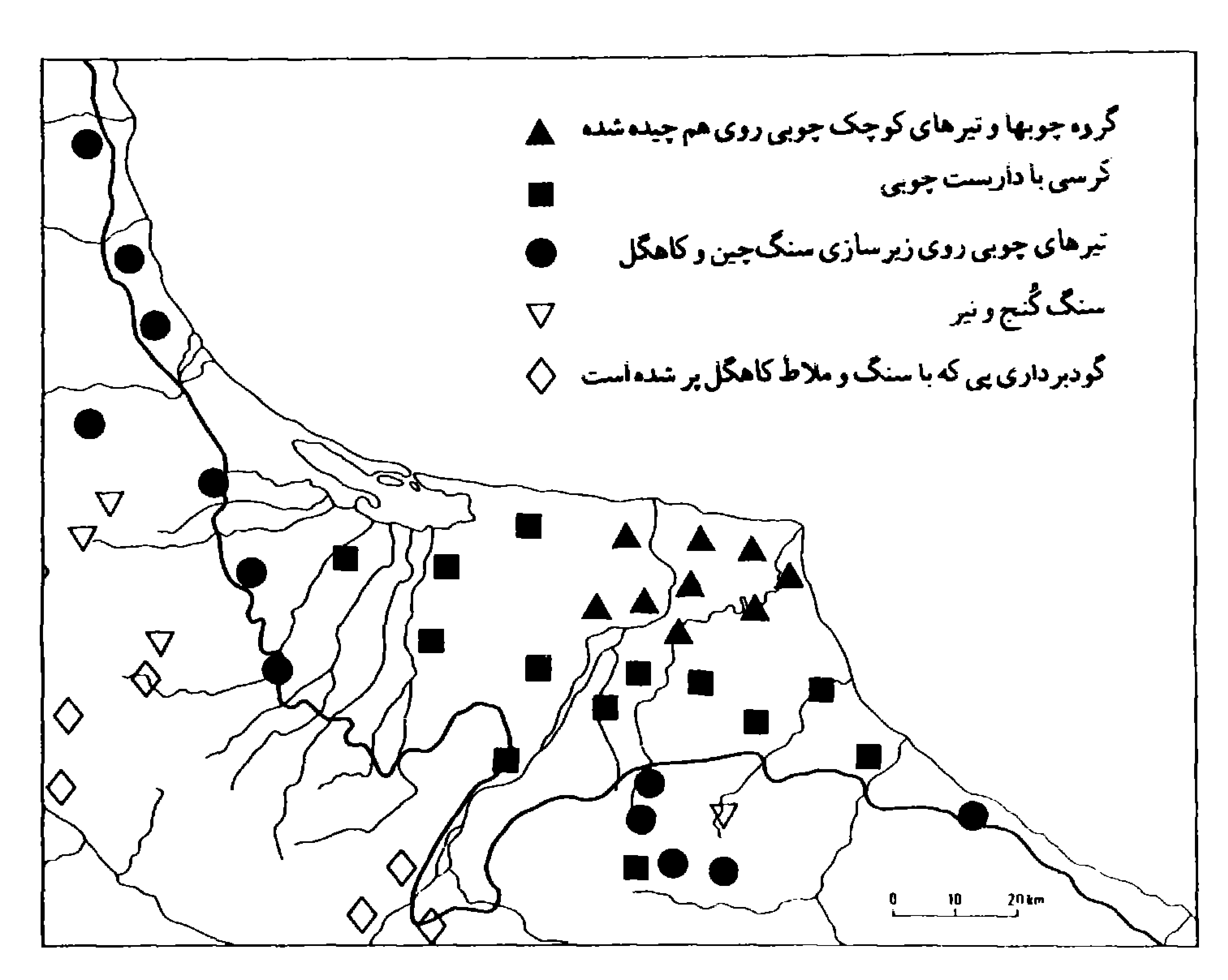
فنون ساختمان‌سازی

پی‌سازی و زیرسازی

میزان بلندی کرسی، که از ویژگیهای ثابت معماری محلی است، بر حسب میزان

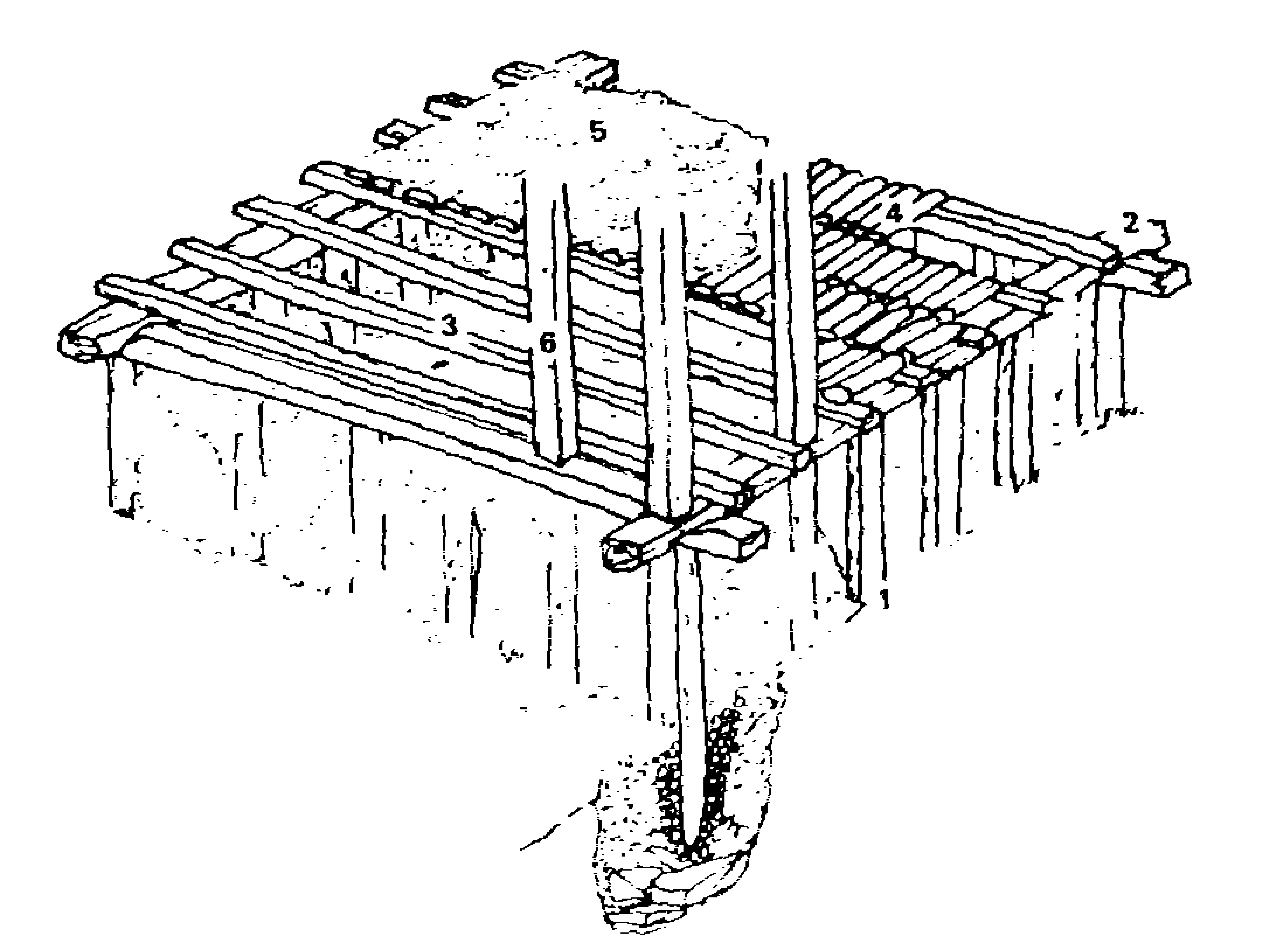
رطوبت قشر سطحی خاک تا حد زیادی فرق می‌کند. در جلگهٔ باتلاقی دلتای سفیدرود، فاصلهٔ کف خانه تا زمین پر گل‌ولای به یک و حتی دو متر می‌رسد. این فضای باز در زیر خانه نقشهای متعددی دارد. در آنجا، سه‌پایه‌ای برای پخت‌وپز قرار می‌دهند و در فصل بارانی رخت پهن می‌کنند. لانهٔ مرغها و گاهی هم طویله را در آنجا می‌سازند. امروزه در منازل مرفهترین کشاورزان منطقه از این فضای خالی بین کف خانه و زمین به عنوان پارکینگ اتومبیل و وانت‌بار استفاده می‌شود. ارتفاع بناها از سطح زمین در دیگر نقاط جلگه کمتر است (بین ۵۰ سانتیمتر و یک متر) به طوری که فضای خالی زیر ساختمان را نمی‌توان دید. در کوهپایه، که بستر ساختمان خانه محکمتر است، این فاصله باز هم کمتر است (بین ۲۰ تا ۵۰ سانتیمتر). هر یک از این سه نوع کف مرتفع سنخ خاصی از انواع پی‌ریزی دارد.

در منطقهٔ دلتا، زمین را از قبل تسطیح می‌کنند و با جاکوب (جاکو) می‌کوبند و سپس کرسی را از سنگ‌چین و کاهگل (کُلش گِل) می‌سازند و روی آن را با کاهگل (کُلش گل) با ماله یا دست می‌پوشانند. این کرسی را اصولاً به منظور پیشگیری از سرایت رطوبت به ردیفهای تنهٔ درخت و تیرهای پایهٔ ساختمان می‌سازند. قسمت قطور دو الوار استوانه‌ای‌شکل (بنه‌دار) را روی این ردیفها قرار می‌دهند و تیرهای قطوری (سرکش) را روی بنه‌دار می‌گذارند که قاعدهٔ کف خانه را تشکیل می‌دهد. این طرح کف‌سازی کرسی بلند، بر حسب شکل و اهمیت بنا، چندین گونه است: خانه‌هایی که بر طبق طرحی کاملاً قائم ساخته‌می‌شوند (در این حالت، ارتفاع خانه بیشتر از طول آن است و بام آن دارای چهار شیب مساوی است) روی پایه‌هایی متشکل از چهار یا پنج رشته ستون قرار می‌گیرد. خانه‌هایی که بر طبق طرحی افقی ساخته می‌شوند (در این حالت، طول خانه بیشتر از ارتفاع آن و بام آن چهارشیبه با دو شیب مثلثی‌شکل است) روی پایه‌های کوتاهتر سوار می‌شوند. میزان عایق‌بندی و ارتفاع کرسی و پی نیز ممکن است نشانهٔ رفاه نسبی



نقشهٔ ۴ . پی و زیرسازی خانه

علایم سیاه گونه‌های مختلف کرسی‌بلندسازی را نشان می‌دهد.



۱. پاکونه (ستونهای پی)

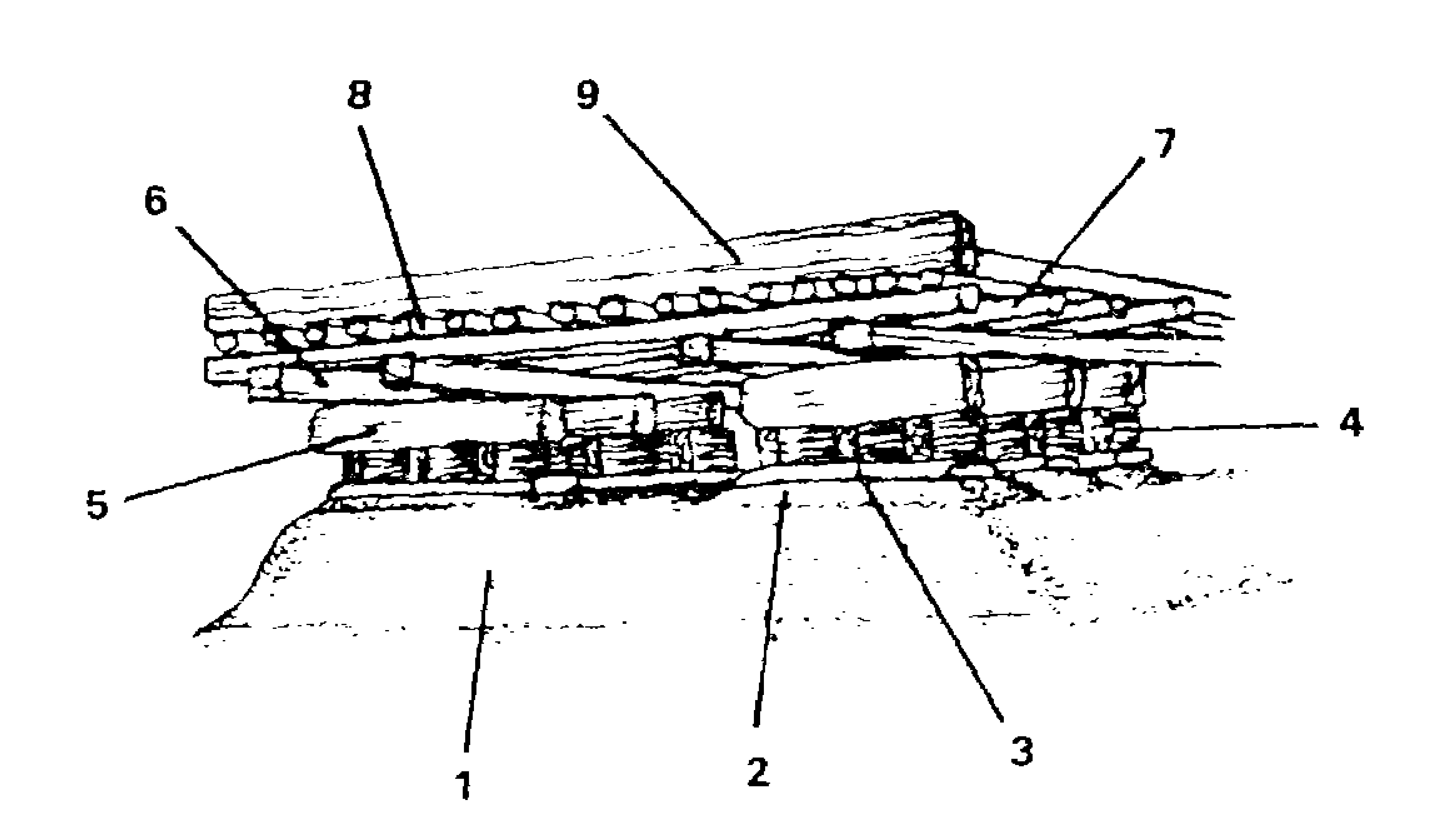
۲. زیرنال (نعل زیرین، تیر)

۳. خال (دستک)

۴. زگال یا وَله، توفال و لایهٔ پوشش صندوقه‌بندی

۵. ستون

الف. کرسی با داربست چوبی



ب. گروه چوب و تیرهای چوبی روی هم چیده شده

۱. خاک و چینه (زیرسازی با سنگ‌چین و کاهگل)

۲. پاکن (زیرسازی)

۳. زی

۴. ریت

۵. کَتَل

۶. بنه دار

۷. سَرَکش

۸. نال (نعل)

۹. زیرنال (نعل زیرین، تیر)

شکل ۶. انواع پی‌ریزی و زیرسازی



پی و زیرسازی خانه‌ای در منطقهٔ دلتای سفیدرود: کرسی سنگ‌چین و کاهگل، گروه چوبها و تیرهای روی هم چیده.

اهل خانه باشد.

در گیلان و دور از کرانهٔ خزر زیربنای کرسی چوبی (و بندرت از خشت پخته) است. رایجترین روش فنی این است که تیرهای کوتاهی (پاکونه) را به طور قائم در گودال پی (به عمق ۵۰ سانتیمتر تا یک متر) قرار می‌دهند و با سنگ و کاهگل یا ملاط شن و آهک محکم می‌کنند. چهار تیر قطور (زیرنال/نعل) روی تیرهای پاکونه سوار می‌کنند و همین تیرها پایه‌های بناست. بر اساس این طرح سادهٔ فنی، چند روش برای ساختن کف خانه به کار رود: ساده‌ترین روش این است که فضای بین پاکونه را تا حد «زیرنال»ها با کاهگل (کُلش گِل) پر کنند. آنگاه کف اتاقها را با لایه‌ای از فَل گِل می‌پوشانند که ظرافت و تجانس لازم را به دست می‌دهد. با این حال، در اغلب موارد کف اتاقها را به گونه‌ای می‌سازند که تیرهای افقی کف (خال) روی زیرنالها قرار گیرند و یا احیاناً ترکیبی پیچیده‌تر را به کار می‌برند. به این صورت که خالها را روی ردیفی اضافی از تیرها (نالها)، که به زیرنالها متکی‌اند، قرار می‌دهند. بدین سان، کف خانه، که از تیرکهای چوبی کوتاهی (زگال) ساخته می‌شود و چند لایهٔ نازک کاهگل روی آن را می‌پوشاند، با کرسی، که با کُلش گِل پر می‌شود، تماس پیدا نمی‌کند زیرا لایه‌ای از هوا این دو را از یکدیگر جدا می‌سازد.

در موارد نادر، به جای کاربرد تیرهای چوبی برای ساختن این پی‌ها، دیوارهایی از خشت خام در زیربنا می‌سازند. این شیوهٔ فنی بیشک از روشهای دخیل ساختمان‌سازی است که از ایران مرکزی گرفته شده است. بنا به عقیده‌ای سنتی، این روش از آذربایجان به گیلان آمده است (۴۲). حوزهٔ انتشار جغرافیایی این روش بسیار محدود است و فقط در چند خانهٔ قدیمی متعلق به دهقانان یا مالکان متمول به کار رفته است.

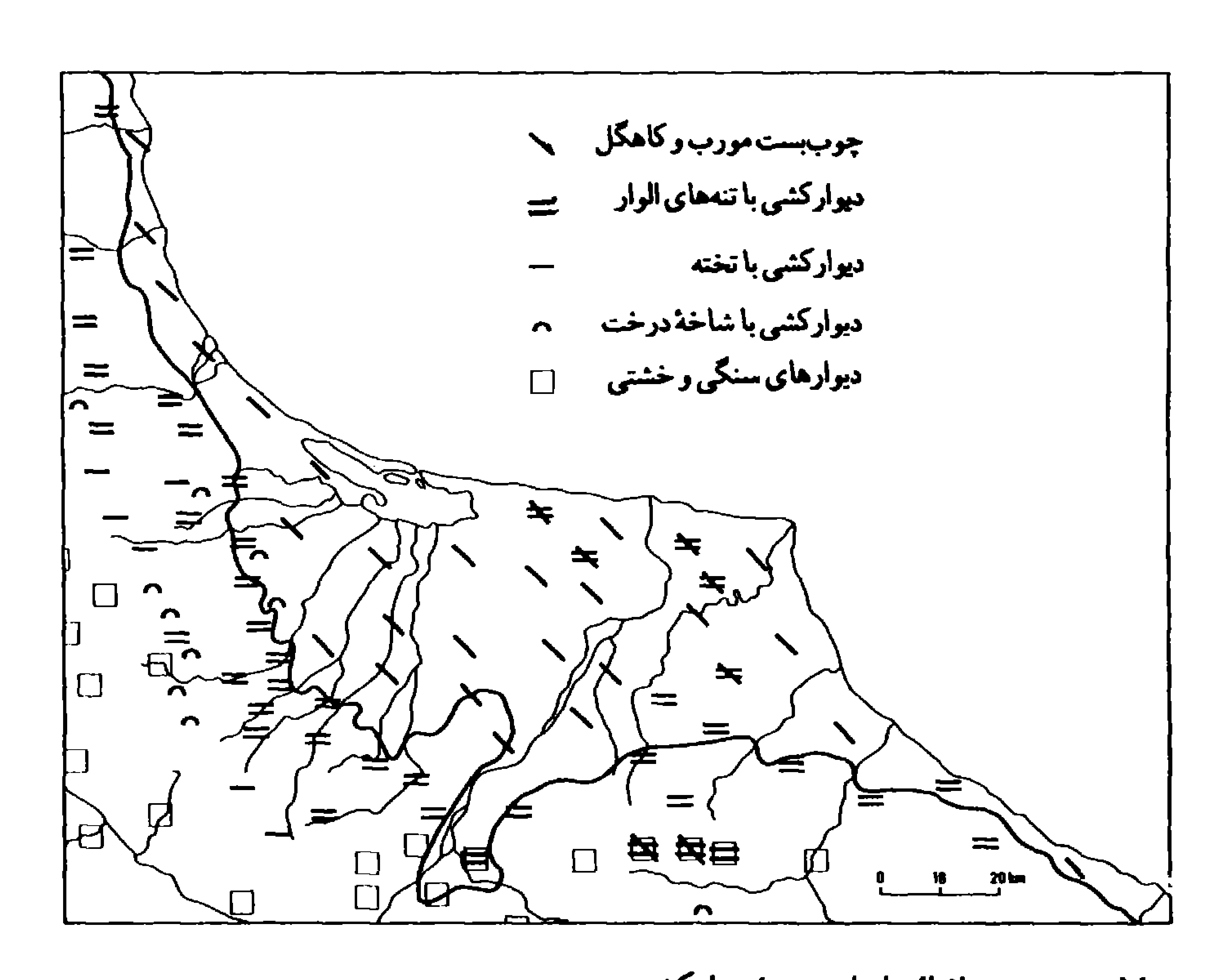
این گونه‌های ساختی زیربنا را پس از اتمام کار ساختمان‌سازی نمی‌توان دید، زیرا ردیفهای تیر و نیز بسترهای خشتی را با لایه‌های ضخیم کاهگل می‌پوشانند.

پی‌ها را در مناطق کوهپایه از بسترهای سنگ‌چین و لایه‌های کاهگل در گودالهای کم‌عمق (حدود ۵۰ سانتیمتر برای خانه‌های یک طبقه) می‌سازند و ارتفاع این دیوار زیربنا از سطح زمین کمی بالاتر است و روی آن چهار تیر قطور قرار می‌دهند که مقطع آنها کم‌وبیش چهارگوش است و پایهٔ چوب‌بست دیوارها را تشکیل می‌دهد. همکفِ خانه یک کرسیِ نسبتاً کوتاه است که از مخلوط سنگ و کاهگل ساخته می‌شود و روی آن را با لایه‌ای نازک (فل‌گل ، گِلِ‌کار) اندود می‌کنند.

تعدادی از بناهای بهره‌برداری نیز بالاتر از سطح زمین ساخته می‌شود. این بناها عبارتند از خزانهٔ برنج (کندوج)، انبار درز برنج (کوپه) که در مواردی ممکن است روی تیرهای قائم بلندی به ارتفاع دو تا سه متر ساخته شود. فضای مفید تلمبار (یعنی بستری که روی آن کرم ابریشم را پرورش می‌دهند) حدود یک متر از سطح زمین فاصله دارد. فقط انبارهای نگهداری موقت محصول و نیز اصطبل (گراچه) و طویله است که کرسی بلند نیست. بناهای کاملاً اصیل برای حفاظت احشام از رطوبت زمین در مناطق جنگلی کوهپایه (بیرون از حوزهٔ جغرافیایی مورد مطالعهٔ ما) یافت می‌شوند و محل زمستانی دامداران مناطق کوهستانی‌اند. در این مناطق (در «وانه» یا «کولوم») گوسفندان (و حتی گاهی گاوها) را در آغل طبقهٔ بالا نگهداری می‌کنند. این اغنام و احشام از طریق مسیری شیبدار به آغل راه می‌یابند، در حالی که خود دامداران و چوپانان در طبقهٔ همکف ساختمان اقامت می‌کنند.

دیوارها

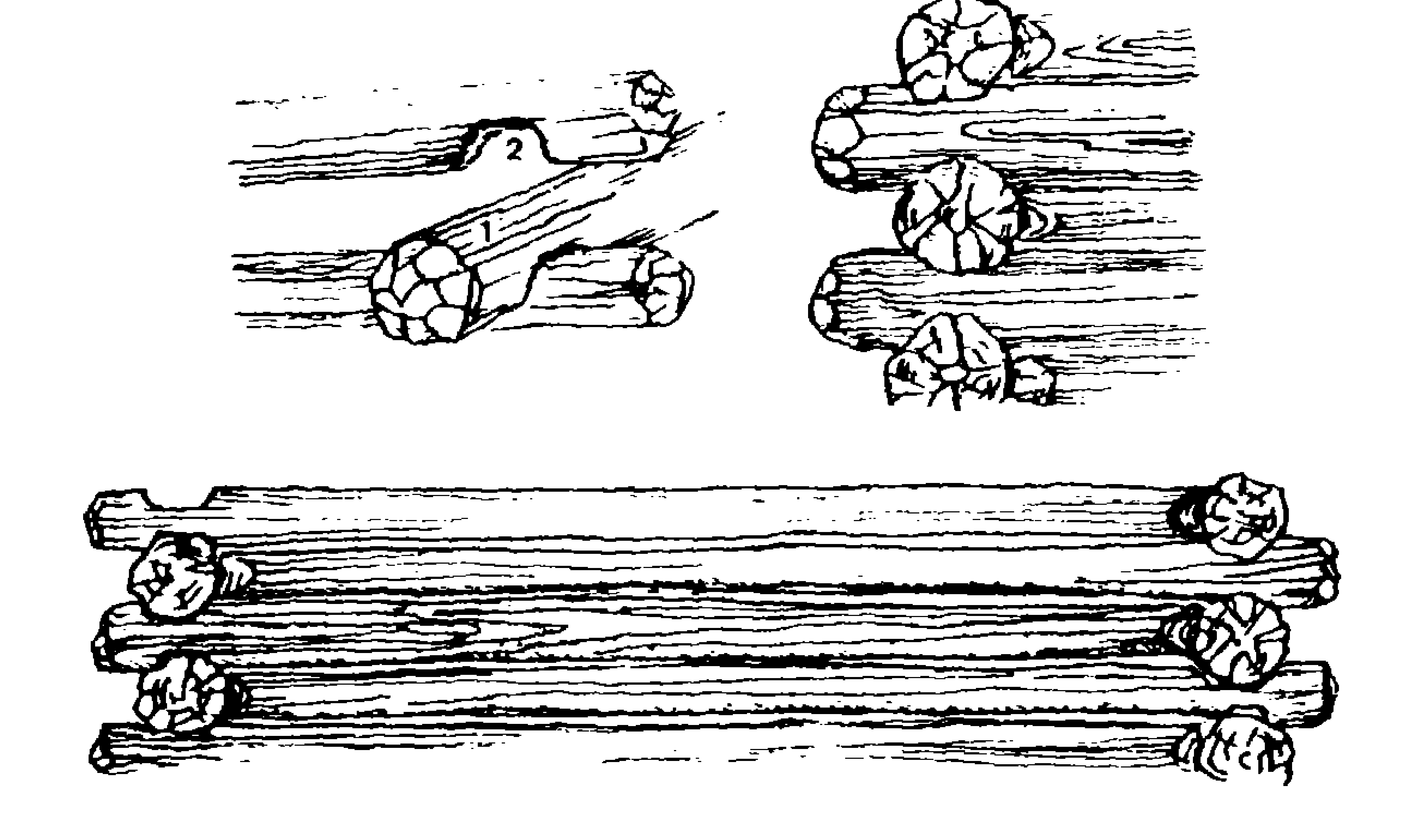
در واژگان گیلکی، در مقولهٔ نوعی «دیوار چوبی»، کلماتی دال بر چند نوع جدار حایل وجود دارد که عبارتند از: «زگمه‌ای» یا «ورجینی»، «سکت‌سری»، «زیگالی». دیوار زگمه‌ای یا ورجینی الوارهای گرد (زگمه یا ورجین) اطلاق



نقشهٔ ۵ ــ توزیع جغرافیائی انواع عمدهٔ دیوارکشی

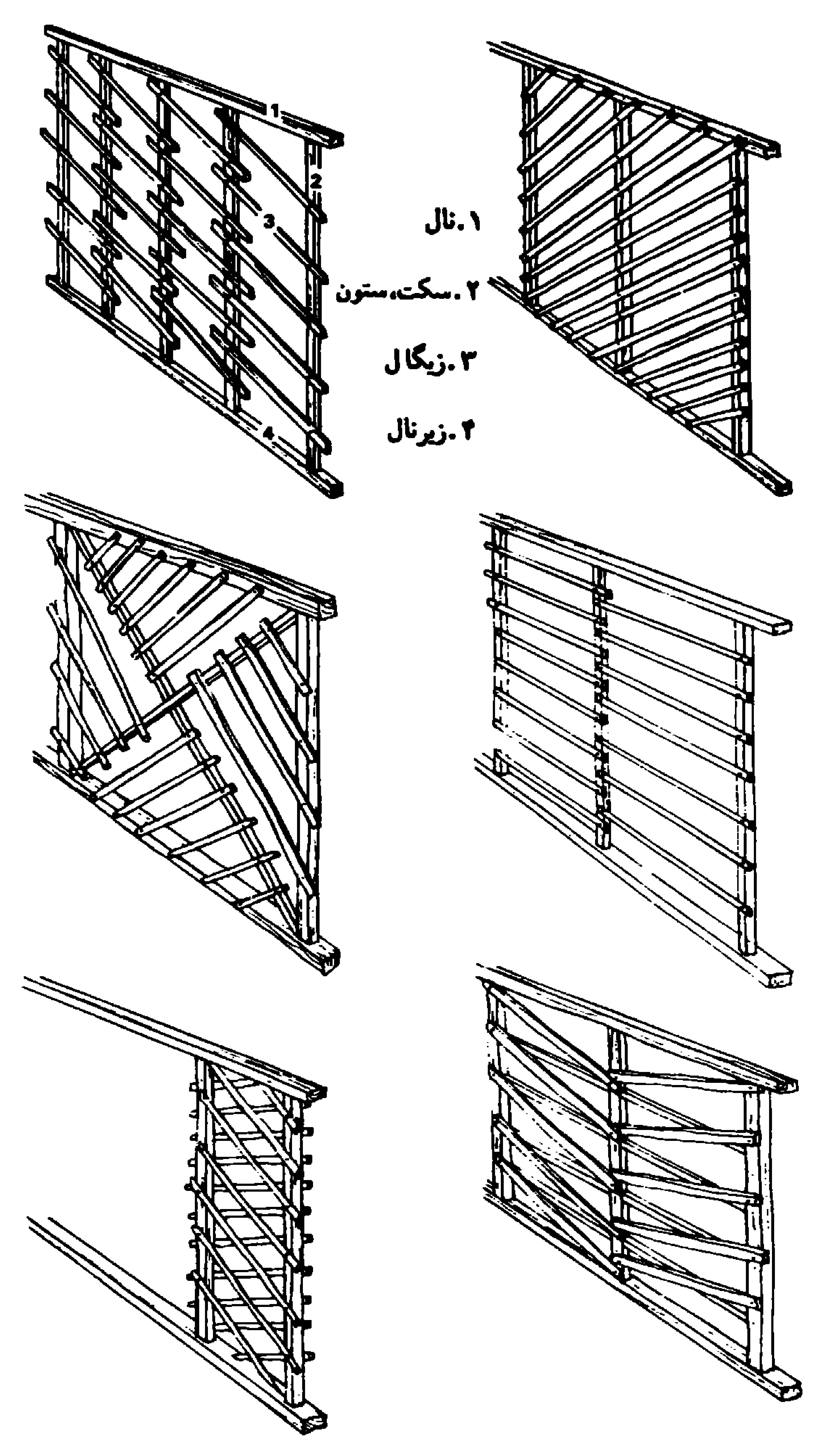
دیوارهایی را که با تنه‌های الوار ساخته می‌شود، در جلگهٔ گیلان، همیشه با کاهگل می‌پوشانند و اندود می‌کنند، ولی، در مناطق کوهستانی (کلبه‌های ییلاقی)، هیچگاه چنین کاری صورت نمی‌گیرد.

می‌شود که بر روی هم چیده می‌شوند. انتهای الوارها را گود می‌کنند تا اتصال سرهای آنها میسر گردد. این روش را هم در کوهپایهٔ جنگلی به کار می‌برند و هم در دلتای سفیدرود و هم در مناطقی از جلگه که در آنجا منابع الوار ساختمانی به قدر کافی وجود داشته باشد. این شیوهٔ ساختمانی، که حاصل آن بسیار مقاوم است، غالباً نشانهٔ قدمت و تموّل صاحبان ساختمانی مسکونی در جلگهٔ گیلان است. این ساختمانها چندطبقه‌اند. سکت‌سری و زیگالی به دو شکل متمایز از داربستها اطلاق می‌شود که رایجترین فن دیوارسازی است. نوع اول به این صورت است که دستکهای مورّب و بلندی به دو طرف شاه‌تیر/نعل (نال) و تیر (سکت)ها می‌بندند که استخوان‌بندی دیوار را تشکیل می‌دهند. در نوع دوم، تیرکهای عرضی (زیگال) را



الف. طرز سوار کردن تنه‌های الوار

شکل ۷. انواع دیوار کشی



ب- اشکال گوناگون چوب‌بست مورّب

شکل ۷. انواع دیوارکشی

به طور افقی یا مورب قرار می‌دهند که خود داربست را تشکیل می‌دهند. خانه‌های خالی بین این تیرکهای عرضی را با کاهگل (و استثنائاً با خشت خام) پر می‌کنند و آنگاه داربست را، چه از الوار گرد ساخته شده باشد و چه از تیرکها، اندود می‌کنند. دیوارنمای بیرونی خانه را تقریباً همیشه با ملاطی ظریف از کاهگل (فل گِل) می‌پوشانند، در حالی که دیوارهای جانبی و پشت خانه را (که در معرض دید نیستند) فقط با لایه‌ای زمخت از کُلش گِل اندود می‌کنند. فقط خانه‌های افراد متموّل است که همهٔ دیواره‌های آنها با پوششی متجانس و ظریف اندود می‌شود.

بام

سوار کردن چوب بست بام دشوارترین مرحلهٔ روند خانه‌سازی است. همچنانکه اشاره کردیم، بام را به روشی از اتصال قطعات چوب درست می‌کنند که از کیفیت روستایی فنون چوب‌بست‌سازی حکایت دارد. سه نوع بام ـ که شیب آن بر حسب کیفیت مصالح پوشش، کمابیش تند است (شیب نسبتاً کم ۲۰ درجه‌ای برای بامهای از جنس تخته یا سفال، با شیب تندتر ۴۰ درجه‌ای یا بیشتر برای بامهای از جنس گالی یا پوشال برنج) ـ وجود دارد: بام دو شیبه و دو خرکی که از نظر فنی ساده‌ترین نوع است برای ساختمانهای فرعی (کمینگاه موقت شکارچیان، تله‌بارها...)؛ بام چهارشیبه که دو شیب آن مثلثی‌شکل است و گونه‌های متنوعی دارد؛ و سرانجام، بام هرمی‌شکل با چهار شیب مساوی.

بام دو شیبه

کومه (جایی که شکارچیان برای صید پرندگان کوچک آبگیرها به کمین می‌نشینند) ابتدائیترین شکل معماری در جلگهٔ گیلان است. خرک سبکی روی ردیفی از تیرکهای عمودی که در زمین می‌نشانند می‌خوابد و نیهایی، که به صورت مورب در دو

طرف تیر می‌بندند،بام این کلبه را تشکیل می‌دهند. لذا بام کومه مستقیماً بر سطح زمین اتکا دارد. بام تلمبار بر همین اساس ساخته می‌شود. تیر خرک بام (خردار) بر ردیفی از تیرکهایی که در مرکز تلمبار قرار می‌گیرند (سر سکت، «ستونهای بام») و انتهایشان چنگک دارد متکی می‌شود ولی سرچوبها روی دو ستون (کالی) قرار می‌گیرند که به نوبهٔ خود به دور ردیف ستون جانبی (کول پایه) متقارن متکی‌اند. لوله‌های نیین،به فواصل مساوی، محل اتکا و اتصال گالی با پوشالهای برنج می‌باشند که پوشش بام را تشکیل می‌دهند. دو اصل معماری که در این ساختمان ابتدایی به کار می‌روند و در ترکیبهای پیچیده‌تر معماری نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از: ۱) مهار قطعه‌های چوب با الیاف نباتی (پایه‌ها، خرک بام، سر



نقشهٔ ۶. توزیع جغرافیایی انواع بام و مصالح پوششی بام

در این نقشهٔ مثل نقشه‌های دیگر، اشکال معماری مشاهده شده در سراسر استان نشان داده شده است نه اشکالی که فقط در حوزهٔ مطالعهٔ ما وجود دارد.

چوبها و توفالها را با وریس می‌بندند. وریس به الیافی گفته می‌شود که از ساقه‌های برنج می‌بافند)؛ ۲) نقش ستونها و تیرهای پایه و نگهدارندهٔ خرک بام.

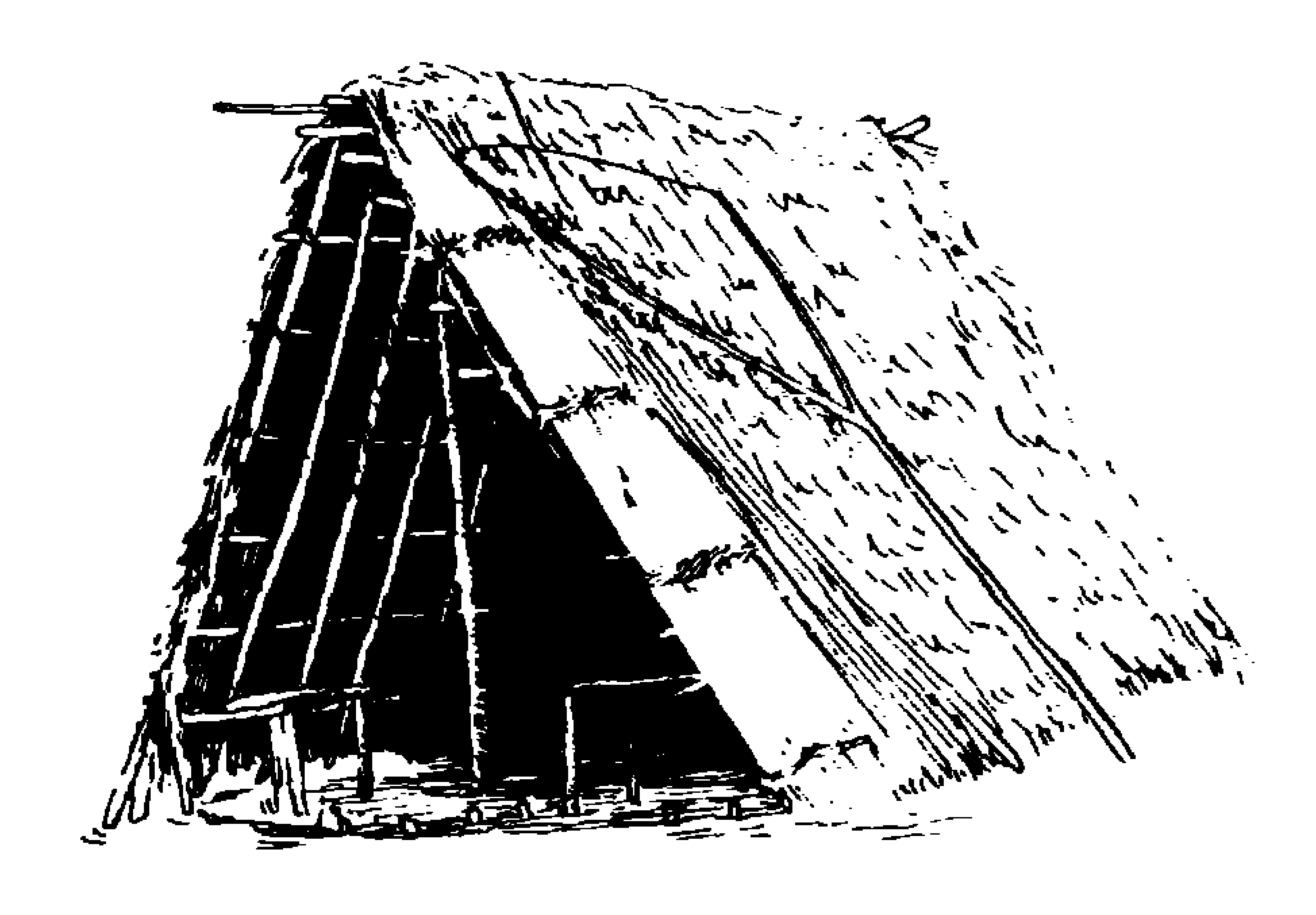
بام چند کلّه

بام چند کلّه (چهارشیبه با دو شیب مثلثی شکل) رایجترین نوع بام‌سازی در جلگهٔ گیلان است و با قاعدهٔ مستطیل‌شکل بنا ملازمت دارد. این طرحْ شاخصِ معماری محلی است. این بامها چهار گونهٔ مختلف دارند که شکل آنها، بر حسب مساحت بام و باری که باید تقسیم شود، کمابیش پیچیده است.

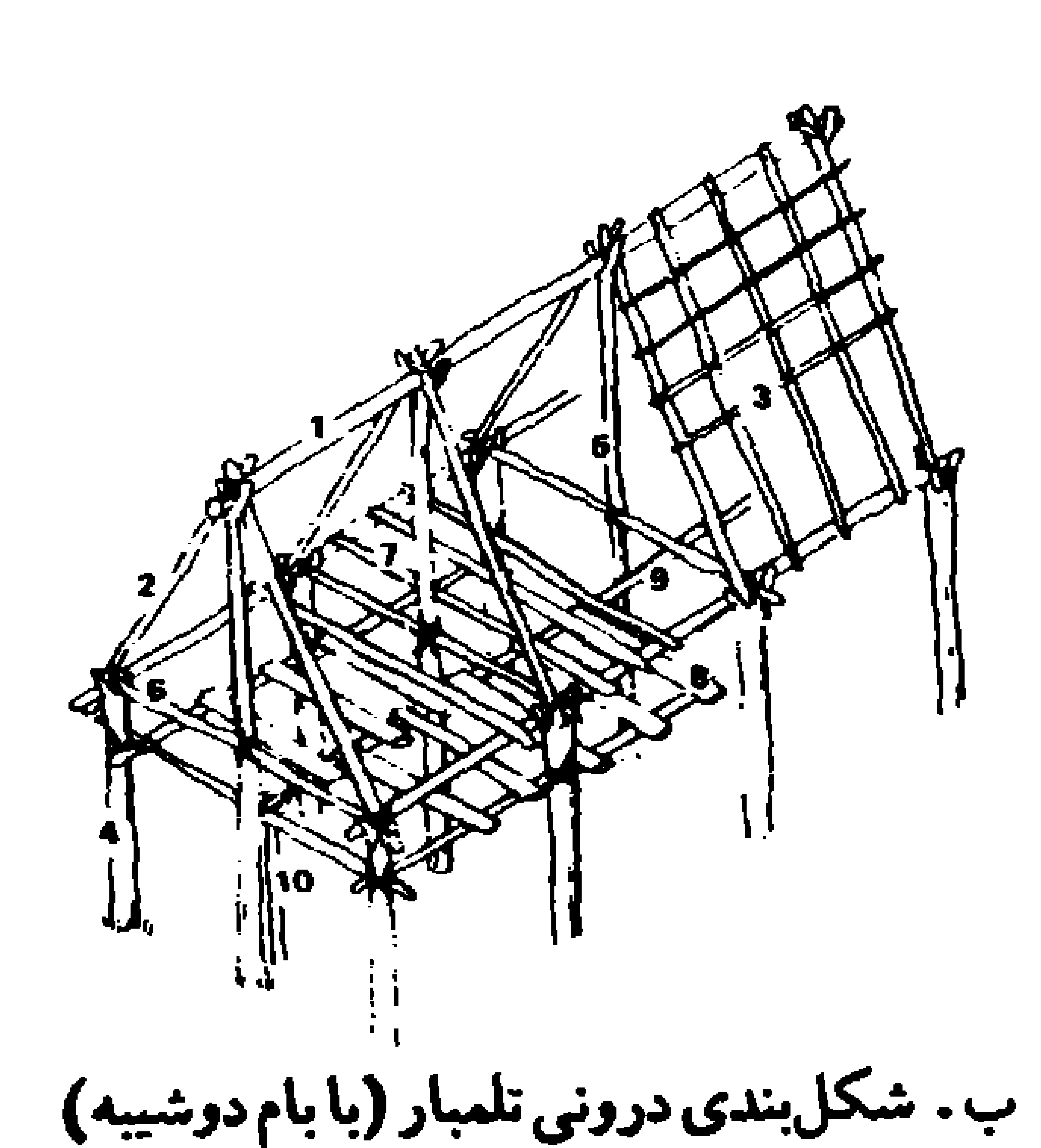
در بعضی از بناهای بهره‌برداری (انبار، طویله) چوب‌بست بام ممکن است شکلی ابتدایی داشته باشد و مشابه بامهای دوشیبه‌ای که قبلاً بدانها اشاره کردیم باشد. در این حالت، خرک بام و سرچوبها (لنگه خرپاها) بترتیب روی ستونهای مرکزی و دیواره‌های بنا می‌خوابند. این دیوارها از تیرهای جانبی، که تیرهای افقی بر روی آنها قرار گرفته‌اند، تشکیل شده‌اند. روی شیبهای دوگانه، لنگه خرپاها در قاعده از همدیگر جدایند ولی نهایتاً در خرک بام به یکدیگر می‌پیوندند و روی ستون مرکزی متکی می‌شوند.

اگر قرار باشد بام خانه را بپوشانند، ساخت بام شکل پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. در این موارد، فشارهای جانبی و بار چوب‌بست و پوشش بام بیشتر روی ردیف تیر (ستون)های کنارهٔ ایوان می‌افتد تا روی دیوارها.

قاعدهٔ چوب بست بام از چهار تیر قطور افقی (اِگان) تشکیل می‌شود. این تیرها در نمای بیرونی همیشه روی ستونهای ایوان می‌خوابند و در دو پهلو و پشت بنا یا باز روی ردیفهایی از تیرها می‌خوابند (این نوع در ساختمانهای جلگهٔ مرکزی رواج دارد که اغلب خانه‌ها دارای ایوان کمربندی‌اند) یا مستقیماً روی دیوارها (این نوع در بناهای کوهپایه رواج بیشتری دارد که در آنها نقش حمل بار دیوارها مهمتر



الف . کومه (کلیه)ی شکارچی پرندگان وحشی در مرداب انزلی، با بام دوشیبه.



ب . شکل‌بندی درونی تلمبار (با بام دوشیبه)

۱ . خَرْدار (خرک بام)

۲ . سرچو (سرچوب)

۳ . لوله

۴ . کوله‌پایه (پایه، دیرک)

۵ . سرشگت، (پایه و دیرک میانی)

۶ . گل شگت

۷ . دستکهایی که پُل‌مانندی می‌سازند که نوغان‌دار روی آنها جابجا می‌شود

۸ . دستک (خَوْشین)های قاعدهٔ گت (بستر) که کرمهای ابریشم را روی آنها می‌گذارند

۹ . زِگَردار، تیر افقی حامل بستر

۱۰ . پاکونه، ستون حامل زگردار

شکل ۸ . بام دوشیبه

۱. اِگان، ستون حامل چوب‌بست

۲. واشان، دستکهای حامل کف چوب‌بست بام

۳. چشان، تیر روی واشان

۴. سرچوب

۵. خاردار، شمع قائم حامل خرک بام

۶. کولک، شمع قائم حامل گرزه تاج (تیر زیر خواب خرپا)

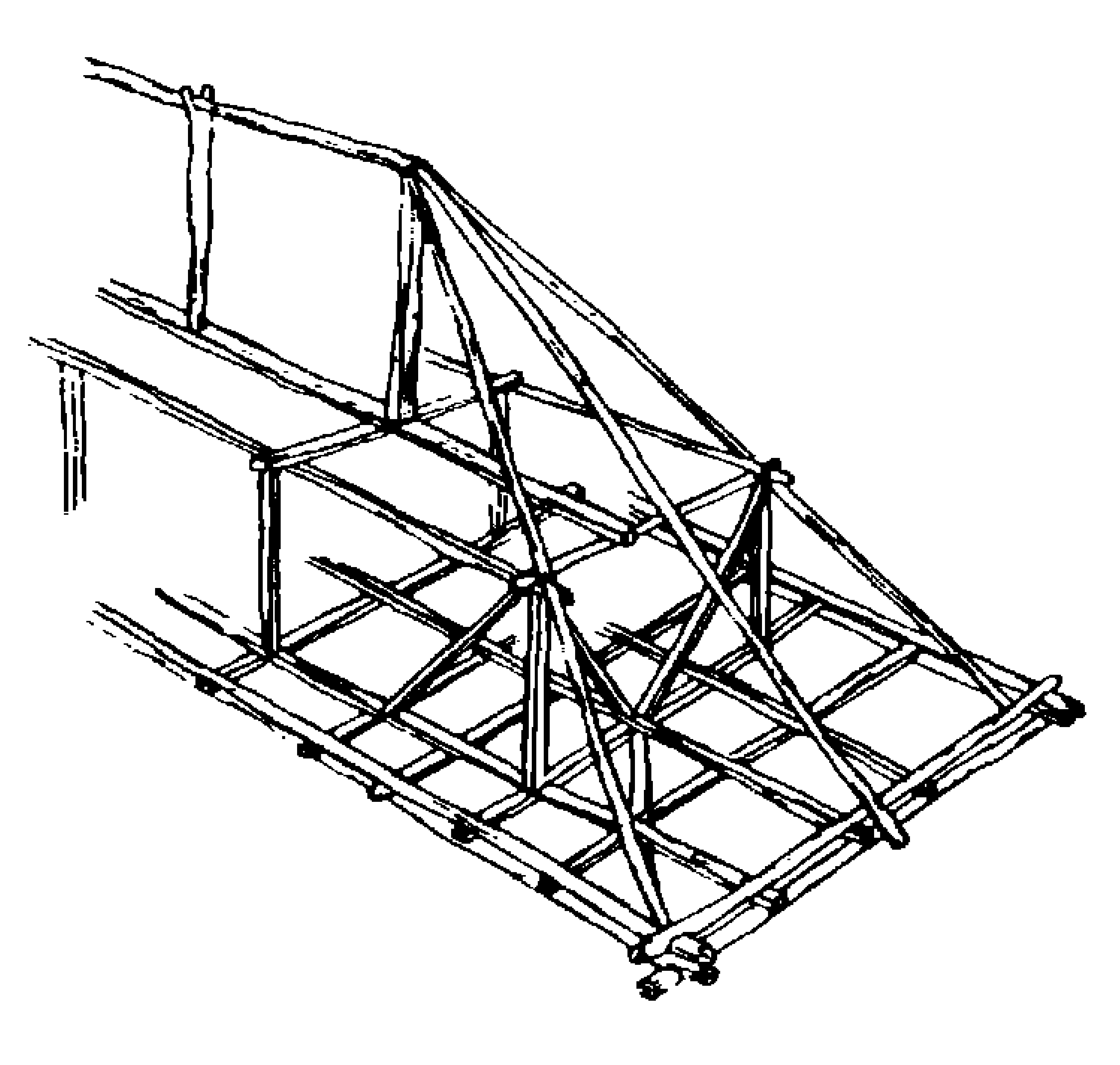
۷. چَپ دَس، شمع مورب زیر گرزه تاج

۸. دس، گرزه تاج (تیر زیر خواب خرپا)

۹. خار (خرک بام)

۱۰. لوله

۱۱. دسته (مشتهٔ گالی یا پوشال برنج)



چوب‌بست بام از نوع صندوق

شکل ۹. بام چهار کلّه با دو شیب مثلث‌شکل

است). روی این چهار تیر قاعدهٔ چوب‌بست بام تیرهایی افقی (واشان) قرار می‌دهند که کف فضای زیر بام را تشکیل می‌دهد و چهارتیر قطور افقی دیگر (چشین) بر آن بار می‌شود. آنگاه، «خار» بام را نصب می‌کنند که روی پایه‌های قطور عمودی (کولک، به معنی دوش و شانه) سوار می‌شود. انتهای کولکها چنگ دارد که روی تیرهای افقی کف زیر بام می‌خوابند و بر پایه‌هایی مورب تکیه می‌کنند. تیرهای زیر خواب خرپا (دس = دست) را هم به چند ردیف پایهٔ عمودی و مورب (چپ دس) متصل می‌کنند که از خرک بام تا «قاعدهٔ چوب‌بست بتدریج از طول آنها کاسته می‌شود. ته سرچوبها (لنگهٔ خرپاها) را غالباً می‌تراشند تا اتصال آنها بهتر صورت گیرد. این سرچوبها به چشین‌ها و تیرهای زیرخواب خرپا و خرک بام متکی‌اند. توفالها (لوله‌ها) را با طنابهایی به سرچوبها می‌بندند.

اگر بخواهند سطح وسیعتری را بپوشانند، طرح چوب‌بست بام باز هم پیچیده‌تر و به اصطلاح مضاعف می‌شود، به این صورت که روی تیرهای قاعدهٔ چوب‌بست یک چوب‌بست موازی (که نام محلی آن «صندوق» است) می‌سازند که از پایه‌هایی عمودی («خارپا» = پایه‌های خرک بام) تشکیل می‌یابد که روی آنها چهار تیر قطور افقی قرار می‌گیرد. دراین حالت، خرک بام را یک ردیف پایهٔ کوتاه چنگک‌دار (خاردار) نگه می‌دارد که به نوبهٔ خود روی تیری قرار می‌گیرد که در جهت طولی در بالای صندوق نصب می‌شود. این ترکیب ساختی بر چندین پایهٔ کوتاه و مورب متکّی است.

این طرحها، برغم محدودیت فنی، امکان تقسیم بار و سنگینی و فشارهای جانبی بام را به نحوی هماهنگ بین دیوارها و ستونهای حاشیهٔ ایوانها فراهم می‌سازد. اما رویهمرفته بار زیاد نیست زیرا مصالحی که برای پوشش بام به کار می‌رود بسیار سبک‌اند و نیازی به ساختن زیربنای محکمی ندارند. بی‌گمان به همین دلیل است که اهالی به فکر یافتن شیوه‌های کاملتر و مؤثرتری برای ساختن

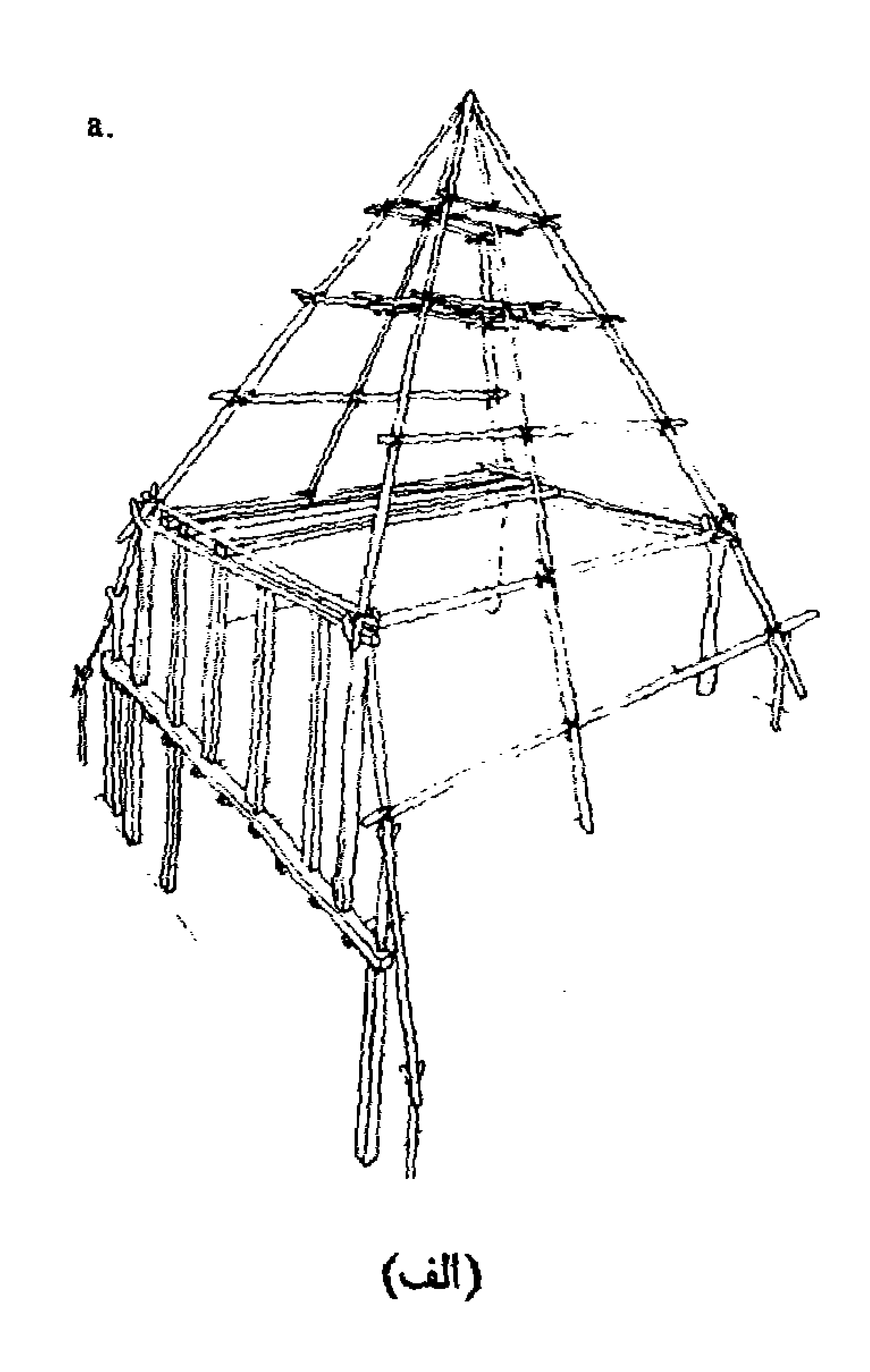
چوب‌بست بام نیفتاده‌اند.

بام چهار کلّه (دارای چهار شیب با سطوح مساوی)

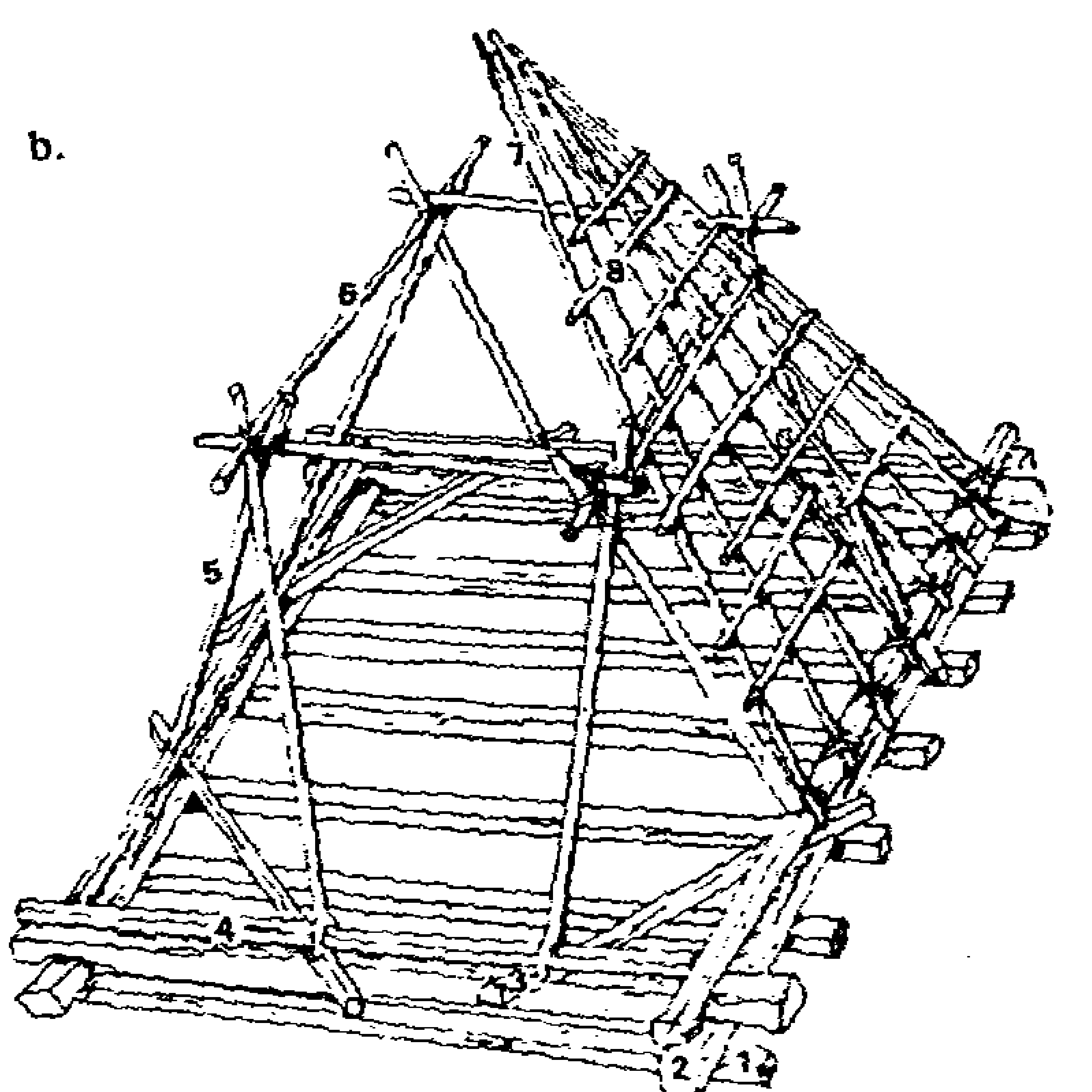
این‌گونه بام برای پوشش بناهایی به کار می‌رود که پلان (قاعدهٔ) آنها مربع‌شکل است، از جمله انبارهای برنج که روی ستونهای بلند ساخته می‌شوند (ناحیهٔ مرکزی و شرقی جلگهٔ ساحلی) و ساختمانهای مسکونی مرتفع دلتای سفیدرود.

سادهترین ترکیب این است که چهار سربست (سربس) را روی تیر قاعدهٔ چوب‌بست یا روی تیرهای آن (در مورد خانهٔ مسکونی) سوار می‌کنند (این تیرها بر ستونهای ایوان و پایه‌هایی که روی دیوارها قرار می‌گیرند متکی‌اند). تیرهای افقی (چشین) این سربستها را به یکدیگر متصل می‌کنند و، بدین‌سان، در سطحهای مختلف بام چندین مربع می‌سازند که باعث استحکام این ساخت هرمی‌شکل می‌شوند. سرچوبها،که روی تیرهای افقی قرار می‌گیرند،در قاعدهٔ چوب‌بست به فواصل منظم متصل می‌شوند و در خرک بام به هم می‌پیوندند. روش فنی دیگر این است که در هر گوشهٔ قاعدهٔ چوب‌بست بام یک چوب‌بست مثلث‌شکل قائم می‌سازند. این چوب‌بستها؛ با دو تیر (لنگ)، که ته آنها چنگ دارد و روی قاعدهٔ چوب‌بست جا می‌افتند، ساخته می‌شوند و به نوبهٔ خود چهار تیر افقی (چشین) را نگه می‌دارند. سرچوبها یک به یک روی قاعدهٔ چوب‌بست و تیرهای افقی (چشین) قرار می‌گیرند و نهایتاً درخرک بام به یکدیگر می‌پیوندند. توفال (اجار)هایی که به لنگه خریا (سرچوب)ها بسته می‌شوند، در واقع، تکیه‌گاه پوشش بام به شمار می‌روند.

وسایل اتصال این قطعه‌های مختلف چوبی، نه تنها در بام‌سازی بلکه در کارهای نجاری دیگر، عبارتند از طناب، خود شکل قطعات (انتهای چنگک‌دار چوبها) یا، علاوه بر آن، میخ.



(الف)



شرح طرح گونهٔ ب

۱. واشان، تیر افقی تشکیل دهندهٔ قاعدهٔ چوب‌بست بام

۲. نال، تیر روی واشان

۳. بالک، گروه چوب کوتاه مورب حامل پراچوب

۴. پراچوب، تیر حمال

۵. لَنگ، تیرکهای مایلی که مثلث می‌سازند

۶. گرزه تاج، تیر زیر خواب خرپا

۷. سرچوب، لَنگ خرپا

۸. آجار، چوبهای نگهدارندهٔ توفال

شکل ۱۰. بام چهارکلّه (دو گونهٔ الف و ب) (ب)





تصویر بالا: سطح زیرین بام پوشیده از پوشال برنج

تصویر مقابل: پوشش سفالی

تصویر پایین: پوشش با توفال و پوشال برنج

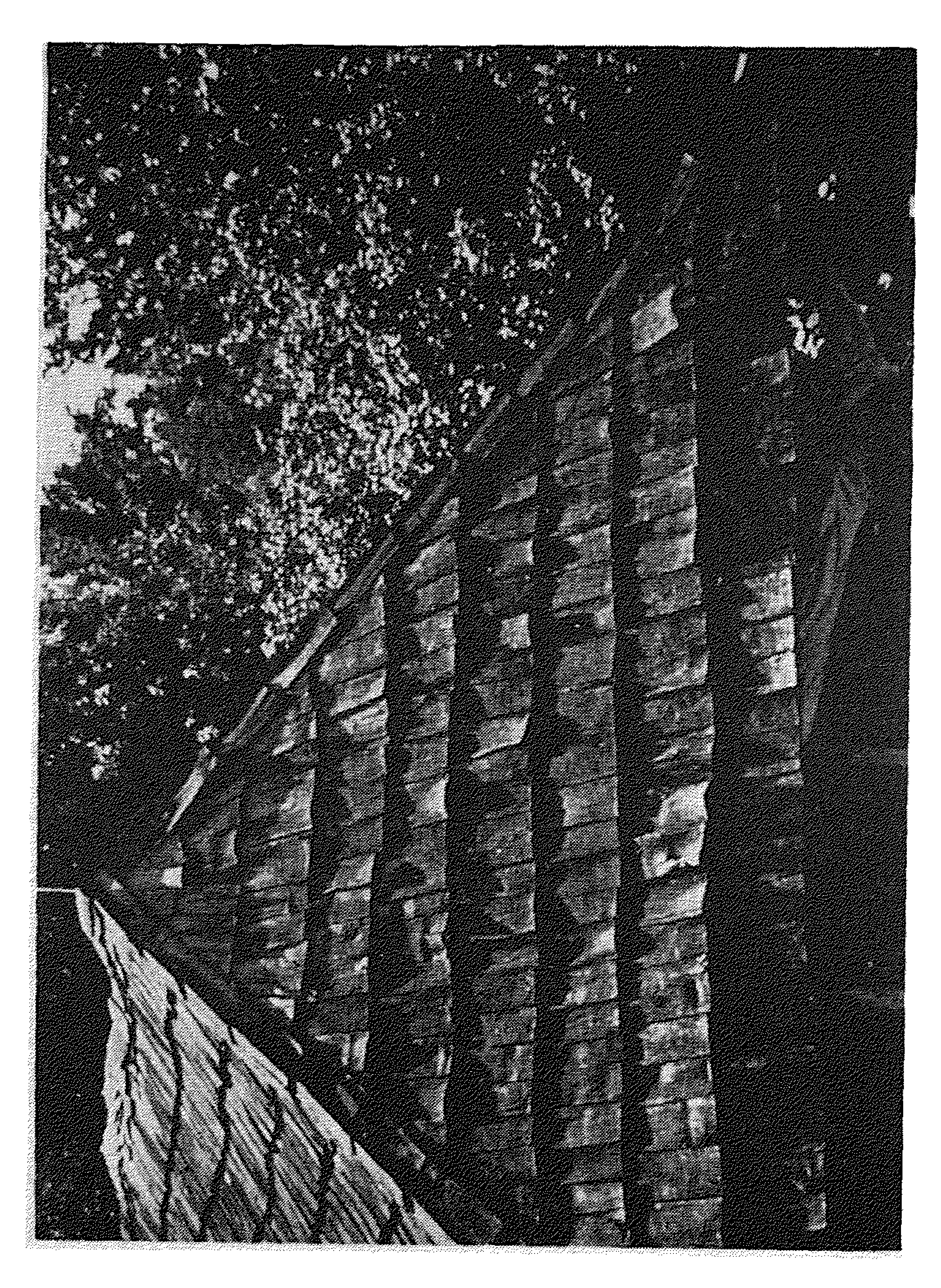
پوشش و خرک بام

فنونی که برای پوشش و ساختن خرک بام به کار می‌رود بر حسب جنس مصالح متفاوت است.

دسته‌ها یا «مشته»های گالی یا پوشال برنج را به شکلی تودرتو روی توفال‌ها می‌گذارند و سطحی را می‌سازند که ظاهری هموار و متجانس دارد. به این منظور، گالی‌ساز کار خود را با چیدن ردیف زیرین آغاز می‌کند، بدین‌سان که لایه‌های پوشال را طوری روی هم می‌چینند که فقط نصف در ازای هر لایه بیرون می‌ماند. نحوهٔ نگهداری و اتصال مجموعهٔ مشته‌ها به این صورت است که گالی‌ساز متناوباً طنابی (پیچ) را از رو و از زیر هر مشته می‌گذراند و به سر چوبها می‌بندد. ساختن خرک بام مشکل عمده‌ای ندارد زیرا به هنگام ساختن بامهای چهارکلّه، مشته‌ها را روی خرک قرار می‌دهند و تیر افقی دیگری را روی کل درازای خرک نصب می‌کنند. در بامهایی که چهار شیب مساوی دارند، یک دسته (گوف)، گالی یا پوشال قرار می‌دهند و سابقاً تیر «پشته گمج» (کماجدان وارونه) را روی این دسته می‌گذاشتند وامروزه همین کار را با ته قوطی کنسرو انجام می‌دهند. گمج، که از ظروف آشپزی مورد استفادهٔ زنان است، نشانهٔ خوشبختی و برکت خانه نیز هست اینکه چنین نماد مادینه‌ای را در بالای خانه‌های گیلانی نصب می‌کنند بی‌معنا نیست.

ضخامت پوشش بام با تخته و توفال (لته) بیشتر است و ظاهری کاملاً متفاوت دارد. تخته را به توفال میخ‌کوبی می‌کنند و گونه‌ای پوشش پولکی منظم می‌سازند. قطعه‌های ناوکی و ظریف چوبی سربستها و خرک‌بام را می‌پوشانند. تخته‌های صاف را در عوض دسته دسته بین توفال‌ها جا می‌اندازند و به شکلی نامنظم قسمتی از آنها روی همدیگر قرار می‌گیرد. گاهی سنگهایی روی پوشش بام می‌گذارند تا این سطح تخته‌ای در اثر وزش بادهای تند از جا کنده نشود. لیکن روی توفالهای پوشش خرک بام که تعادل چندانی ندارند، همیشه سنگ می‌گذارند.

همچنانکه اشاره کردیم، قطعات ناوکی پوشش را از سمت سطح محدّب به توفالها وصل می‌کنند. سطح مقعّر آنها را فقط در محل سربستها و خرک با مصالح بنایی می‌پوشانند و این یگانه مورد در ساختمان سازی محلی است که در آن از ملاط برای نصب پوشش بام استفاده می‌شود.



پوشش تخته‌ای (کوهپایهٔ تالش)

فن و جنبه‌های هنری

در ساختن نمای بیرونی خانه‌هاست که سلیقه به خرج می‌دهند و می‌کوشند جلوه‌ای زیبا به ساختمان بدهند. به این منظور، یا از کیفیت مصالح کمک می‌گیرند و یا عناصری تزیینی به نمای بیرونی می‌افزایند و یا حتی نظمی موزون به اجزای برجستهٔ ساختمان می‌دهند.

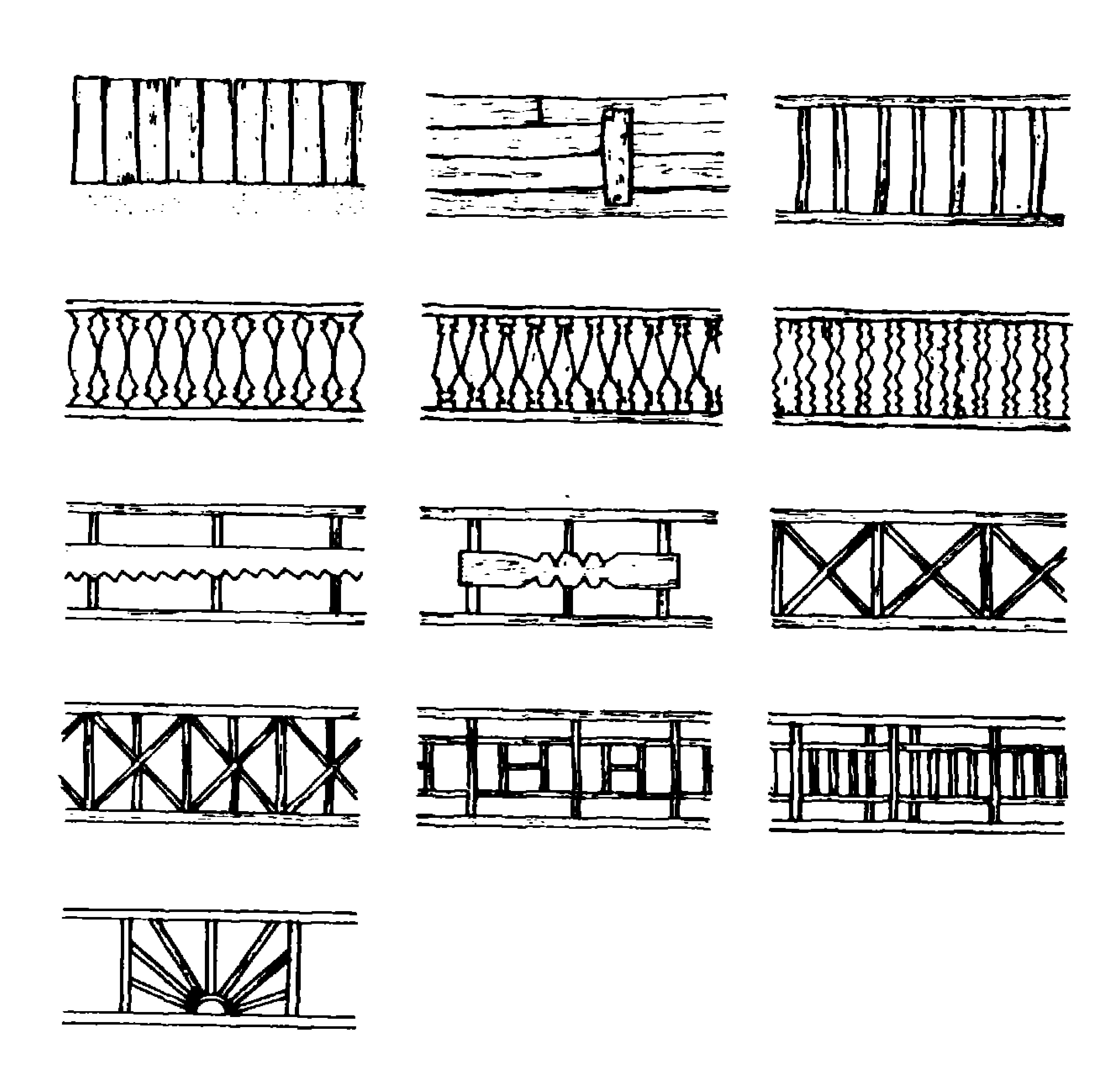
کاهگل ظریف و یکدستی که نمای خانه را می‌پوشاند ممکن است با مواد رنگی آغشته شده باشد. در این موارد، قدری خاک اُخری زرد و یا قرمز (زردگل، سرخ گل) به کاهگل می‌افزایند یا سراسر نما را با لایه‌ای از گل سفید و یا دوغاب آهک اندود می‌کنند. در مواردی نیز نما را با نقوش هندسی یا گیاهی تزیین می‌کنند که با گل اُخری پررنگتری نسبت به رنگِ نما ترسیم می‌شوند. آنت Anet می‌نویسد: «در هیچ جای دیگر ایران ندیده‌ام که از شکل درخت به عنوان نقشی برای تزیین‌نمای خانه استفاده کنند»[۴۴]. با توجه به منزلتی که درخت در آیینها و رسوم مردمی دارد، وجود شکل آن روی نمای خانه‌ها شگفت‌آورنباید باشد. غالباً شکل درخت سرو مشاهده می‌شود که درختی کهن و کیهانی است و باز نمود آن در این استان، یعنی در جایی که دنیای گیاهان به آداب و عقاید مردم شکل داده است، شاید همچنان تا به امروز دوام یافته باشد[۴۵].

جالبترین عناصر تزیینی نمای خانه‌ها از جنس چوب است: نرده‌ها (صُراحی)هایی که دور ایوان کشیده می‌شوند، در محقّرترین خانه‌ها از تخته‌هایی بر روی هم چیده شده مرکب است و در مرفهترین خانه‌ها، مجموعه‌هایی پیچیده است عبارت از نرده‌های متقاطع، به صورت اشعهٔ خورشید در حول کمانی مدوّر، تراشیده شده به شکل لنگهٔ خَریا (سرچوب)، شکم‌دار و جز آن.گاهی کارهای ظریفتری روی سرستونهای چوبی ایوانها انجام می‌دهند؛ ولی در خانه‌های روستاییان ساکن جلگه بندرت پنجره‌های چوبی خورشیدی و مشبک با جام

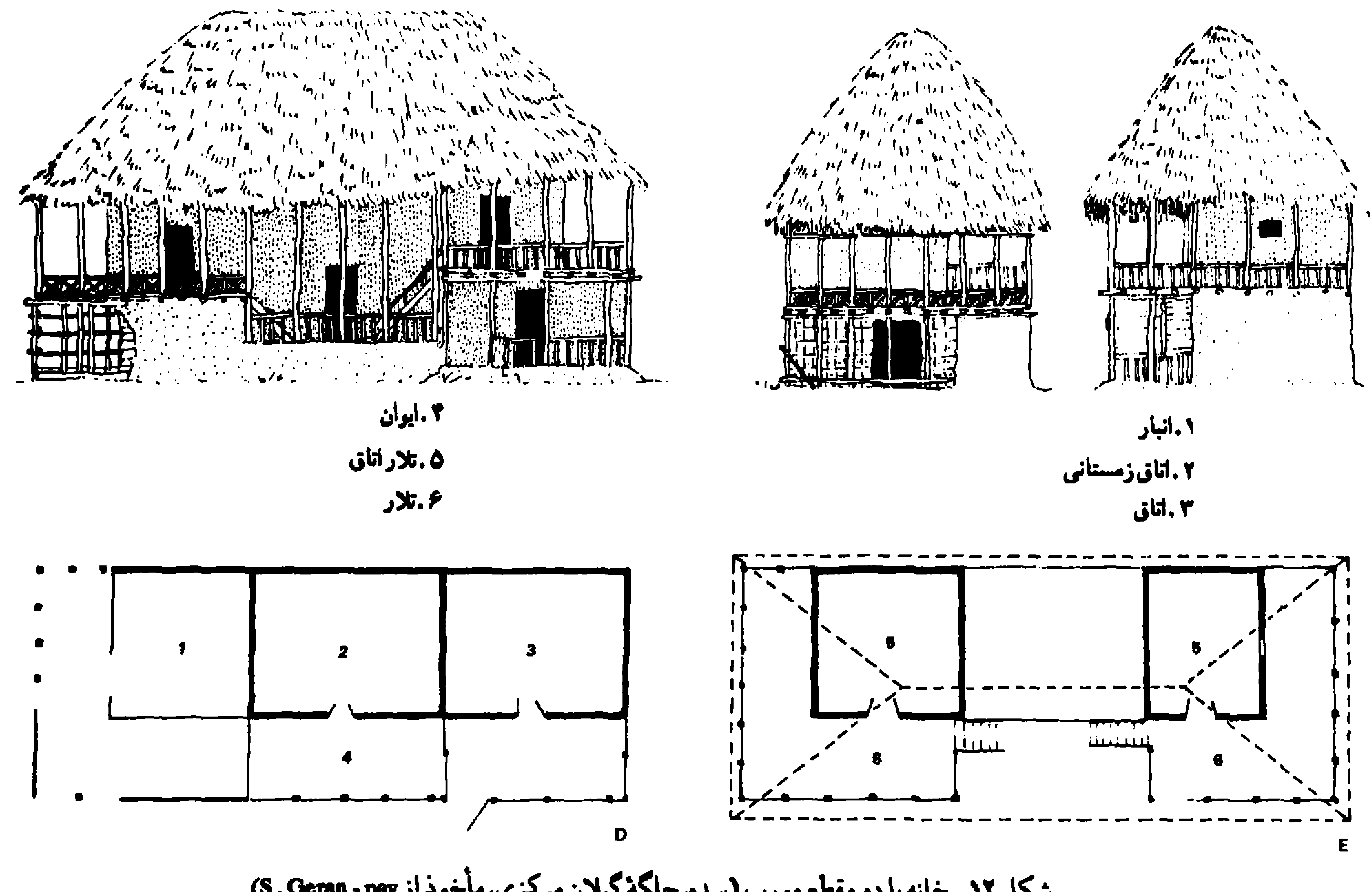
شیشه‌های کوچک رنگارنگ مشاهده می‌شود، در حالی که این نوع پنجره‌ها زیباترین قسمت در معماری شهری مناطق کوهستانی و نیز در امامزاده‌ها در سراسر استان به شمار می‌آیند. یگانه منفذهای خانه‌های سنتی عبارتند از درهای چوبی دو لنگه و دریچه‌های آفتابگیر (دریچه) که به تأمین روشنایی و تهویهٔ اتاقها اختصاص دارند.

توازن معماری نمای خانه در وهلهٔ اول مبتنی است بر فواصل مساوی ستونهای دور ایوان. این فاصله عموماً سه الش (الش/ارش واحد اندازه‌گیری سنتی پیشه‌وران و حدود ۵۰ سانتیمتر)است. این تقارن غالباً با موضع در ورودی یگانه اتاق خانه که در وسط نما قرار دارد و یا با توزیع متوازن دریچه‌ها در دو طرف خط میانی نما (این حالت فقط در خانه‌هایی مشاهده می‌شود که دو اتاق در طبقهٔ همکف دارند) تقویت می‌شود. این حالتهای تقارن عرضی ـ که ممکن است نوعی یکنواختی به کل نما بدهد ـ در اغلب خانه‌ها با طرحهای قائم یا مورب در سازمان‌بندی نما همراه است: در مورد اول، همان نظم عناصر طبقهٔ پایین به صورت قائم در طبقهٔ بالا نیز تکرار می‌شود. در این صورت، طبقه بالا را با بام هرمی شکلی با شیب تند می‌پوشانند (خانه‌های دو طبقهٔ در منطقهٔ دلتا). در نتیجه، ساختمان شکل کشیده و بلندی پیدا می‌کند و طرح ساختاری آن کاملاً قائم است. مورد دوم ـ که در جلگهٔ گیلان بیشتر به چشم می‌خورد ـ طرحی است که بر اساس آن نمای خانه به طور مورّب بالا می‌رود و پلکان حیاط خانه به ایوان تقریباً همیشه در بخش سمت راست قرار دارد. تلار (بالاخانه) غالباً در جناح چپ نماست. تناسب طول تلار و ایوان تابع تعداد محدودی از طرحهای موزون است، بدین سان که آن قسمت جلو آمدهٔ تلار نسبت به دیوار نما معادل یک سوم و گاهی یک چهارم و بندرت یک ششم طول کل نماست. طرح خانه‌ای که تلارش طولی برابر نصف طول نمای خانه داشته باشد با این قوانین توازن مباینت تمام دارد. در پاره‌ای از موارد، ساختمان مسکونی دارای

دو تلار است. در این صورت، تلارها را به صورت متقارن در دو طرف خط میانی نما قرار می‌دهند و در چنین حالتی، خود نما بر طبق یک طرح دوگانه و مورب ساخته می‌شود. سلسله مراتب اشغال فضاهای خانه و نیز منزلت و اهمیت اتاقهای خانه از نظر عملی و نمادی را همین نظم صعودی ساختمان تعیین می‌کند.



شکل ۱۱ . انواع نرده (از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین اشکال)



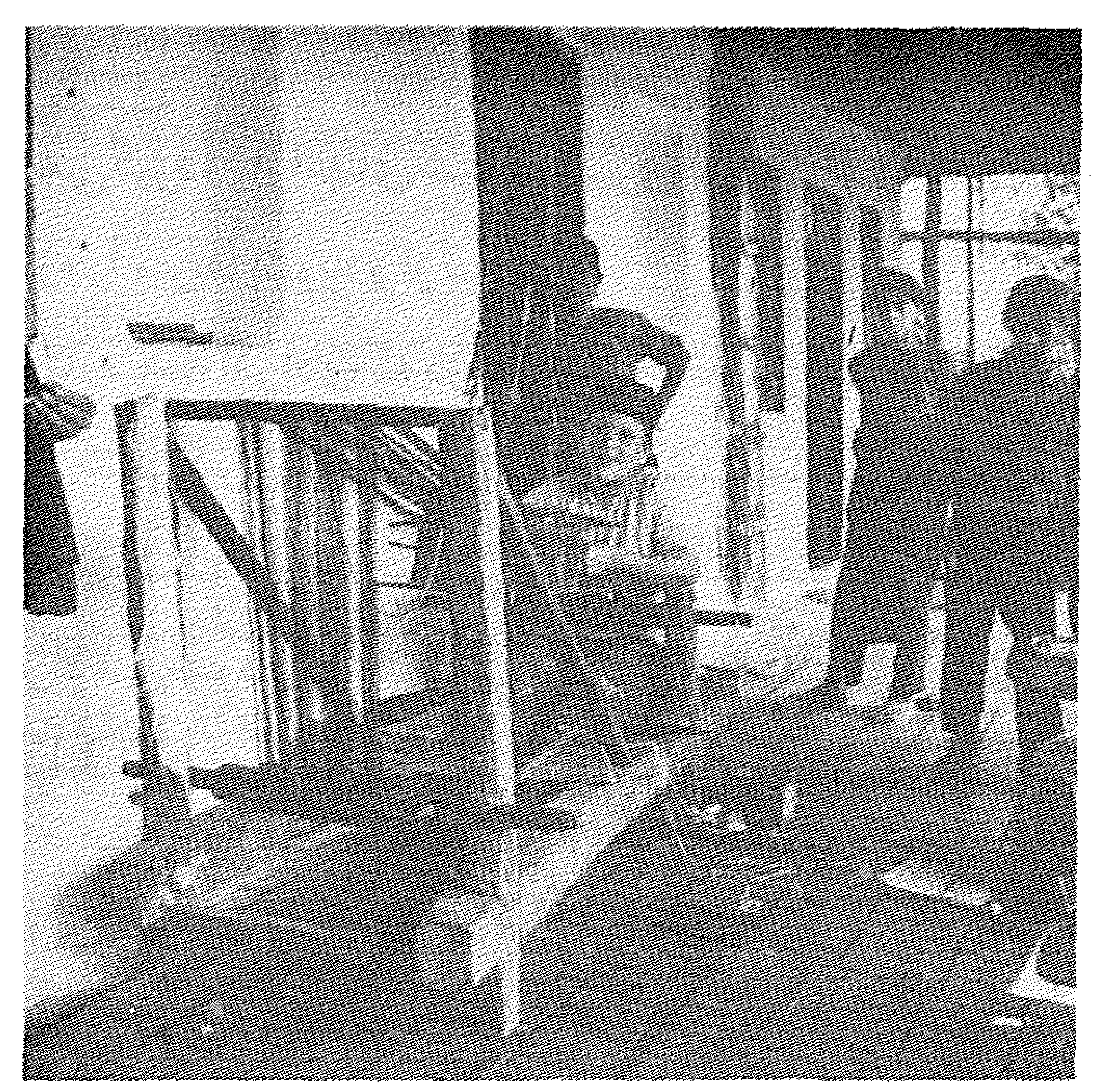
شکل ۱۲ . خانه با دو مقطع مورب (سده، جلگهٔ گیلان مرکزی، مأخوذ از S . Geran - pay)

وجوه ساختمان‌سازی

غالباً در غرب چنین تصور می‌کنند که خانه‌های سنتی را خود ساکنان می‌سازند. گیلان (و نیز اغلب جوامع دنیای قدیم) نمونه‌ای است که بطلان این تصور را نشان می‌دهد. فقط کلبه یا پناهگاه (کومه) و بناهای سبک (تلمبار) هستند که به دست صاحبانشان ساخته می‌شوند، آن هم با همیاری افراد متخصص برای برخی از کارهای حسّاس (مثل پوشش بام). در گیلان، استادکاری که همهٔ کارهای ساختمانی خانه را اداره می‌کند، برخلاف استادکاران ایران مرکزی، بنّا نیست بلکه نجّار است. او با همکاری چند شاگرد (ارّه‌کش) قطعه‌های چوب و تخته را آماده می‌کند و چوب‌بست دیوارها و بام را سوار می‌کند و درها را می‌سازد. هر محل و هر محلهٔ وسیع حداقل یک نجّار دارد که عموماً علاوه‌بر حرفه‌اش به کشت و کار در قطعه زمین مزروعی کوچکی می‌پردازد. فقط برای ساختن بناهای مهم است که از بنّا برای تهیهٔ کاهگل و پر کردن چوب‌بست دیوارها و اندود آنها و ساختن طاقچهٔ اتاقها و پلکانهای حیاط به ایوان کمک می‌گیرند. اما این کارها و نیز همهٔ عملیاتی که معمولاً کار شاگرد بنّاست غالباً به دست کسی انجام می‌گیرد که بعداً در همان خانه ساکن خواهد شد. البته خویشاوندان نزدیک و گهگاه همسایگان نیز در این کارها او را همراهی می‌کنند. در این کارها هم مرد شرکت دارد هم زن. لذا پنج یا شش فرد بالغ در محوطهٔ کار جمع می‌شوند و، با این همه کارگر، مدت زمانی که صرف خانه‌سازی می‌شود نسبتاً کوتاه است. ساختن هر خانهٔ محقّر شامل فقط یک اتاق حدود ده روز و خانهٔ بزرگ دو طبقه بین دو تا سه ماه به طول می‌انجامد. فصل کارهای ساختمانی باید درست انتخاب شود. کار ساختمانی در فصلهای پاییز و زمستان، به علت شرایط جوّی، منتفی است، لذا باید به فصلهای بهار و تابستان اکتفا کرد، آن هم در طی مدتی که نه تا دورهٔ اصلی برنجکاری طول بکشد و نه با آخرین روزهای آفتابی مصادف باشد، هر چند که کار کشاورزی چندانی در این

روزها انجام نمی‌گیرد. بارانهای شدید پاییزی این خطر را دارد که ممکن است کاهگل تر و تازه را سریعاً بشوید و از بین ببرد.

در پایان کار، همهٔ افرادی که در ساختن خانه شرکت داشته‌اند با هم نهار را صرف و نمایش کشتی‌گیری بین مردان محله (کشتی محلی) را، که گاهی برگزار می‌شود، تماشا می‌کنند. کار ساختمانی باعث و انگیزهٔ مبادلهٔ خدمات و مصاحبت و معاشرت افراد می‌شود و، از این رو، یکی از فرصتهایی است که در طی آن همکاری و ارتباط اجتماعی بین روستاییان به ظهور می‌پیوندد.



کاربردهای گوناگون فضای ایوان

بافتن ابریشم نخاله، ویریس‌بافی (ویریس = طناب بافته از ساقهٔ برنج)

توزیع فضاهای خانه و آداب سکونت

سکونت در گیلان: آهنگ تغییرات فصلی و اشغال فضا

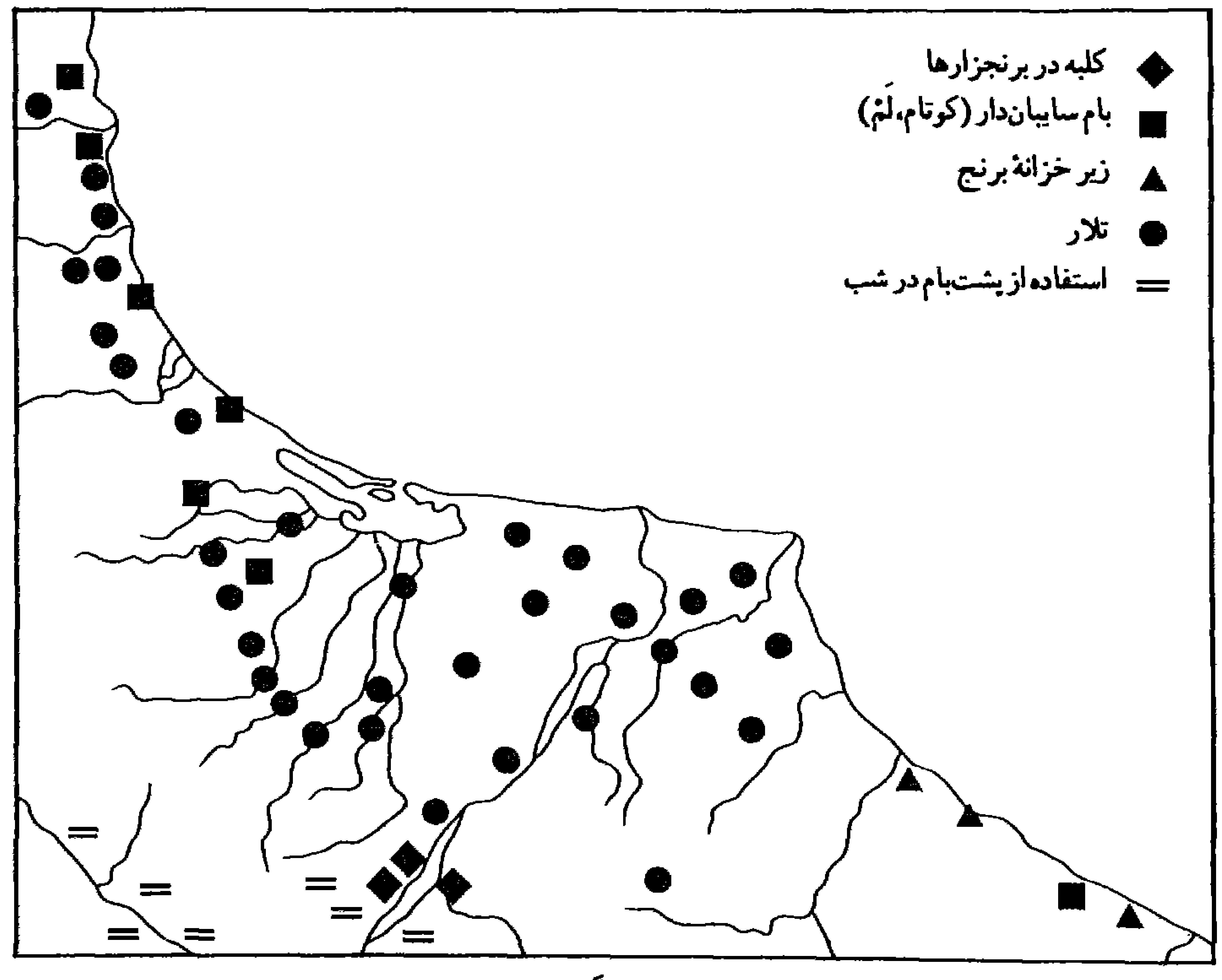
از اتاقهای اصلی خانه بندرت برای انجام کارهای خاص استفاده می‌شود. واژگان زبان محلی از این لحاظ گویاست: اتاقها را با تعبیرهای نقشی (از قبیل «آشپزخانه»، «اتاق نهارخوری»، «اتاق خواب») نامگذاری نمی‌کنند بلکه واژهٔ اتاق (به زبان تالشی: که) را که معنایی کلی و نوعی دارد به کار می‌برند و، در صورت لزوم، متممی بر آن می‌افزایند که فقط بر موضع و محل اتاق دلالت می‌کند. مثلاً می‌گویند: «پایین اتاق» (تالشی: جیرکه)، «بالا اتاق» یا «تلار اتاق». در واقع، این اتاقها بر حسب نقشهایی دایمی که ممکن است برعهده داشته باشند متمایز نمی‌شوند بلکه هر یک از آنها، بنوبت و مطابق با آهنگ تغییرات فصلی، مرکز حیات خانوادگی می‌گردد. مثلاً گذر از فصل سرما به فصل گرما با نقل مکان اهل منزل از پایین به بالای خانه و از درون به بیرون خانه همراه است. در زمستان، افراد خانواده در اتاق پایین، که یگانه اتاقی است که گرم می‌شود، خوراک خود را صرف می‌کنند، به صحبت می‌نشینند، می‌خوابند و یا استراحت می‌کنند. در این شرایط، مسیری که زنان خانه برای تهیهٔ خوراک طی می‌کنند به حداقل خود می‌رسد. از آغاز ایام نوروز، ایوان مرکز حیات خانوادگی می‌گردد. ایوان فضایی است که در آنجا

اعضای خانواده بر سر یک سفره می‌نشینند و استراحت می‌کنند و زنان هم مشغول کار می‌شوند (بافتن کژ ابریشم، وریس*بافی . . .) با فرارسیدن تابستان به تالار می‌روند، زیرا هم خنکتر است و هم نسبت به فضای ایوان پشه کمتر دارد. رختخوابها را، که شامل تشکهای نرم و لحاف و بالش است،به آنجا می‌برند و در همانجا هم خوراک خود را صرف می‌کنند. این جابجایی، که به منظور استفاده از هوای خنک صورت می‌گیرد، نظم فضای روزمرهٔ کار زنان را بکلی بهم می‌زند. اینان، برای فرار از گرما، سه پایه‌های آشپزی خود را در حیاط و زیر سایهٔ درختان و یا زیر کندوج و . . . مستقر می‌کنند (در منطقهٔ دلتای سفیدرود، این سه پایه را در «شیگیل»، یعنی در فضای باز زیر خانه، قرار می‌دهند)، لذا زنان برای تهیهٔ خوراک مجبورند چندین‌بار بین بیرون خانه و بالای خانه تردد کنند و در خانه‌هایی که دو تلار دارند این مسیر بازهم طولانی‌تر و پیچیده‌تر است. در مواقعی که شب هنگام بادهای ملایمی از سمت کوهستان می‌وزد و هوا را خنک می‌کند در تلار جنوبی می‌نشینند و روز را، که فضا در معرض بادهای ملایم دریاست، در تلار شرقی سپری می‌کنند.

منزلتی که برای تلار (و همچنین تلار اتاق که در جوار آن قرار دارد) از نظر عملی و نمادی قایل‌اند نیاز به توضیحات بیشتری دارد: برای این دو مکان بیشک بیشترین ارزش را قایل‌اند. در همین جاست که در گرمترین روزهای تابستان، فارغ از کار زراعت و مشاجرات بازار یا شهر مجاور یعنی از آنچه مایهٔ زحمت است، به دور و در امان می‌مانند. همچنین در همین جاست که شبها تا دیروقت از مهمانها پذیرایی می‌کنند. این فضای آزاد، نسخه بدلی است به مقیاس بسیار کوچک از کوهستان مجاور که تلار غالباً رو به آن ساخته می‌شود. بدین‌سان، نقل مکان فصلی به تلار به منزلهٔ بدل اقامت تابستانی در کوهها تلقی می‌شود که تحقق آرزوی هر گیله

* وریس بندی است که با ساقهٔ برنج بافته می‌شود. ــ مترجم

مرد است. آرزوی گیله مرد آن است که نواحی پست با گرمای مرطوب آن را ترک کند و به هواخوری در کوههای سرسبز برود. این تلار را خود ساکنان، بصراحت یا بتلویح، به مینیاتوری از محیط کوهستانی تشبیه می‌کنند: اینان گاهی این قسمت بالاخانه یا «لم» و «کوتام» در دشت تالش را، که دارای همان نقش است، «کلبهٔ ییلاقی» می‌خوانند. سادات اشکوری خاطرنشان می‌سازد که دامداران و دهقانانی که رفتن به ییلاق برایشان میسر نشده بلادرنگ خانه‌های خود را به تلار و لم مجهز کرده‌اند[۴۶]. این فضای آزاد همچنین جای درددلها و نیز جای آذوقه‌ای است که می کوشند از انظار پنهان نگهدارند درآنجاست که دربارهٔ مسائل خصوصی و موضوعهای



نقشهٔ ۷ . مکانهایی که اهالی ترجیحاً فصل گرما را در آنجا می‌گذرانند.

حساس گفتگو می‌کنند و چند کتاب و اسناد مکتوب پرارزش را جای می‌دهند...

با این حال، همهٔ خانه‌ها تلار ندارند. در جلگهٔ مرکزی، این اتاق خوش‌سلیقه غالباً ممیّزه‌ای است که از رفاه اهل منزل حکایت می‌کند. خانهٔ فقیرترین افراد تلار ندارد، در حالی که خانهٔ ثروتمندترین کشاورزان دو تلار کاملاً مجهز دارد که در معرض دید هستند. اما آیا می‌توان این گفتهٔ جوادی[۴۷] را تأیید کرد که تلار قسمتی از معماری خاص خانه‌های قدیمی کدخداها، مباشران و خرده مالکان است؟ مشاهدهٔ خانه‌های کنونی به آسانی ما را متقاعد می‌کند که دامنهٔ انتشار تلار از نظر اجتماعی بسیار گسترده‌تر است. فقط خانهٔ دهقانان بی‌زمین و کشاورزان بسیار کم‌درآمد است که تلار ندارد. مثلاً در سدِه، از یک نمونه‌برداری شامل ۴۰ واحد مسکونی، فقط ۶ واحد فاقد تلار بوده و هفت خانهٔ متعلق به دهقانان مرفه (که بیش از دو هکتار برنجزار را کشت می‌کنند) دو تلاری بوده است[۴۸]. با این حال، احتمال دارد که در جامعهٔ روستایی قدیم تلار را امتیازی اجتماعی تلقی می‌کرده‌اند که منحصراً به خانه‌های مالکان و مباشرانشان اختصاص داشته است، همچنانکه سابقاً در فرانسه نیز ساختن برجها و کبوترنشینها از حقوق خواص محسوب می‌شده است (با این تفاوت که این امتیاز در گیلان تابع هیچ قانون مدوّنی نبوده است). دهقان سالخورده‌ای از سراوان در حومهٔ جنوبی شهر رشت برای من توضیح داد که، قبل از اصلاحات ارضی، مالک بندرت می‌پذیرفت که رعایا در خانه‌های خود تلار بسازند. واقعیت این است که، در این ناحیهٔ گیلان، هزینهٔ کارهای بزرگ ساختمانی بر عهدهٔ مالک بوده و لذا منافع او ایجاب می‌کرده که اندازهٔ ساختمان و متعلقات آن را محدود کند.

اما خانه‌های فاقد تلار تابستان را چگونه می‌گذرانند؟ در این موارد، زیر ایوان و یا زیر کت، که ادامهٔ ایوان است و در امتداد یکی از جناحهای خانه ساخته می‌شود، می‌نشینند. این محل در خانه‌های سنتی تلاری فقیرانه شمرده می‌شود.

الف



ب

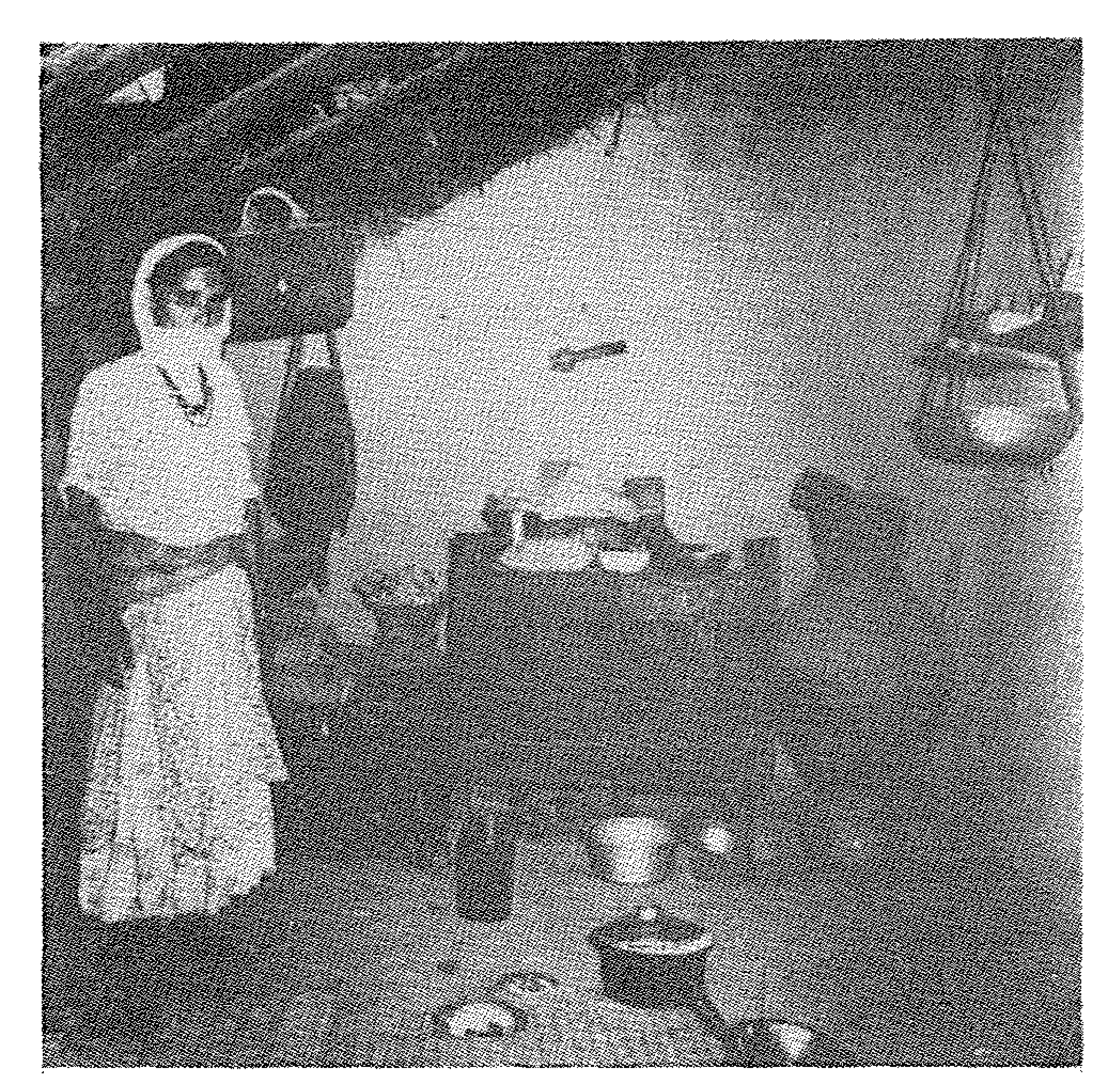
وقتی که خانه تلار نداشته باشد،

اهل منزل روی الف) کت، ب) در اتاقی که هوا در آن جریان دارد؛ ج) زیر خزانهٔ برنج مستقر می‌شوند.

ج

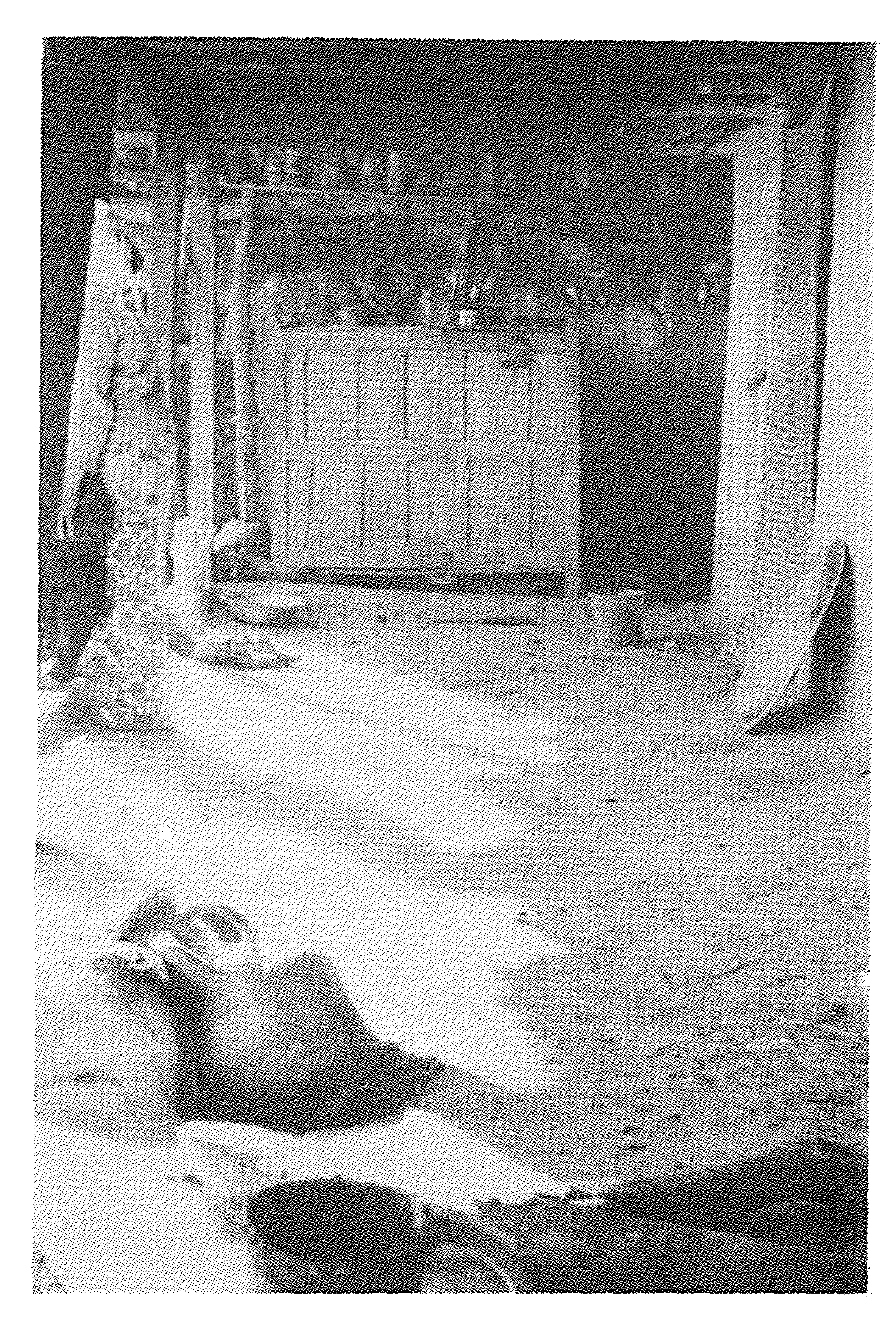
تعبیه‌هایی برای تولید و نگهداری برنج

الف) جوانه‌زنی بذر برنج در کیسه‌های آویخته به سقف ایوان (جلگهٔ تالش جنوبی)



ب) صندوق و خُم برای نگهداری برنج در آشپزخانه ـ انبار (تالش شمالی)

در حواشی جلگه و در سمت مغرب و مشرق و جنوب، تلار و بدل آن، یعنی کت، بندرت مشاهده می‌شود. در این نقاط، به جای اینها، مکانهای مستقلی برای گذران تابستان در خانه می‌سازند. همچنانکه اشاره کردیم، در دشت تالش و در مازندران غربی مقر تابستانی خانواده‌ها «لم» یا «کوتام» است که در چند قدمی خانه ساخته می‌شود. در جلگهٔ شرقی گیلان روی حصیرهایی می‌نشینند که در سایهٔ کندوج پهن می‌کنند. در این حالت، قسمت زیرین و کف کندوج نقشهای تازه‌ای ایفا می‌کنند: از قطعه‌های مدوّر چوبی که برای حفاظت کندوج از گزند موشها نصب شده‌اند به عنوان طاقچه استفاده می‌کنند و چاشنی‌های آشپزی را روی آن قرار می‌دهند. ننوی نوزاد را با چهار طناب به تیرهای کندوج می‌بندند و گاهی رختها و لباسها را به این تیرها آویزان می‌کنند. .. اینها چند نمونه از انعطاف‌پذیری تجهیزات منزل در ایفای نقش است که شاخص آداب سکونت در گیلان به شمار می‌روند. همچنین از جملهٔ این مقرهای تابستانی باید به کلبه‌هایی اشاره کرد که در وسط شالیزارها ساخته می‌شود. این شکل دو گانهٔ سکونت را فقط در حواشی جنوبی



ج) صندوق برای نگهداری برنج در گوشه‌ای از ایوان (منطقه لاهیجان)

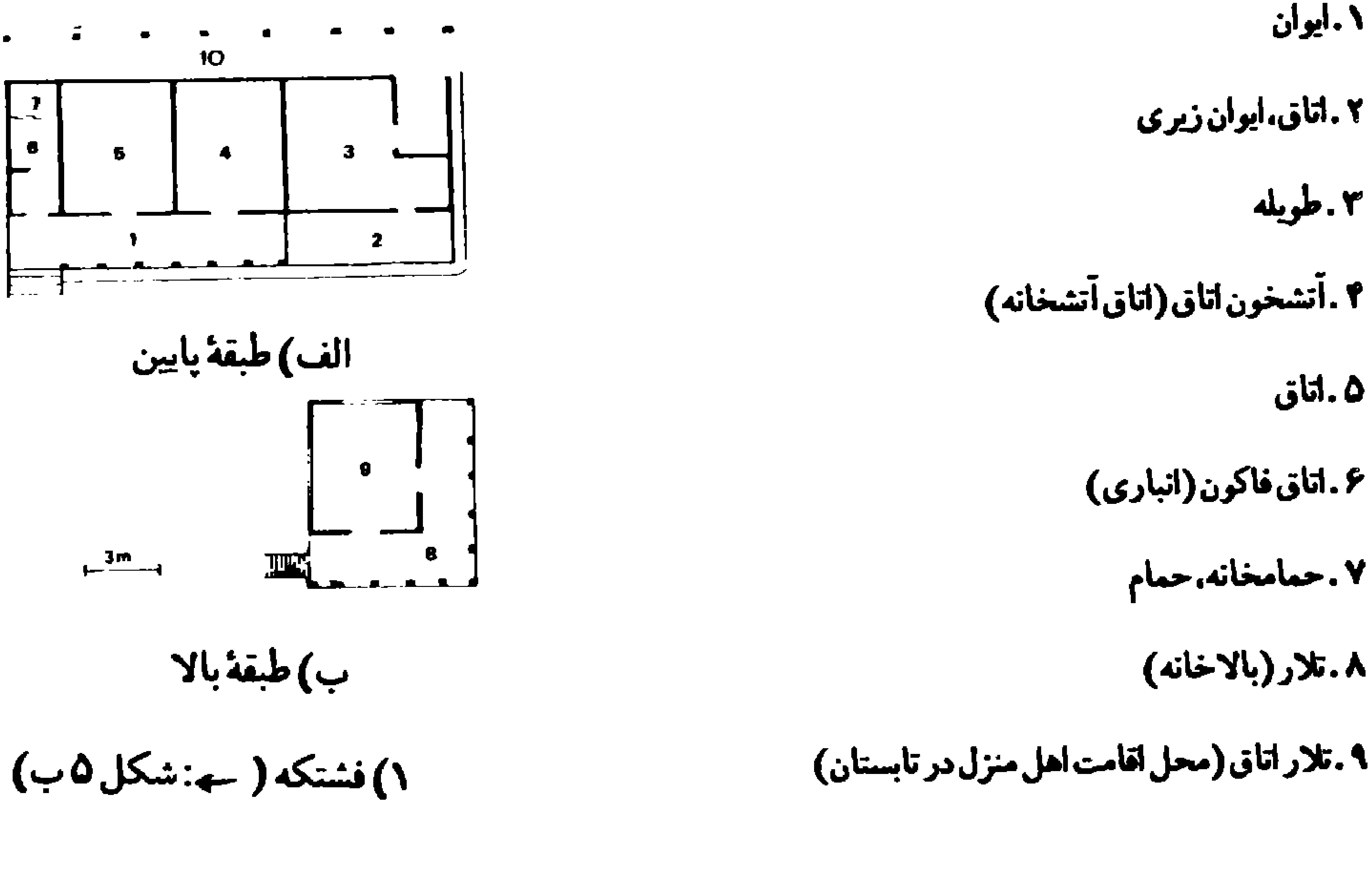
جلگهٔ برنجزارها و در بخش رستم‌آباد مشاهده می‌کنیم که بیشتر ناشی از ضرورتهای کار کشاورزی است تا به منظور راحتی و رفاه اهالی. در واقع، از این کلبه (مقر)ها به عنوان انبار وسایل کشاورزی و محلی برای رفع خستگی در ضمن کار و محل آشپزی و یا پناهگاهی برای مراقبت از درز برنج پس از درو استفاده می‌شود. وجود آنها به شرایط خاص گسترش برنجکاری در این حاشیهٔ بخش مرطوب استان گیلان بستگی دارد: برنجزارهایی که اخیراً در بسترهای سابق سفیدرود پدید آمده است در چند صد متری محل مسکونی دایمی کشاورزان واقع شده است. این خانه‌ها در

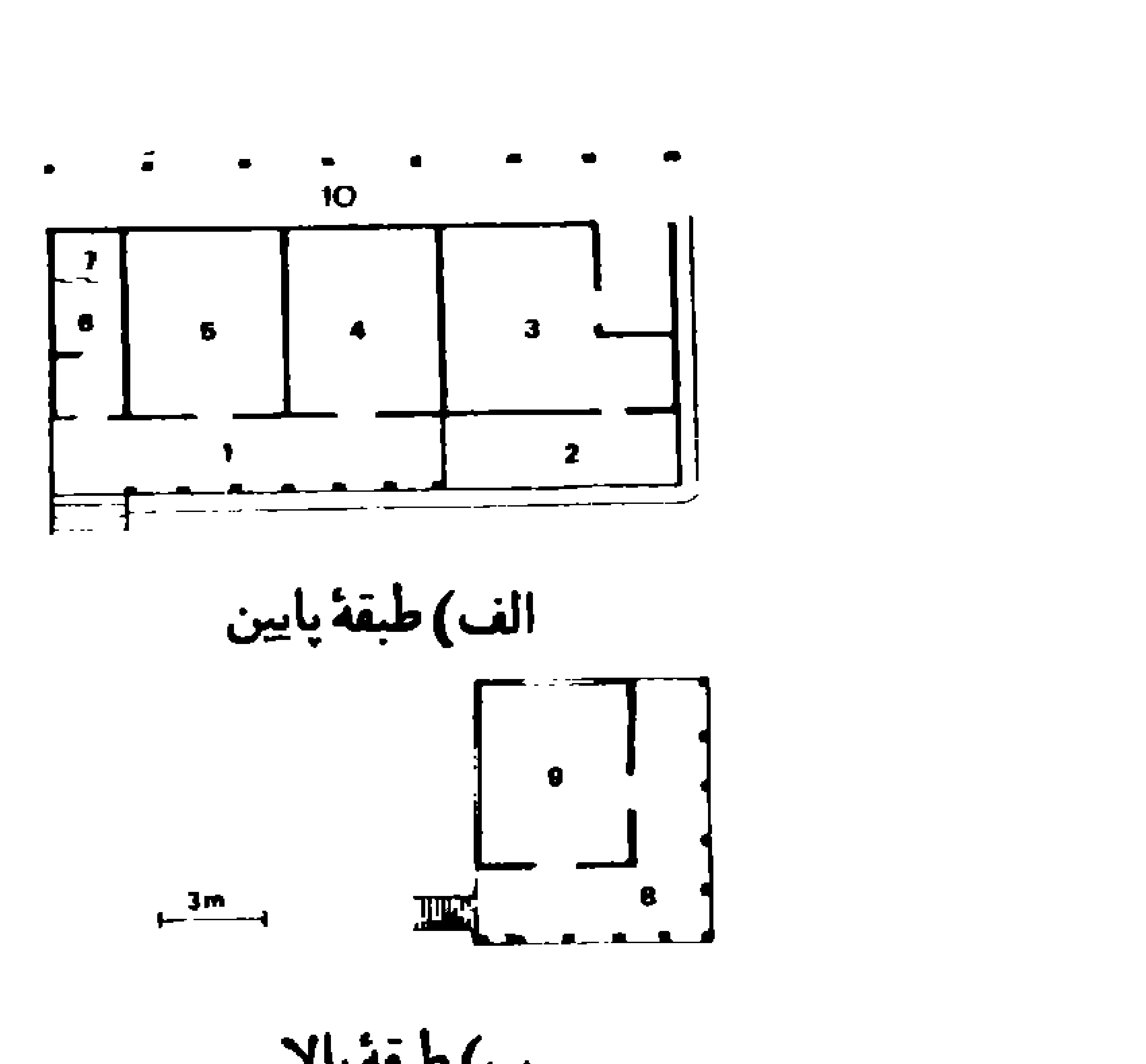
حاشیهٔ زمینهای مزروعی قدیم، که به کشت گندم و جو و زیتون اختصاص دارند، ساخته شده‌اند.

تجهیزات داخلی و فضاهایی که کاربرد خاصی دارند

هر چند که پایبندی به این سنتهای جابجایی محل سکونت در فصول مختلف بسیار شدید باشد، این امر مانع از آن نمی‌شود که بعضی از اتاقهای خانه کاربردهای خاص (فصلی یا دایمی) برحسب ضرورتهای تولیدی داشته باشند. همهٔ خانه‌ها، از کوچک و بزرگ، دارای انباری هستند که اتاقی مستقل است (اتاق فاکون، انبار) و یا مکان ساده‌ای در زیر یکی از ایوانهای جانبی ساختمان دارند. در این مکان است که غالباً مواد خوارکی بخصوص برنج را در درون صندوق بزرگ چوبی (صندوق، انبار) یا در تنهٔ توخالی درخت (کنده، موگُل) که درِ آن را با سرپوش می‌بندند و یا بندرت درون خُم سربسته ذخیره می‌کنند[۴۹]. دانه‌های جوی را که برای بذر آینده انتخاب کرده‌اند نیز در همین جا ذخیره می‌کنند. از همان آغاز سال نو این دانه‌ها را نم می‌کنند و سپس برای جوانه‌زدن آنها را درون کیسه یا سبد حصیری سربسته (چیپی) قرار می‌دهند و به ستونهای سقف ایوان می‌آویزند. همچنین گاهی این دانه‌های جو را روی حصیر پهن می‌کنند و، برای حفاظت از سرمازدگی، روی آنها را با پوشال برنج و یا فضولات احشام می‌پوشانند. سه یا چهار روز بعد این دانه‌ها را در محوطهٔ نشا می‌کارند.

یکی از اتاقهای منزل (غالباً اتاق وسط) را گاهی در طی چند هفته از سال به دود دادن برنج اختصاص می‌دهند. طرز تهیهٔ این نوع برنج، مخصوص استانهای کرانهٔ جنوبی خزر، به این صورت است که خوشه‌های درو شده و دانه‌های جو را، قبل از کوبیدن و جدا کردن دانه از پوست، خشک می‌کنند. گیله مردان عقیده دارند که دود دادن برنج چند خاصیت دارد: اول اینکه بهتر می‌توان برنج را نگهداری و





الف) طبقهٔ پایین

ب) طبقهٔ بالا

۱) فشتکه (←: شکل ۵ ب)

۱. ایوان

۲. اتاق، ایوان زیری

۳. طویله

۴. آتشخون اتاق (اتاق آتشخانه)

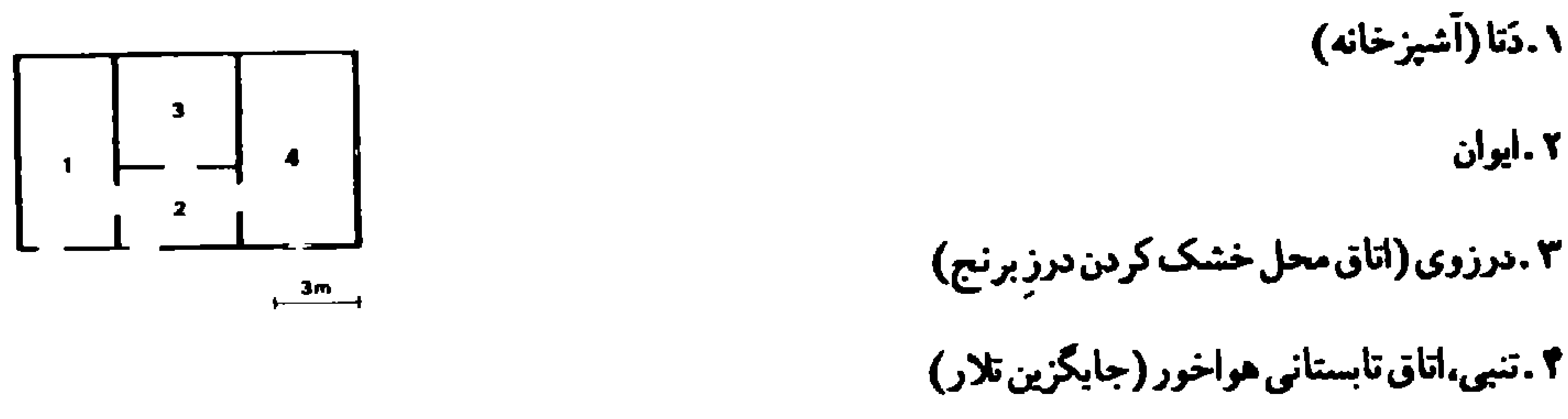
۵. اتاق

۶. اتاق فاکون (انباری)

۷. حمامخانه، حمام

۸. تلار (بالاخانه)

۹. تلار اتاق (محل اقامت اهل منزل در تابستان)



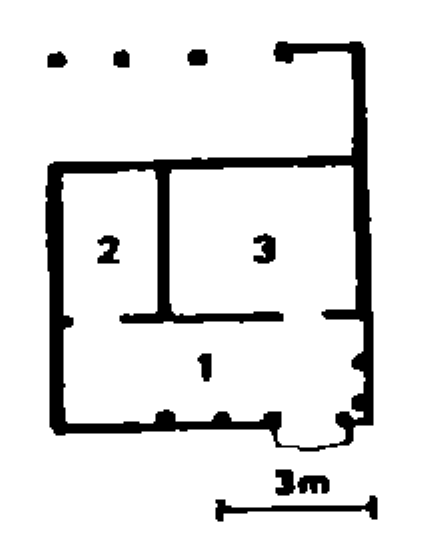
۲) نمندان (شکل ۵ د)

۱. دَتا (آشپزخانه)

۲. ایوان

۳. درزوی (اتاق محل خشک کردن درزِ برنج)

۴. تنبی، اتاق تابستانی هواخور (جایگزین تلار)



۳) قاسم‌آباد (← شکل ۵ ج)

۱. ایوان

۲. پرواکون، کنج ایوان که به صورت محل نگهداری برنج و انباری درآمده است

۳. خونه (اتاق مسکونی)

شکل ۱۳. توزیع اتاقها

الف) طبقهٔ پایین

۱. آتش اتاق، محل نشستن اهل منزل در فصل زمستان؛ این اتاق تا محفظهٔ زیر بام ارتفاع دارد و در آن برنج خشک می‌کنند؛ و شامل اجزای زیر است:

a: رَف

b: گلِ اُجاق (اُجاق بلند)

c: اجاقی دیگر از همان نوع

۲ و ۳: جیراتاق (اتاق پایینی)

۴: طویله

۵: ایوان

ب) طبقهٔ بالا

۶ و ۸: تلاراتاق

۷: تلارِ گلی (رو به شمال)

۹: تلار (رو به جنوب)

۱۰: ایوان

(الف)

(ب)

۴) سراوان (← شکل ۵ الف)

تفاوتهای خانه‌های محقر (ب) و (ج) با خانه‌های مرفه‌تر (د و بخصوص الف) محسوس است.

شکل ۱۳. توزیع اتاقها

الف) طبقهٔ پایین

۱. دوداتاق (این اتاق تا محفظهٔ زیر بام ارتفاع دارد و در آن برنج خشک می‌کنند)

۲. پایین‌اتاق (محل نشستن اهل منزل در فصل زمستان) این اتاق شامل اجزای زیر است:

a: کره (گهواره)

b: صندوق (صندوق چوبی برای نگهداری برنج)

c: اُجاق فرنگی (بخاری)

۳. انبار (صندوق بزرگ برای نگهداری برنج)

۴. ایوان

۵. فاکون (بخشی از ایوان که به صورت انباری درآمده است)

۶. مستراح

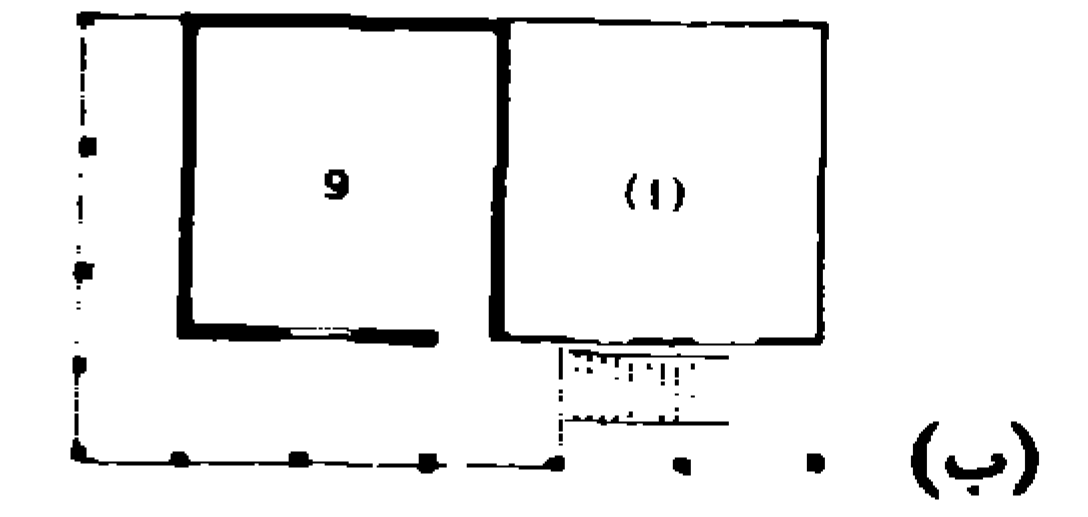
۷. حمامخانه

۸. انبار کنده و هیزم

(الف)

ب) طبقهٔ بالا

۹. تلاراتاق (محل نشستن اهل منزل در فصل تابستان)



(ب)

۵. کتشال (شکل ۵ هـ)

توجه کنید که در اینجا تلار استثنائاً در سمت راست نمای بیرونی خانه واقع شده است.

۱. تلاراتاق (اتاقی که در آنجا پسر متأهل زندگی می‌کند)

۲. اتاق (اتاقی که در آنجا والدین زندگی می‌کنند)

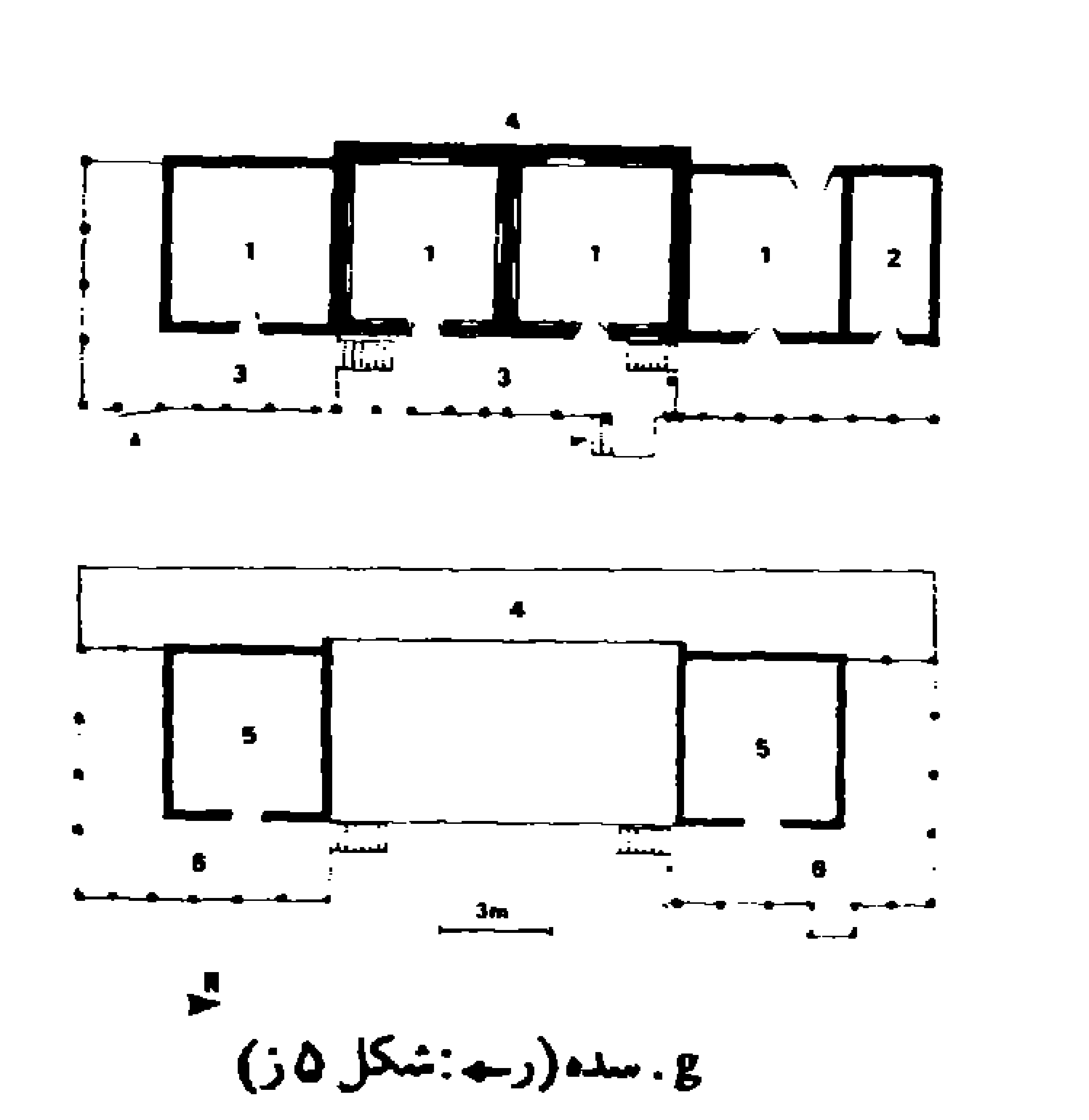
۳. انبار هیزم

۴. شیگیل (فضای بین سطح زمین و کف خانه که طویله در آنجا قرار دارد)

۵. مرغ لانه (لانهٔ مرغ)

۶. کومچال (شکل ۵ و)

شکل ۱۳. توزیع اتاقها



ب) طبقهٔ بالا

۵. تلاراتاق

۶. تلار

الف) طبقهٔ پایین

۱. اتاق

۲. انبار

۳. ایوان

۴. فاکون (ایوان پشتی، انباری)

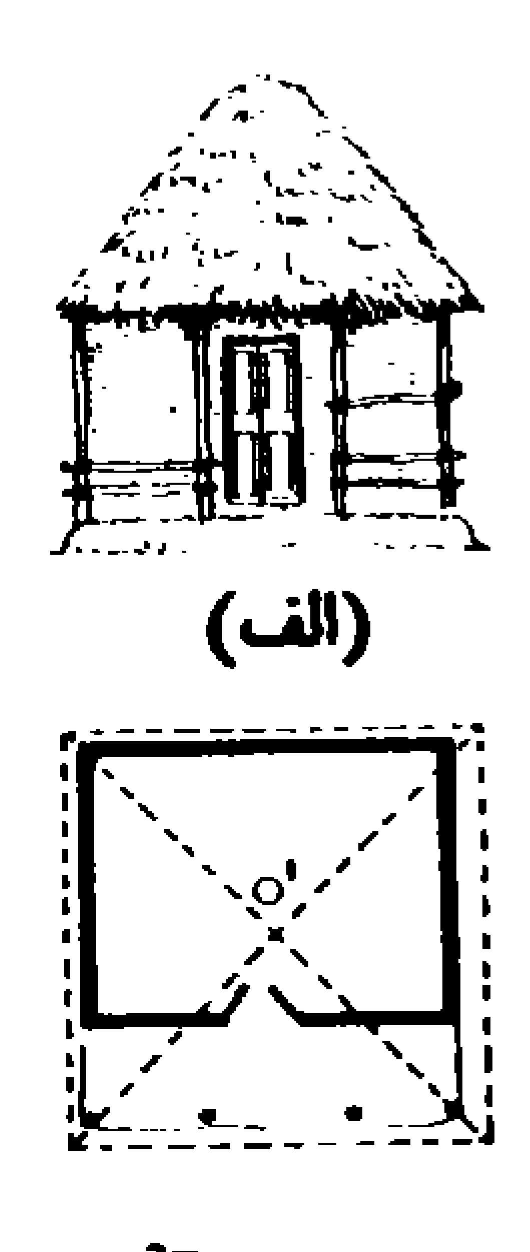
شکل ۱۳. توزیع اتاقها

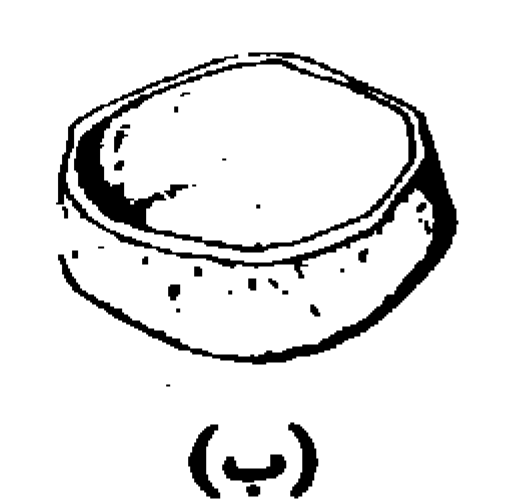
ذخیره کرد؛ دوم اینکه دانه‌های برنج دودی پس از پخت درشتتر می‌شوند و کمتر حالت چسبندگی پیدا می‌کنند و عطر خاصی می‌گیرند . . . دو شیوهٔ سنتی برای خشک کردن برنج در این استان به کار می‌رود که هر یک از آنها تجهیزات و وسایل خاصی در خانه لازم دارد[۵۰].

شیوهٔ اول این است که خوشه‌های برنج (درز برنج) را قبل از کوبیدن در محلی گرم آویزان می‌کنند که عموماً اتاق اصلی خانه است و، در این صورت، این اتاق را دود اتاق، آتش اتاق یا فل اتاق می‌نامند؛ یا اینکه درز را روی تیرها یا خرکهایی قرار می‌دهند که قسمتهای مختلف بام را به یکدیگر متصل می‌کنند (این شیوه در دلتای سفیدرود غالب است)؛ یا اینکه درز را به صورت افقی روی سبدهایی قرار می‌دهند که اندود شده و بین کف و سقف آویزان می‌کنند (این شیوه غالباً در شمال استان به کار می‌رود). در این حالت اخیر، فقط سر خوشه‌های برنج از لبهٔ سبدها آویزان می‌شوند و مستقیماً در معرض دود قرار می‌گیرند. به اجاق روی کف اتاق مرتباً سوخت اضافه می‌کنند. این سوخت مخلوطی از چوب و غلاف دانه‌های برنج است

که مخلوطی بسیار دود زاست. عمل سوخت باید بکندی و به صورتی منظم انجام گیرد. خشک کردن ده خروار (هرتن حدود ۳ خروار) برنج بین هفت تا پانزده روز طول می‌کشد. اگر خشک کردن برنج با شتاب صورت گیرد ممکن است به خرد شدن دانه‌ها به هنگام جدا کردن آنها از پوسته بینجامد . . . و یا خانه طعمهٔ حریق شود. برای پیشگیری از این خطرات، درز را به بالاترین نقطهٔ ممکن آویزان می‌کنند (در مواقعی که خوشه‌ها مستقیماً در معرض آتش قرار می‌گیرند، خطر آتش‌سوزی

بَـج‌خانه (خانهٔ برنج،محل ذخیرهٔ جو و برنج) بنای مستقلی (الف) که در آن روی تیرهایی افقی و کالبی (تشت‌مانندی از گل و تپالهٔ گاو ـ شکل ب)های حاوی جو قرار می‌دهند. جو در معرض دود اجاق (1)،که سوخت آن هیزم و غلاف برنج (فل) است،قرار می‌گیرد و خشک می‌شود.





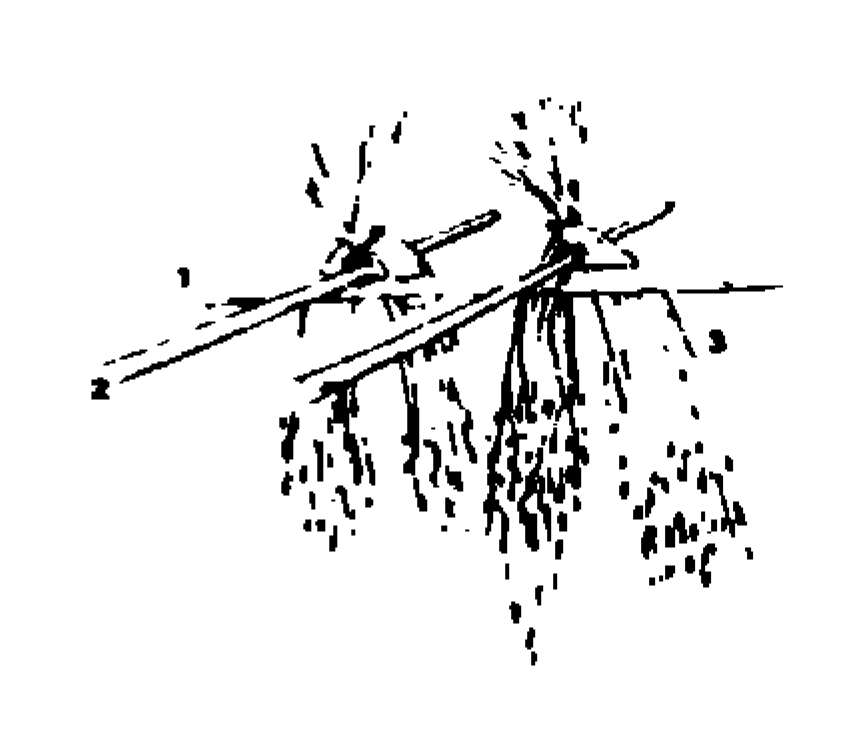
شیوهٔ فنی دیگری برای خشک کردن برنج:

ج) خوشه‌های برنج را در بالای اجاق یکی از اتاقهای خانه آویزان می‌کنند

۱. خارک (خرک)

۲. خارک‌چو (چوب خرک)

۳. درز (ساقهٔ خوشهٔ داربرنج)



شکل ۱۴. تأسیسات برنج خشک‌کنی

بیشتر می‌شود). به همین سبب است که سقف «دوذ اتاق‌های» ناحیهٔ دلتا به بام خانه می‌رسد، در حالی که ارتفاع سقف اتاقهای دیگر خانه فقط به اندازهٔ ارتفاع یک طبقه از خانه است.

شیوهٔ دوم خشک کردن جو، که در سراسر نواحی دور از ساحل جلگه به کار می‌رود، این است که جو را روی سبدهایی اندود شده پهن می‌کنند و یا درون ظرفهایی می‌گذارند (جعبه‌های چوبی یا ظرفهایی که از گل تپالهٔ گاو درست می‌کنند و «کالبی»نام دارد)و این ظرفها را روی سبد یا طَبَقْ قرار می‌دهند. نوع و مدت زمان دود کردن آتش، چه قبل و چه بعد از برنجکوبی،یکسان است.

روشن است که این اعمال چه اثراتی در فصل پاییز روی زندگی خانوادگی می‌گذارد. هوای خفه‌کنندهٔ دود اتاق ساکنان خانه را مجبور می‌کند که به اتاق دیگری یا به زیر ایوان پناه ببرند. خاصیت دودزایی غلاف برنج به هنگام سوختن چندان زیاد است که سابقاً برای مجازات بزهکاران مورد استفاده قرار می‌گرفت. رابینو[1] و لافون[2] در اوایل قرن بیستم در این باره چنین نوشته‌اند: «یکی از کاربردهای عجیب و تا حدی وحشیانهٔ غلاف برنج این است که هر گاه فرد روستایی خطایی مرتکب می‌شود، گاهی بلوکباشیِ محل او را نیمساعت، یکساعت یا حتی دو ساعت (برحسب اینکه جرم تا چه حد سنگین باشد) در اتاقی زندانی می‌کند که قبلاً در آنجا با غلافهای برنج آتشی افروخته‌اند. این نوع مجازات را فل دود (دود پوستهٔ برنج) می‌نامند[51].

این تجهیزات برنج خشک‌کنی ممکن است جدا از محل مسکونی و به صورت یک ساختمان مستقل (به نام «بَج خانه» ـ خانهٔ برنج ـ یا گرمخانه) ساخته شود. این گونه تجهیزات در مرطوبترین منطقهٔ دلتا، که در آنجا خوشه‌های برنج را در زیر بام آویزان می‌کنند، بندرت دیده می‌شود. چون به طرف مغرب رفته به شهرستان

1 - Rabino 2 - lafont

رشت برسیم، فقط کشاورزان ثروتمند هستند که اتاقی جدا از محل مسکونی خود برای خشک کردن برنج دارند. برعکس، در جلگهٔ دور از ساحل و در مازندران غربی، بج‌خانه را در اغلب موارد در محوطهٔ خانه می‌سازند. «بج‌خانه» یکی از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد برای هر ساختمان معینی، بر حسب شرایط، ارزشها و معانی گوناگونی قایل می‌شوند. در محلی، «بج‌خانه» ممکن است بر وجود ثروت و موفقیت اجتماعی دارنده دلالت کند و در محلی دیگر فاقد ارزش امتیازبخش باشد.

همچنانکه ضرورتهای تولیدی موجب می‌شود که تعدادی از اتاقها کاربردهایی خاص (دایمی یا موقت) داشته باشند، همزیستی چندین نسل مسکونی نیز ممکن است به تفکیک فضای خانگی منجر گردد. موقعیت دو خانواده که نسبتی با هم دارند و زیر یک سقف زندگی می‌کنند روشنترین نمونه است، به این معنا که خانوادهٔ جوانتر در طبقهٔ بالا (تلار و تلار اتاق و یا ایوان کمربندی خانه) و خانوادهٔ مسنتر در طبقه پایین ساکن می‌شود. لذا، جابجاییهای فصلی از پایین به بالای خانه محدود می‌شود و از این‌رو کاربرد هر یک از طبقات خانه جنبهٔ خصوصی پیدا می‌کند. همین اصل تقسیم فضای خانه بین نسلها ممکن است در مورد یک خانوادهٔ واحد نیز اعمال شود: گاهی اتفاق می‌افتد که پسران پس از دورهٔ بلوغ در تلار اتاق می‌خوابند (حتی در زمستان)، در حالی که پدر و مادر و دختران و پسران جوان شب را در اتاق پایین می‌گذرانند. حق داشتن فضایی خصوصی یکی از نشانه‌هایی است که بر استقلال نسبی افراد دلالت می‌کند و این حق را جامعه به گروه نوجوانان تفویض می‌کند.

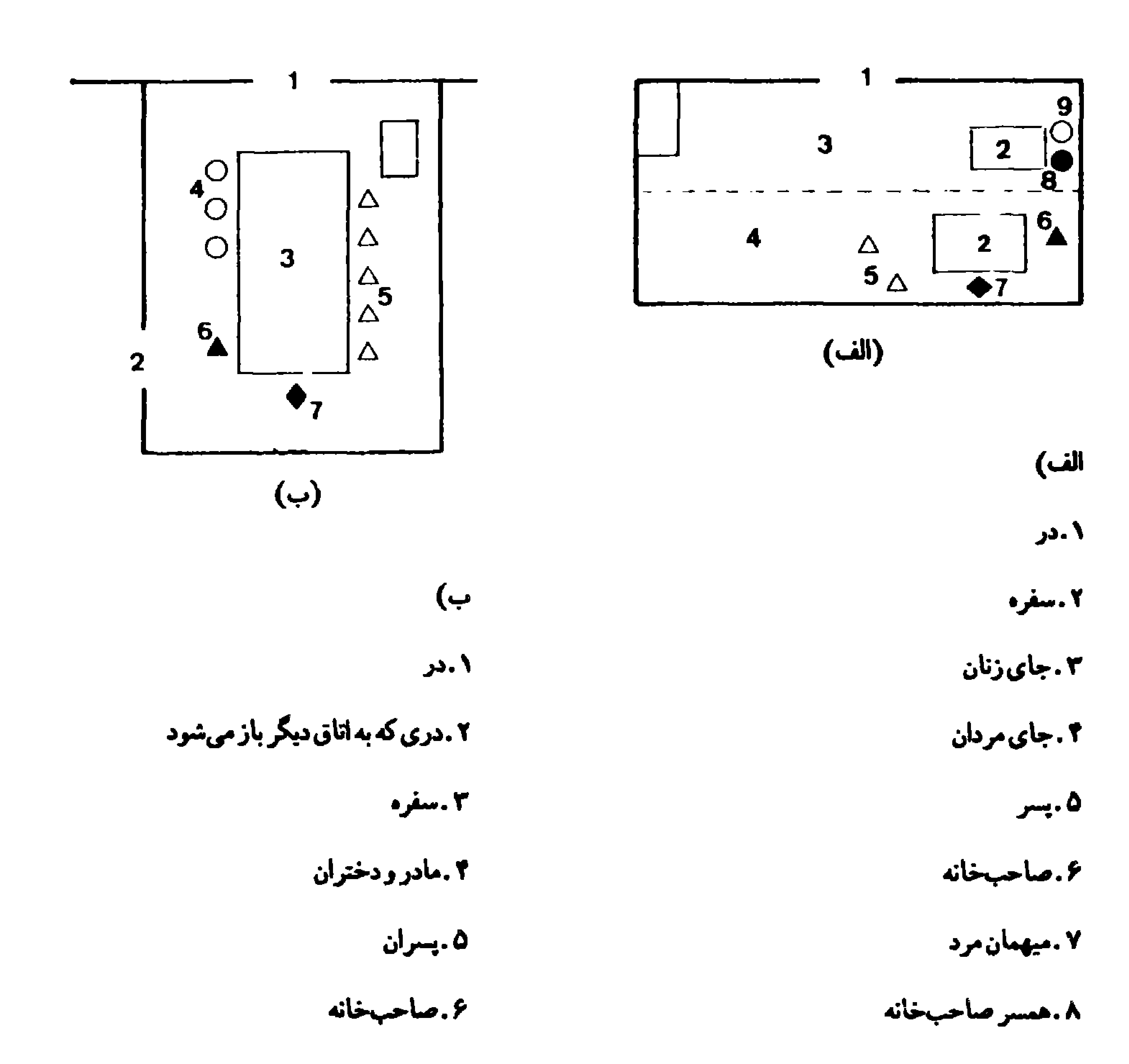
این استفاده‌های گوناگون از فضای خانگی، به این صورت که برحسب ضرورت هر اتاقی را بتوان به کاربرد تازه‌ای اختصاص داد، ممتنع و تصورناپذیر می‌بود اگر تجهیزاتی خاص و اثاثه‌ای ثابت وجود می‌داشت که یک بار برای همیشه نقشهایی کاملاً مشخص و تثبیت شده به اتاقها می‌داد، حال آنکه ابداً چنین چیزی در

خانه‌های گیلان مشاهده نمی‌شود: یگانه تجهیزات داخلی خانه عبارتند از طاقچه‌هایی که در دیوارها تعبیه می‌شوند و روی آنها چراغها و مواد خوراکی یا عکسهایی قرار می‌دهند که خاطرهٔ زیارتی را گرامی می‌دارد. در اتاق پایین و احیاناً در اتاقهای دیگری که در طی زمستان مورد استفاده قرار می‌گیرند، اجاقی (کله، اجاق) می‌سازند که عبارت است از حفره‌ای استوانه‌ای شکل و کم عمق که بالاتر از سطح زمین قرار دارد و با دیواره‌ای پوشیده از کاهگل محصور می‌شود. روی اجاق هم دیگ می‌گذارند و هم خود وسیله‌ای است برای گرم کردن اتاق. در برخی از موارد، یک بخاری چوب‌سوز هم این وسایل ابتدایی را تکمیل می‌کند. صرفنظر از این چند وسیله، که جای ثابتی دارند، اثاث منزل، همه وسایل سبکی هستند که به آسانی از اتاقی به اتاق دیگر جابجا می‌شوند. هرچند خانهٔ گیلانی از نظر شکل‌بندی بیرونی آن ثابت است، اما از نظر ترکیب درونی انعطاف پذیری نقشی دارد و لذا با کاربردهای متعددی تطبیق پذیر است.

مذکر، مونث: حجابهای نامرئی

هرچند تمایزات بین نسلها و طبقات سنی ممکن است تخصیص اتاقها به کاربردهای خاصی را در پی داشته باشد، به خلاف عُرف و معمول، فضایی وجود ندارد که منحصراً به مردان یا به زنان اختصاص یافته باشد. همچنانکه گفتیم، این عدم افتراق اتاقهای خانه برحسب جنس یکی از مشخصات برجستهٔ آداب زندگی در گیلان است. در ایران مرکزی، زنان به مقتضای حفظ ناموس در اتاقی دور از انظار به نام اندرون محصورند. برعکس، در جامعهٔ کرانهٔ خزر، زنان و مردان مشترکاً در فضاهای واحد رفت و آمد می‌کنند و میهمانان را بدون اکراه مخاطب قرار می‌دهند (حتی اگر میهمان از افراد نزدیک خانواده نباشد) و اینها همه رفتارهایی است که باعث شده است که آنان بعبث به عنوان زنانی سبک شهرت یابند. اما آیا می‌توان

گفت که هیچ گونه تقسیم‌بندی در فضای خانه برحسب جنس وجود ندارد؟ در زندگی روزمره، حدود و مرزهایی نامرئی زنان را از مردان جدا می‌کند، در عین حال که همه در یک اتاق جمع می‌شوند.در زیر، نمونه‌ای می‌آوریم:



الف)

۱. در

۲. سفره

۳. جای زنان

۴. جای مردان

۵. پسر

۶. صاحب‌خانه

۷. میهمان مرد

۸. همسر صاحب‌خانه

۹. دختر

ب)

۱. در

۲. دری که به اتاق دیگر باز می‌شود

۳. سفره

۴. مادر و دختران

۵. پسران

۶. صاحب‌خانه

۷. میهمان مرد

شکل ۱۵ . جای اهل منزل و میهمانان در فضای اتاق (دو نمونه)

ساعت شش بعد از ظهر یک روز زمستانی است. مرد در اتاق پایین را، که همسرش در آنجا مشغول تهیهٔ شام است، باز می‌کند. بچه‌ها بشتاب پاهای خود را جمع و جوانها یواشکی سیگارشان را خاموش می‌کنند. سکوت حکمفرما می‌شود. پدر بلافاصله به ته اتاق می‌رود و می‌نشیند و به دیوار تکیه می‌دهد. بچه‌های کوچکتر به فضای مادری پناه می‌برند، در حالی که جوانها مؤدبانه از پدرشان فاصله می‌گیرند و هرگز به دیوار تکیه نمی‌دهند. فقط میهمان است (اگر میهمانی در آنجا حضور داشته باشد) که می‌تواند از همان امتیازهایی برخوردار شود که بزرگتر خانه. پس از اندک زمانی که با تشریفات و تعارفات می‌گذرد، جوّ راحت‌تری برقرار می‌شود ولی تا پایان این نشست هیچکس حق عبور از حدود نامریی که فضای مردان را از فضای زنان و بچه‌های کوچکتر جدا می‌کند، ندارد. گاهی سفره‌ای جداگانه برای هر یک از دسته‌های میهمانان پهن می‌کنند. در اغلب موارد، زنان و مردان بر سر یک سفره غذا را صرف می‌کنند؛ ولی، با این حال، جایی را که برای آنان در نظر گرفته شده است ترک نمی‌کنند. اگر اتفاقی دور از انتظار رخ دهد و عبور از این «مرز» ضرورت پیدا کند، یکی از پسران جوان ـ که هم پدرْ سری است و هم مادرْ سری نقش میانجی بین این دو را ایفا می‌کند.

به طوری که ملاحظه می‌شود، عدمِ تمایز اتاقها برحسب جنس به مثابهٔ تداخل فضاهای مختص مردان و زنان نیست. هنگام دیدار خویشاوندان، مردان غالباً ته ایوان وزنان در مدخل ایوان می‌نشینند و دو جمع کوچک را تشکیل می‌دهند.

ابعاد نمادی مسکن

در پایان این بخش،مناسباتی را در مدّ نظر قرار می‌دهیم که این مردمان را از سویی به خانه و از سویی دیگر به جهان گسترده‌تر باورها و نمودهای ذهنی پیوند می‌دهد. حوزهٔ نمادها را می‌توان از دو طریق بررسی کرد: راه اول عبارت است از تهیهٔ

فهرست مراسمی که به منظور حفظ خانه برگزار می‌شود و همچنین سیاههٔ معانی و صفاتی که افراد صریحاً به اشیا، صداها، اشباح و دیگر چیزهای دنیای خانگی نسبت می‌دهند؛ راه دوم مشخص ساختن الگوها و ارزشهایی است که بر اساس آنها فضای ساخته شده سازمان می‌یابد و غالباً خود اهالی از آن آگاهی مبهمی دارند. بدین سان، یک نظام نمادی «باز» که «آشکارا» خودنمایی می‌کند در تقابل با یک نظام نمادی «پوشیده» قرار می‌گیرد که رمز آن را باید دریافت. سهمی که هر یک از این دو شیوهٔ بیان نمادی ـ که البته نافی یکدیگر هم نیستند ـ دارد بر حسب فرهنگها محسوساً فرق می‌کند. در پاره‌ای از فرهنگها (از جمله بسیاری از فرهنگهای افریقایی) نمادهای بیشماری از طریق باز نمودهای مادی یا از طریق مراسمی ظاهر می‌شوند. برخی دیگر از فرهنگها، برعکس، ارزشهای خود را بیشتر به صورت تلویحی و ضمنی در قالب اشکالی بیان می‌کنند که به معانی آنها از راه رمزگشایی باید دست یافت. اما در گیلان حال بر چه منوال است؟ آنچه مسلم است اینکه گیلانیها مثل «بامبارا»ها نیستند. هر چند که مراسم حرز و حفاظت و اشیای نمادی برای دفع چشم‌زخم در خانه‌های گیلان نیز مشاهده می‌شود، اما چه بسا اینها برای فهم ارزشهای متعلق به مسکن کمتر از بررسی الگوهایی صوری و مفهومی اهمیت داشته باشند که پیکرهٔ اصلی آن ارزشها را تشکیل می‌دهند.

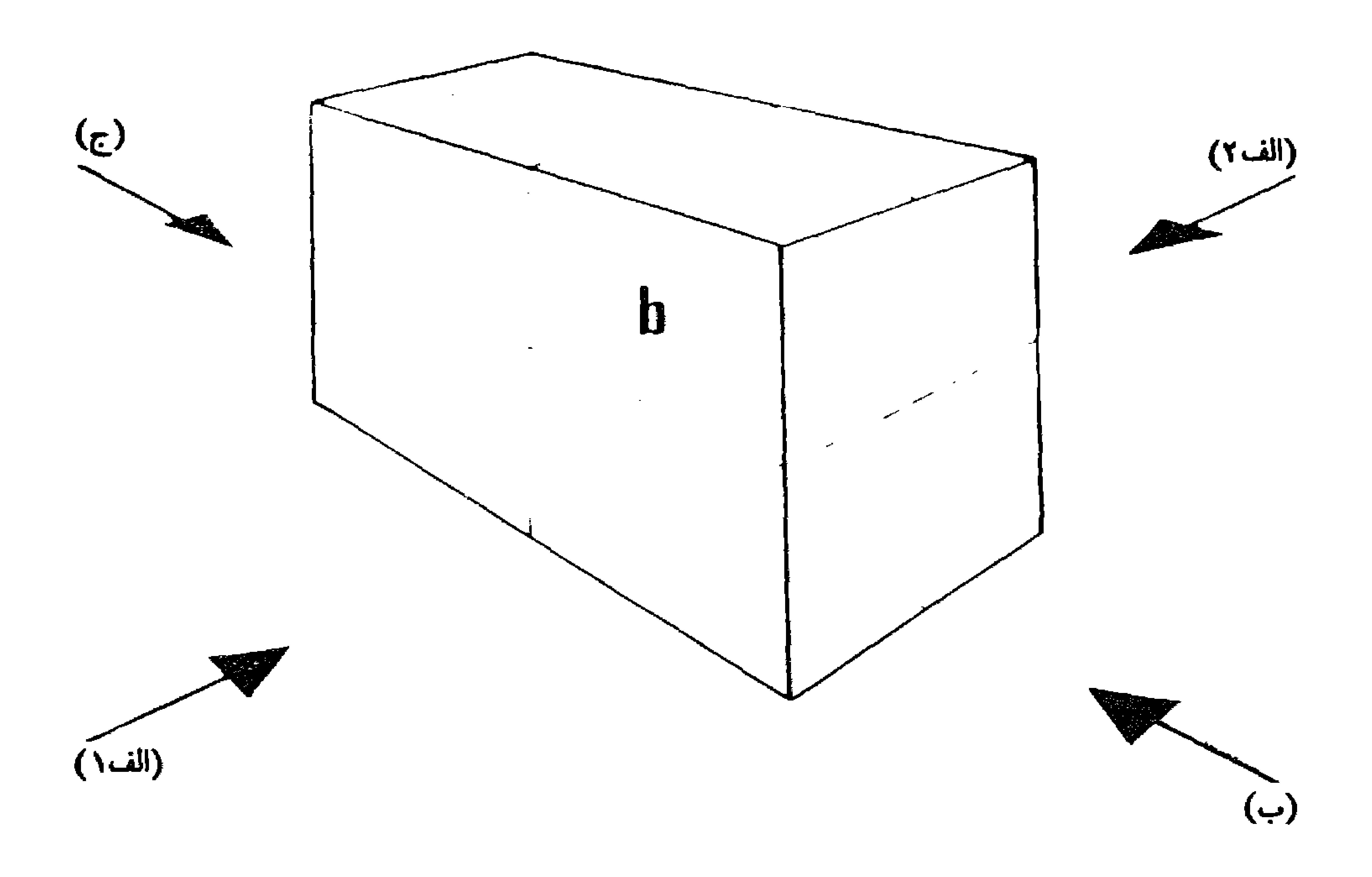
مجموعه‌ای از مراسم و اعمال برای حفظ مسکن از ارواح خبیثه و چشم‌زخم (چشم‌بد) و جن‌وپری برگزار می‌شود. در آغاز کار ساختمانی، به طور سنتی حیوانی را قربانی می‌کنند و با دعاهایی که بر زبان می‌آورند مدد خداوندی را می‌طلبند. منظور از این ادعیه و اعمال تقدیس فضای مسکونی است. گفتیم که خانه را غالباً بر روی چند ردیف ستون از ساقه‌های درخت آزاد (نارون سیبری) بنا می‌کنند: گیلانیها برای این درخت ارزشی حفاظت کننده قایل‌اند. روی خانه (و همچنین گاهی روی خزانهٔ برنج) یک «پشتِ گمج» می‌گذارند که نمادی مادینه و ضامن

سعادت و نیکبختی است. اهالی برای دو نوع جانور اهمیت ویژه‌ای قایل‌اند و در میان آنان چنین مشهور است که این دو جانور خوشبختی می‌آورند: یکی مار طوقی (شاه‌مار) (می‌گویند که خانهٔ بدون شاه‌مار خانه نمی‌شود) و دیگری کبوتر (گاهی کبوترخانی هم در محوطهٔ خانهٔ می‌سازند). اهالی چنین می‌گویند که برای دفع جنهایی که زیر خانه لانه می‌کنند باید قطعاتی از اشیای فلزی در حیاط منزل پخش کرد تا آنها را فراری دهد. در طی دور سالانه و دور عمر، چندین مراسم برگزار می‌شود که نقش آنها تضمین سعادت در خانه است: در اولین روز هر ماه، بر طبق سنت، شاخه‌ای از یک درخت بی‌خزان را به ستون ایوان یا به سردر منزل می‌بندند و این نشانهٔ سرنوشت و عاقبتی است که برای خانواده آرزو می‌کنند. غالباً از کسی که به اصطلاح «سبک پا»ست (یعنی قدمش خیر است) می‌خواهند که این مراسم را انجام دهد. در آخرین چهارشنبهٔ قبل از آغاز سال نو (چهارشنبه‌سوری، به گیلکی گول‌گوله چهارشنبه)، در بعضی از شهرستانهای استان اصرار دارند که فردی خوش‌قدم اولین کسی باشد که پا به منزل می‌گذارد و، بدین‌سان، در ظلّ حمایت او سال نو آغاز شود. نقش پاره‌ای از اعمال حفاظی که حول و حوش مراسم ازدواج انجام می‌گیرد تضمین سعادت خانه و اهل منزل است. هنگامی که عروس و داماد به خانهٔ تازه وارد می‌شوند، سه یا هفت بار چاه منزل را طواف می‌کنند و سکه‌هایی به درون آن می‌اندازند. غالباً درخت میوه‌ای را هم در آنجا می‌کارند که بعداً ثمرهٔ آن را با هم می‌چشند. به هنگام مراسم مذهبی ازدواج، سفره‌ای جلوی عروس پهن می‌کنند و روی آن تخم‌مرغ، عسل، شیرینی، شمع (نماد مردانگی)، آیینه (نماد آب و باروری)، قرآن، میله‌های بافتنی، برگهای سبز... می‌چینند. اینها همه اشیایی هستند که هر یک به نحوی بر آرزوی نیکبختی برای اهل منزل دلالت می‌کند.

ولی این نمادها، در عین حال که به واسطهٔ آنها شبکه‌ای از مناسبات (مثبت یا منفی) بین خانه، گیاهان، جانوران، اهل منزل و موجودات ماوراءطبیعی... برقرار



تمدن «بالا روندگان»... کودکی روی یکی از تیرهای زیر بام خانه سوار است



الف ۱) نما: فضای پاکیزه، محل فعالیتهای آبرومندانه که در معرض دید است

الف ۲) پشت‌خانه: فضای کارهایی که باید از انظار پنهان بماند

ب) فضای پذیرایی از میهمان

۱) فضای تابستانی، دنیای نوجوانان، اسرار و درد دلها

ج) فضای نیمه‌عمومی، دنیای سالخوردگان، فضای زمستانی، فضای روزمره

شکل ۱۶ . سازمان صوری و معنایی خانه



شکل ۱۷ . طرحی اجمالی از تلمبار، رقم یک کارشناس ایتالیائی در حدود سال ۱۸۶۰

می‌شود، شکلهایی از سازماندهی فضای مسکونی نیز هستند و بازتاب سلسله مراتب ارزشهایی به شمار می‌آیند که به محل سکونت منسوب‌اند.

همچنانکه اشاره کردیم، خانهٔ گیلانی بر طبق انگاره‌ای صعودی سازمان می‌یابد. برای فضای فوقانی، به قیاس با اعضای شریف آدمی، ارزش والایی قایل‌اند. پی در حکم پای خانه و بام در حکم سر آن و پایه‌های عمودیِ نگهدارندهٔ آن در حکم شانه (کولک)های آن است. اینچنین قیاسی بین خانه و پیکر آدمی قیاسی است آشنا و متعارف: خلق اصطلاحات فنی به قیاس اجزای بدن آدمی امری است رایج و متداول. با این حال، این قیاس مؤید سلسله مراتب در نحوهٔ ادراک و استنباط گیلانیهاست. اگر قواعد ترتیب صوری اجزای نمای بیرونی خانه، نحوهٔ توزیع و کاربردهای خاص اتاقها بر حسب فصلهای سال و دور سالانه و نیز ارزشهایی را که به هر قسمت از محل سکونت نسبت می‌دهند با هم مقایسه کنیم، پی خواهیم برد که سازمان‌بندی نمادی مجموعهٔ ساختمانها بر اساس سه محور استوار است که هر یک نهایتاً بر ارزشهایی متقابل دلالت می‌کند. هر چه که در بالاست نشانهٔ فصل گرما و دورهٔ جوانی و اسرار و روابط نزدیک و عاشقانه و همرازی اعضای طبقهٔ واحد سنی است؛ و هر چه در پایین است نشانهٔ فصل بیکاری و کهولت و محیط نیمه‌عمومی است که چیز مهمی برای کتمان و پنهانکاری ندارد. قسمت سمت راست خانه در طبقهٔ همکف به آشپزی در فصل زمستان اختصاص دارد و محل اجتماع افراد خانواده است و با قسمت سمت چپ خانه، که فضای پذیرایی از مردان در ته ایوان و یا روی تلار است، در تقابل قرار می‌گیرد. همچنین، قسمت جلوی خانه با قسمت پشت خانه در تقابل است، مثل پاکیزگی در مقابل کثافت و صور شریف تولید و مصرف در مقابل تخلیهٔ آشغال، و جلوه‌فروشی در مقابل کتمان. بدین سان، خانهٔ گیلانی، به واسطهٔ شکل‌بندیش، خلاصه و چکیده‌ای از دور فصلها و دور عمر است: انگارهٔ صعودی خانه که نسلهای جوان را

از پایین به بالای خانه منتقل می‌سازد، در فصل بیکاری معکوس می‌گردد. ۞. به طوری که ملاحظه می‌شود، اشکال معماری فقط پاسخهایی به قیود محیط و یا شواهدی دال بر سطح معینی از پیشرفت فنون نیستند، بلکه این اشکال بر طبق اسلوبهایی سبکی و مفهومی سازمان می‌یابند که به کیفیتی انفکاک‌ناپذیر در هم آمیخته‌اند و از خلال آن می‌توان به عمیقترین جنبه‌های تجربهٔ قومی، یعنی به جهان‌بینی قوم راه یافت.

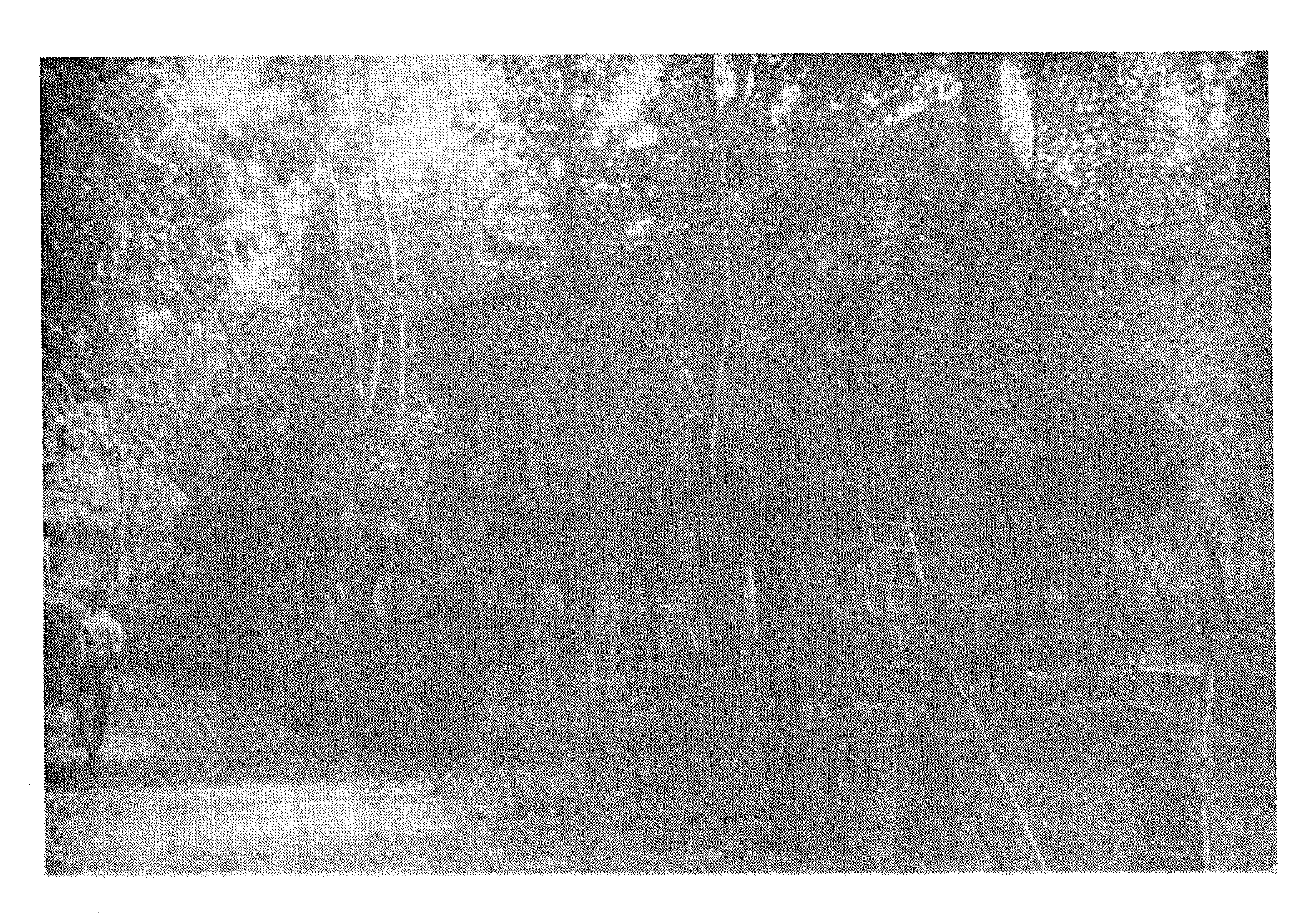
ساختمانهای فرعی: نقشها و نشانه‌ها

دو نوع از بناهای بهره‌برداری در خور توجه خاص است،از این رو که مظهر دو فعالیت عمدهٔ تولیدی در جلگهٔ گیلان به شمار می‌روند: یکی تلمبار و دیگری خزانهٔ برنج. تلمبار مدتها (و دست‌کم تا پایان قرن نوزدهم، یعنی زمانی که ابریشم مهمترین محصول گیلان به شمار می‌آمده است) بنای نشان‌دهندهٔ هویت منطقه بوده است. بندرت اتفاق افتاده است که سیاحی در قرن گذشته از آنجا عبور کرده باشد و شرحی در بارهٔ تلمبار ننوشته و حتی شکل آن را ترسیم نکرده باشد. خزانهٔ برنج هم، بر حسب محل و حتی هر محوطه در داخل حوزهٔ بهره‌برداری واحد، اشکال بس گوناگونی دارد. شکل‌بندی خزانهٔ برنج هم نشان‌دهندهٔ سبک محلی است و هم نمودار موقعیت اجتماعی ـ اقتصادی صاحب آن.

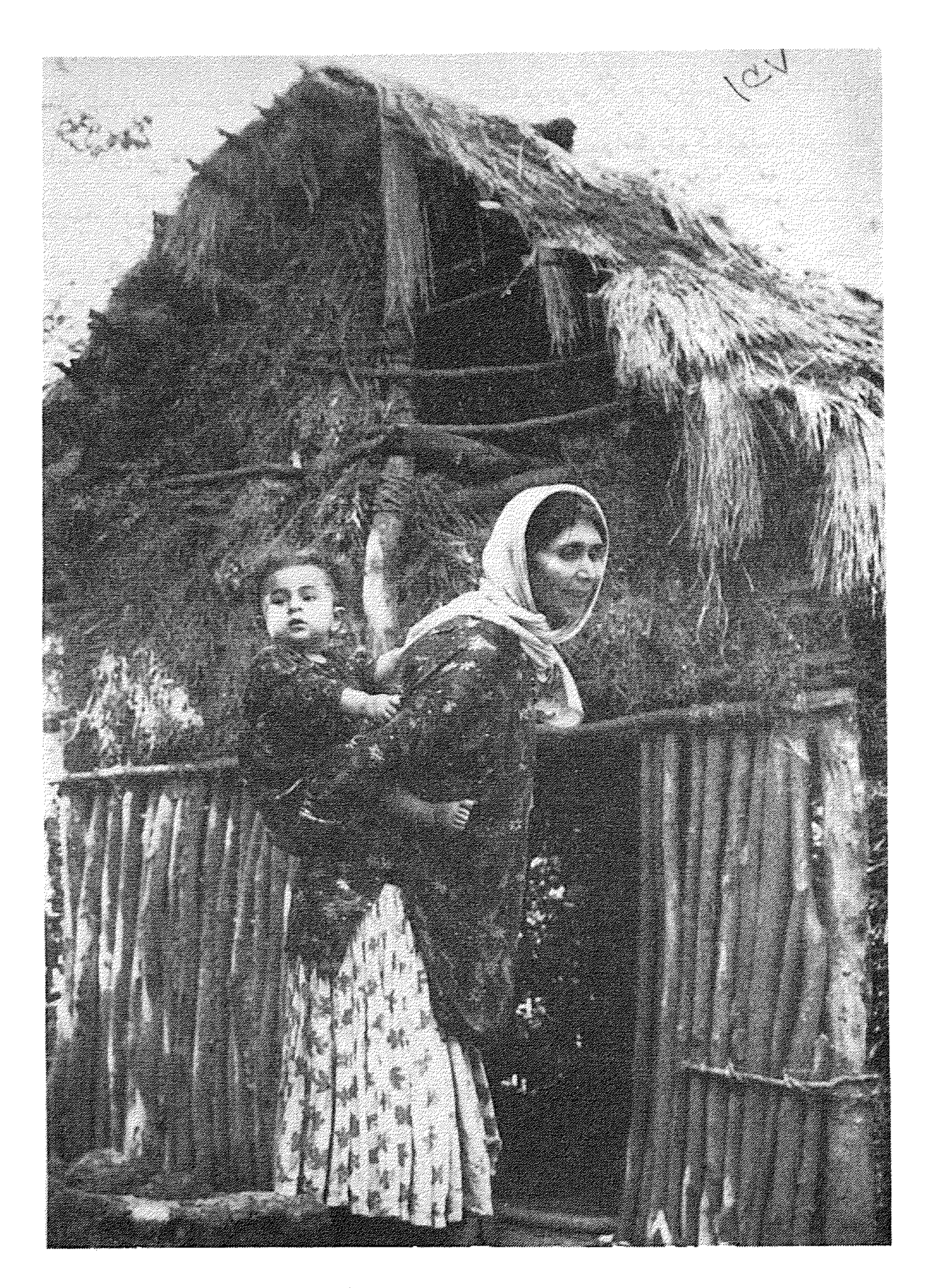
همچنانکه اشاره رفت، تلمبار بنایی است مستقل و از نظر ساختمانی سبک با اسکلتی از ستونهای چوبی قائم که روی آن، سرچوبها قرار می‌گیرند. بام تلمبار بسیار پست است و از پوشال برنج یا گالی پوشانده می‌شود. همچنین جدارهای تلمبار را با قشر ضخیمی از شاخه‌های شمشاد یا نی و یا پوشال برنج می‌پوشانند که گرداگرد ساختمان حائلِ به تمام معنایی پدید می‌آورند. تلمبار فقط یک دریچه در نمای بنا دارد که از طریق نردبان به داخل آن وارد می‌شوند. این دریچه را با پارچه می‌پوشانند. نقش همهٔ این تجهیزات آن است که داخل تلمبار تاریک و دمای هوای

آن نیز، که نسبتاً بالاست (حدود ۲۵ درجه سانتیگراد)، ثابت بماند. درون این بنا دو ردیف تیر افقی نصب می‌کنند: ردیف بالا یا پل (پورد) در واقع کف مشبکی است که نوغان‌دار (نوغانی) با گامهای آهسته روی آن حرکت می‌کند و به کرمها خوراک می‌دهد. این تیرها روی بستر تلمبار (کت) سوار می‌شوند. این بستر را از یک ردیف چوب به نحوی ساده می‌سازند و روی آن را با پوشال برنج می‌پوشانند و در ۵۰ سانتیمتری زیر پل قرار می‌دهند. روی این بستر است که، در طی ماه مه و اوایل ماه ژوئن (اردیبهشت و خرداد)، نوغان‌دار کرمهای ابریشم را پرورش می‌دهد، یعنی مرتباً برای کرمها شاخه‌های درخت توت می‌آورد. به مرور زمان و به موازات رشد کرمها، مقدار خوراک را باید بیشتر کرد و وعده‌های روزانه را افزایش داد. همچنین شاخه‌های توت را باید مرتباً عوض کرد تا پرورش کرمها به نحوی پاکیزه انجام گیرد. تعویض شاخه‌ها (کونه) را از زیر آغاز می‌کنند؛ زیرا کرمها روی شاخه‌هایی جمع می‌شوند که بتازگی گذاشته شده‌اند. در پایان خواب پنجم، یعنی پس از دوران پرخوری، کرمها رفته‌رفته از خوردن خودداری می‌کنند. در این زمان است که نوغان‌دار بشتاب هر چه تمامتر ساقه‌های بید، شمشاد و سرخس (کرف) را در تلمبار قرار می‌دهد. کرمها روی این ساقه‌ها می‌خزند و تنیدن پیله را آغاز می‌کنند. کار پیله‌چینی (برداشت پیله‌ها از روی ساقه‌ها، جدا کردن آنها و بسته‌بندی) که اوج یک دورهٔ پرکار و پرشتاب است، در جوّی آکنده از شادی دسته‌جمعی جریان می‌یابد. خویشان و همسایگان در این کار شرکت می‌کنند. همسر نوغان‌دار خوراک مخصوصی به این مناسبت تدارک می‌بیند.

اندازهٔ تلمبار به خودی خود نشان می‌دهد که پرورش کرم ابریشم چه اهمیتی در توازن کلی واحد بهره‌برداری دارد و احیاناً ما را به میزان دارایی خانواده‌ای که در آن واحد ساکن است آگاه می‌سازد. معمولاً اهمیت تلمبار را به تعداد ردیف ستونهای عمودی (ستون، سکت) آن، که استخوان‌بندی بنا را تشکیل می‌دهد، می‌سنجند.



تلمبار بزرگ در اطراف آستانه



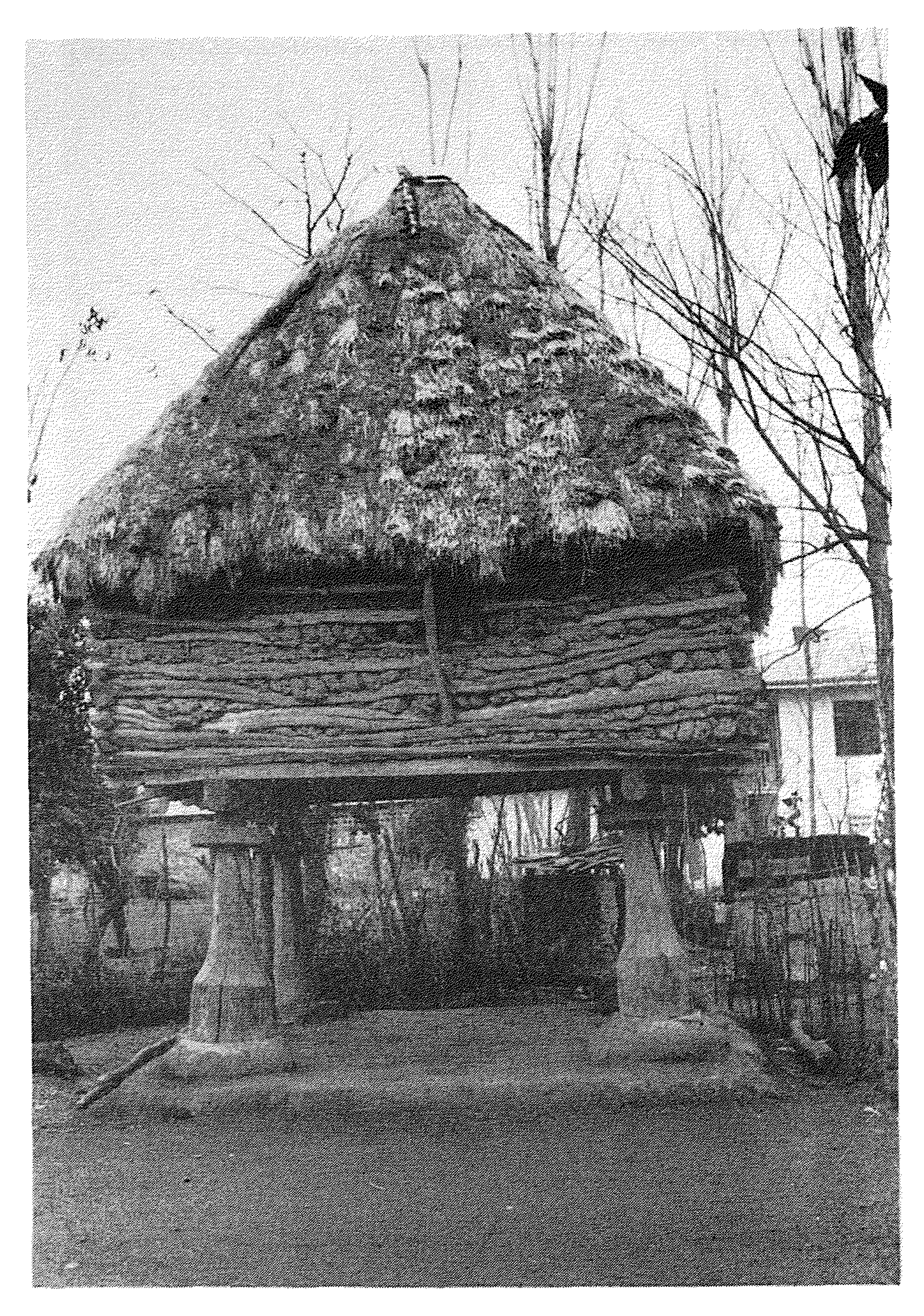
جلوی تلمبار (درهٔ تالش جنوبی)

مثلاً تلمبار سه ستونه (علامت یک واحد کوچک پرورش کرم ابریشم) را در تقابل با تلمباری می‌دانند که ده ردیف ستون دارد و نشانهٔ یک واحد بزرگ تولید ابریشم است. هرگاه پرورش کرم ابریشم فقط به منزلهٔ یک فعالیت کمکی محسوب شود، تلمبار هم بنای مستقلی نیست بلکه قسمتی از ساختمانی واحد شامل چندین بخش همجوار (طویله، اصطبل...) است که دیوارهایی کم‌ضخامت آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد.

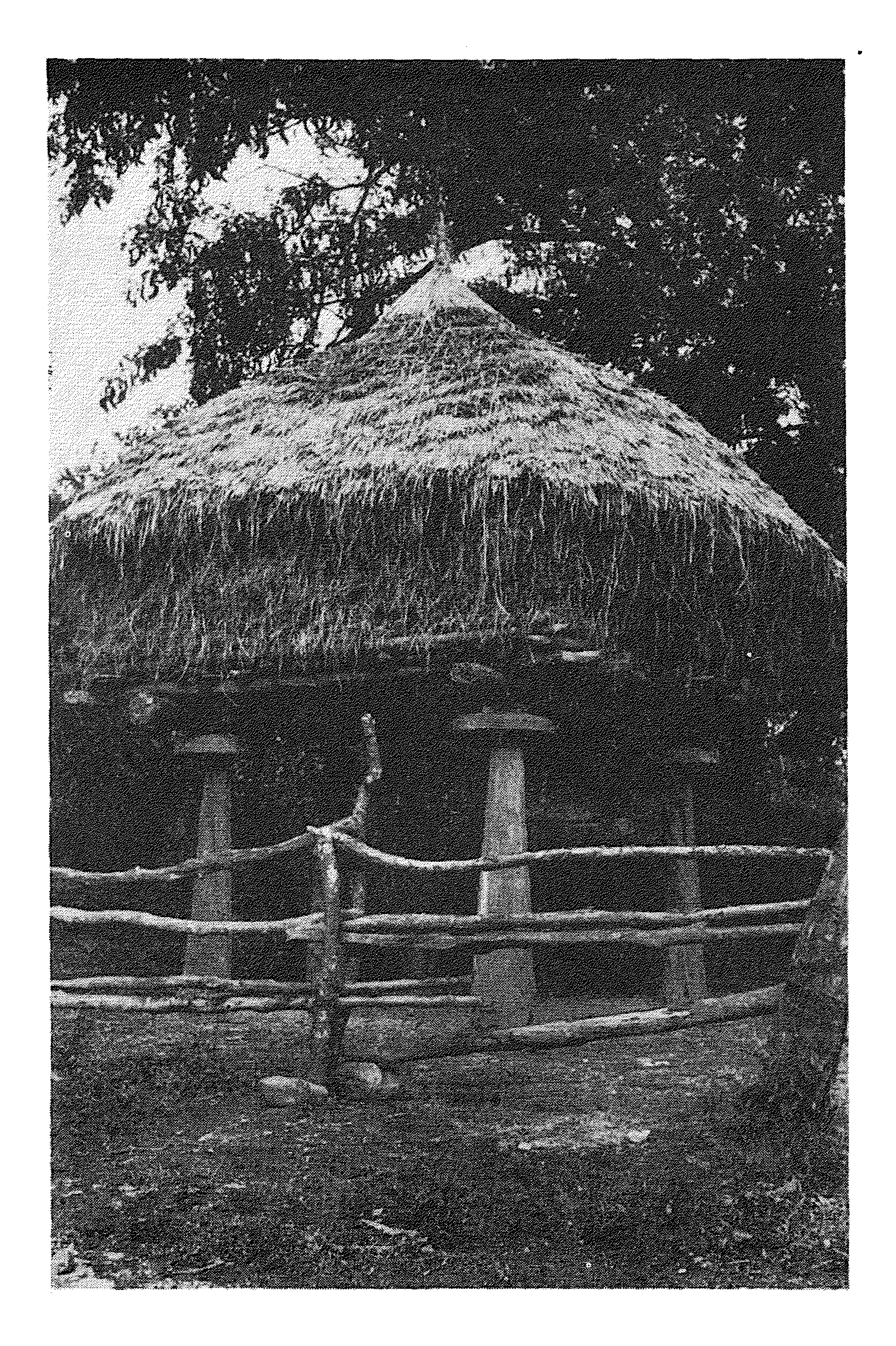
نحوهٔ پرورش کرم ابریشم در کرانه‌های جنوبی دریای خزر خود در خور شرح و توضیح است. پرورش کرم ابریشم فعالیتی است که به نرمش و چابکی جسمانی نیازمند است. فرد باید توانایی بالا رفتن از نردبان و خزیدن را داشته باشد تا بتواند به فضای مفید تلمبار که مرتفع است وارد شود. این کارها را مردان انجام می‌دهند، حال آنکه در بسیاری از مناطق آسیا، پرورش کرم ابریشم کار مادران است و به دست زنان با کمک فرزندان انجام می‌گیرد. آیا وضعیت در گیلان مؤید نحوهٔ بی‌نظیر تقسیم فعالیتها بین دو جنس در این تافتهٔ جدابافته نیست؟ شاید چنین باشد... اما فراموش نکنیم که پرورش کرم ابریشم تا پایان قرن اخیر، مهمترین فعالیت تولیدی در گیلان بوده است. از این رو، جای شگفتی نیست که این فعالیت کار مخصوص مردان بوده باشد و هنوز هم طبق سنت و عادت کار مردان است.

چند عامل زیست بومی، اقتصادی و سبکی می‌تواند تنّوع اشکال خزانه‌های درز برنج (ساقهٔ حامل دانه‌های جو) را در استان گیلان و حتی در داخل محلّی واحد توجیه کند. این بناها که نقششان به اندازهٔ شکلشان متنوع است چه وضعی دارند؟

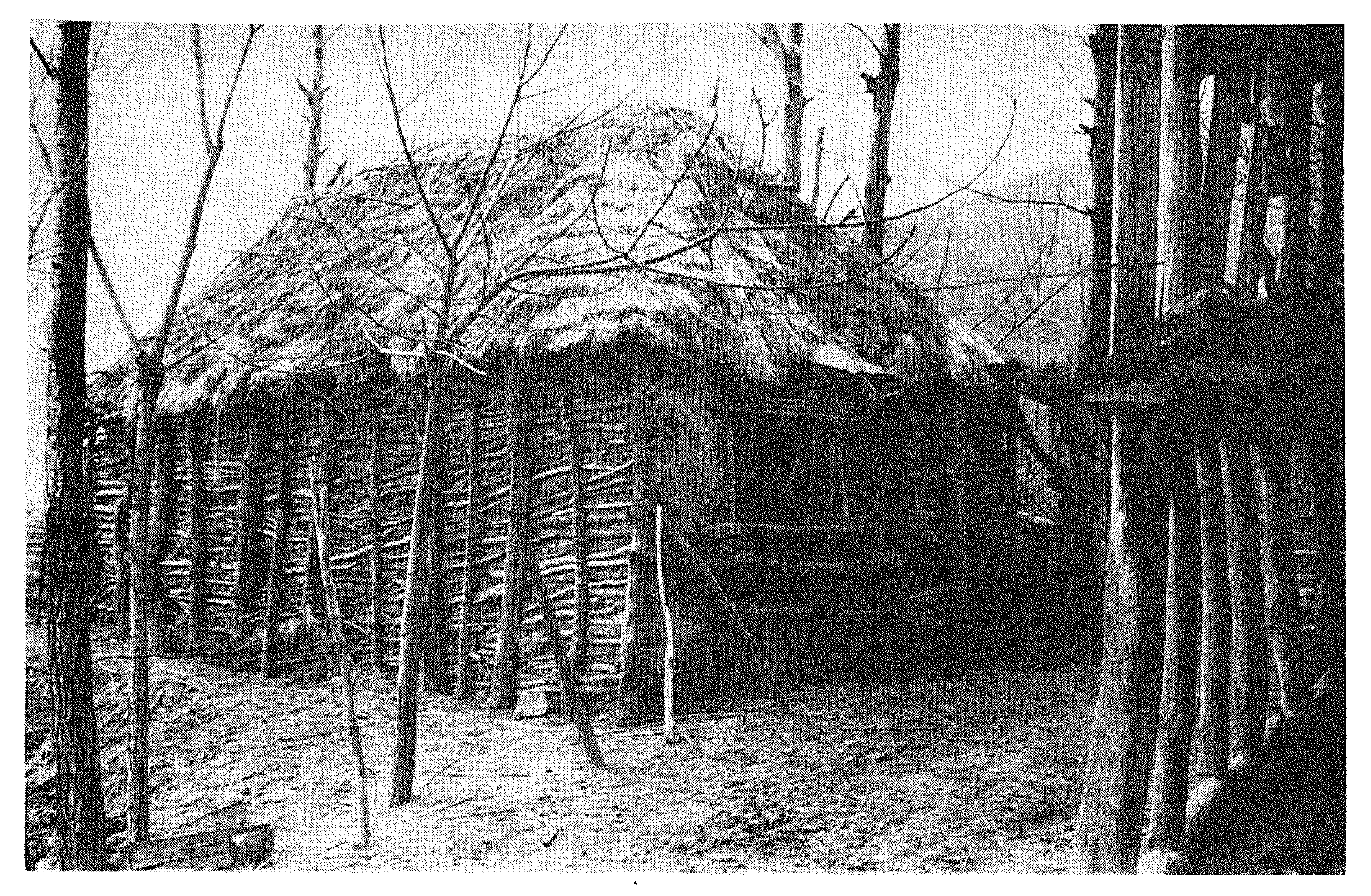
رایجترین شکل خزانهٔ درز برنج در شمال استان و در جلگهٔ مرکزی (مغرب سفیدرود) کشیده و خوابیده است (این نوع را کروج می‌گویند و در نقاطی که در آن پرورش کرم ابریشم معمول نیست یا چندان رواجی ندارد تلمبار می‌نامند). این نوع



کندوج (جلگهٔ شرقی گیلان)



کوتِه (مازندران غربی)



تلمبار (شهرستان رشت)



۱. کوله سَگت

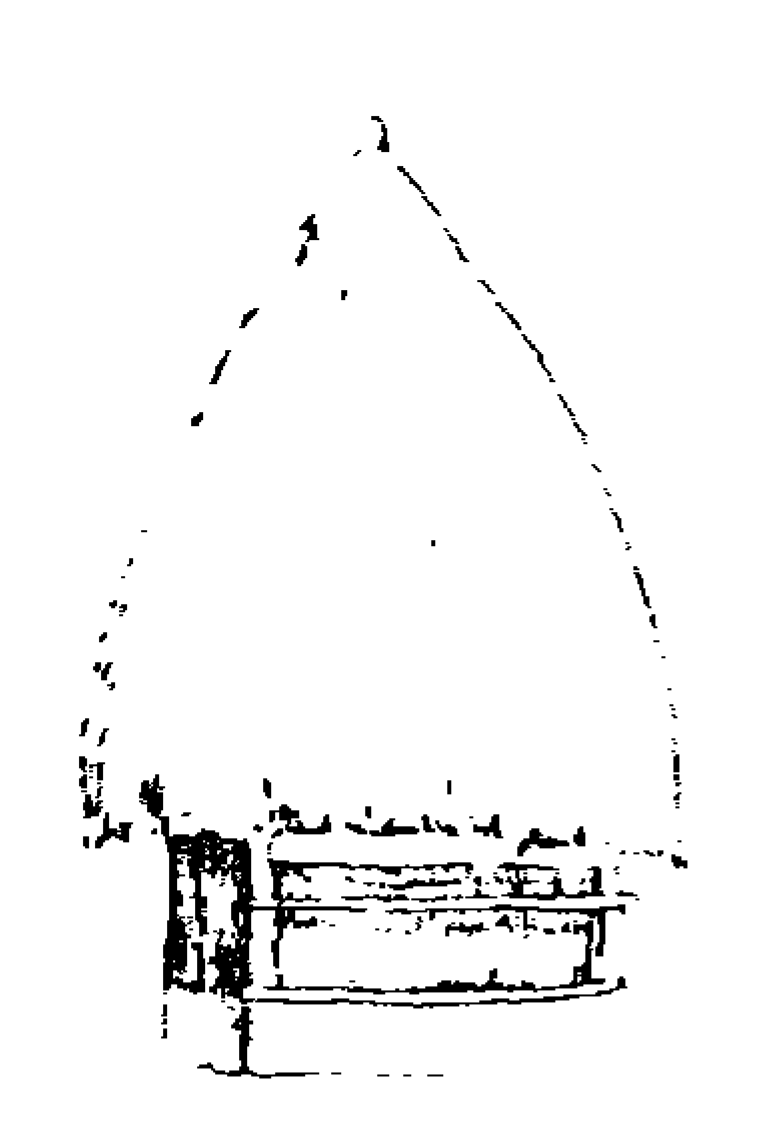


۲. سَرْسَگت

۳. اَجار، توفالکاری ثابت با شاخه که مانع ورودی است

۴. سَر (بام)

الف) خزانهٔ خوابیده، به شکل تلمبار (شهرستان رشت)



۱. خانه و چینه (کرسی سنگی و گلی)

۲. لنگ (پایه، ستون)

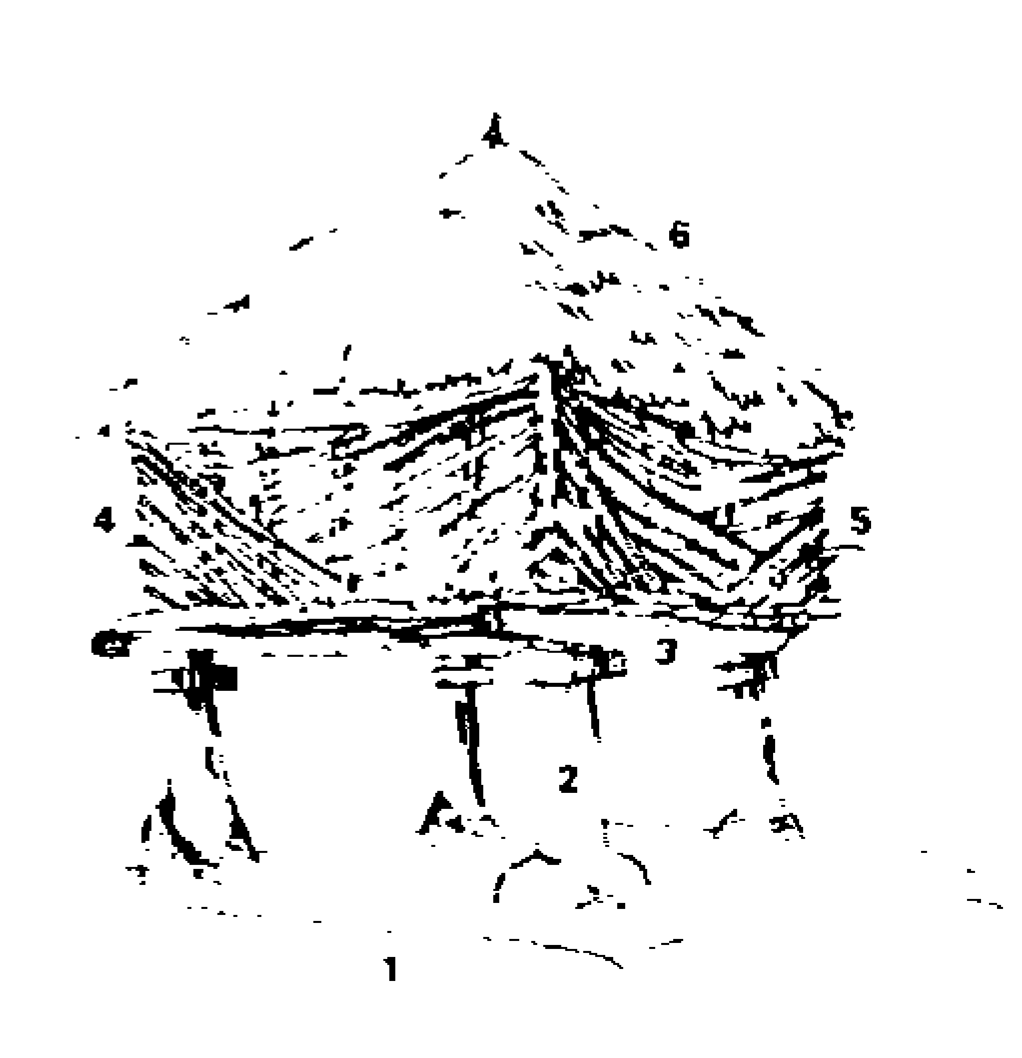
۳. کوله

۴. ستون

۵. زیگال

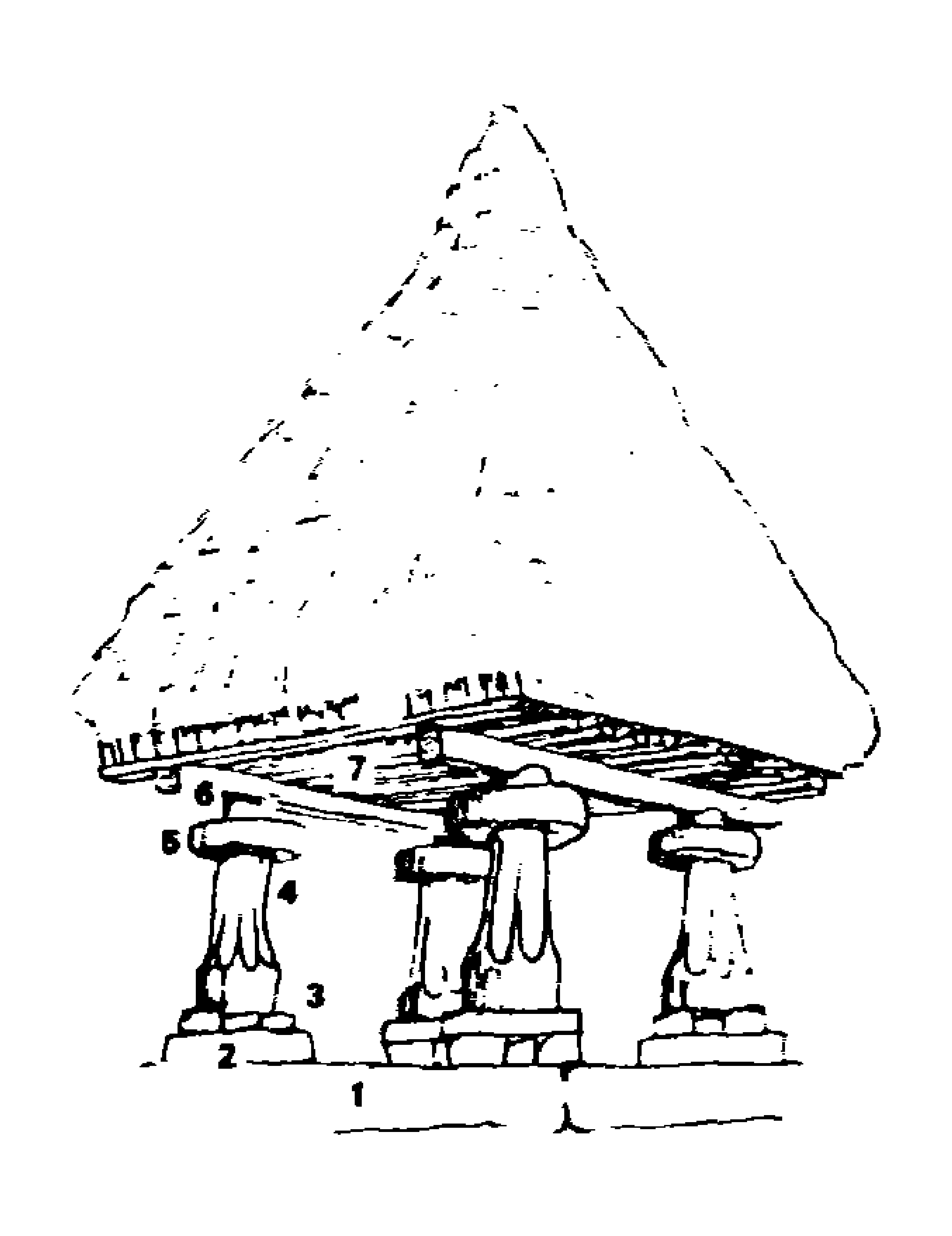
۶. سر (بام)

ب) خزانهٔ سوار بر ستون، کندوج، به شکل خانه (جلگهٔ شرقی)



ج) خزانهٔ سوار بر ستون، کوتی، به شکل خمپاره (منطقهٔ پره‌سر، جلگهٔ غربی)

شکل ۱۸. انواع خزانهٔ برنج



۱. خاک و چینه

۲. ریت

۳. تخته

۴. لیگه (ستون)

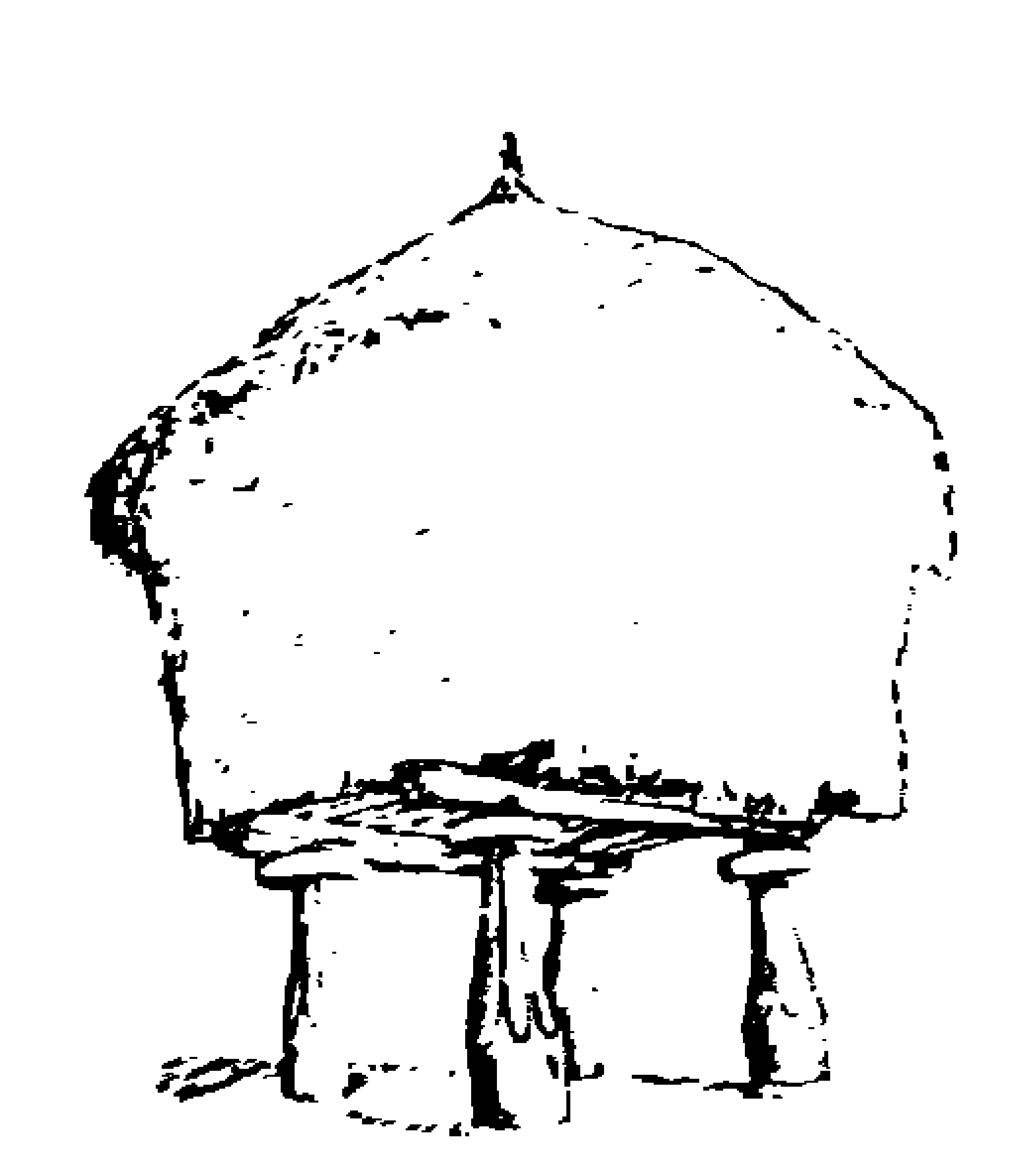
۵. پَر (قطعه چوبهای گرد برای حفاظت خزانه از گزند موش)

۶. لار

۷. واشان

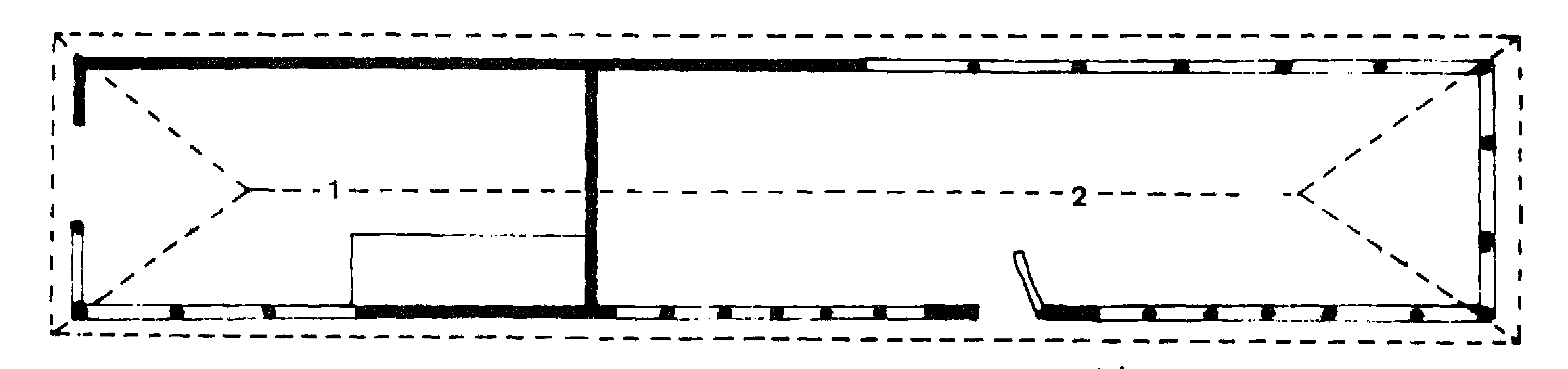
۸. پَراچوب

ج ـ خزانهٔ سوار بر ستون، کندوج، هرمی‌شکل (سرزمینهای پست لاهیجان)



د ـ درز برنج محفوظ روی ستونها، کوپه (مازندران غربی)

شکل ۱۸ ـ انواع خزانهٔ برنج



۱. طویله

۲. خزانهٔ برنج

شکل ۱۹. تلمبار دارای چند کاربرد (گیلان مرکزی) (مأخوذ از S. Geran - pay)

خزانهٔ درز برنج ساختمانی سبک دارد و از نظر شکل‌بندی شبیه تلمبار است، منتها از همه طرف بسته است و بام آن چند کلّه (چهارشیبه با دو شیب مثلثی) است. این بنا برای نگهداری خوشه‌های برنج چندان مناسب نیست[۵۲]. چنانچه محصول برنج را مدتی طولانی در این نوع خزانه انبار کنند، جز کپک‌زدگی، پوسیدگی و نیز خسارت و آسیب از ناحیهٔ جوندگان نتیجه‌ای به بار نخواهد آمد. از آنجا که خزانه با سطح زمین در تماس است، خوشه‌های برنج نمی‌توانند بیش از دو تا سه ماه،یعنی مدت‌زمانی که برای برنجکوبی کل حجم متوسط محصول یک واحد کوچک برنجکاری (۳۰ تا ۴۰ قنطار، هر قنطار برابر صدکیلوگرم) ضروری است، سالم بمانند. دهقانانی که بخواهند محصول خود را برای مدت بیشتری نگهداری کنند باید به روشهای متنوع دیگری متوسل شوند که کمابیش برای حفاظت و نفوذناپذیرساختن خزانه مؤثرند. مثلاً، کف خزانه را قبل از انبار کردن خوشه‌های برنج با کاه می‌پوشانند و یا اینکه چند شاخه گزنه در خزانه می‌چینند تا خوشه‌های برنج با زمین تماس پیدا نکنند. شیوهٔ دیگر این است که محصول را روی تیرهای افقی کف داربست خزانه، که روی پایه‌های کوتاه قائم سوار می‌شوند، انبار می‌کنند. تهویهٔ این محل و جریان هوایی که برای پیشگیری از پوسیدگی دانه‌های بسیار نمناک و مرطوب برنج لازم است با روزنه‌ها و دریچه‌هایی که در دیواره‌های خزانه ایجاد می‌کنند، به نحوی نه چندان مؤثر، تأمین می‌شود. این بناها، هر چند هم که ماهرانه ساخته شده باشند، بندرت می‌توانند محصول را بیش از چند ماه نگهداری کنند. این خزانه‌های کشیده و خوابیده ممکن است در طی دور سالانه چندین کاربرد همزمان یا متوالی داشته باشند، به این معنا که گاهی، علاوه بر محصول، وسایل کشاورزی و علوفهٔ دام را هم در آنجا نگهداری می‌کنند. گاهی نیز، پس از فروش محصول، خزانه را به طویله تبدیل می‌کنند و یا موقتاً آن را برای پرورش کرم ابریشم مهیا می‌سازند. کاربردهای مجازی واژهٔ تلمبار حاکی از چندارزشی بودن این مکان

است. از جمله به کودکی که نامنظم باشد می‌گویند: «تلمبار نکن!» و منظور این است که «ریخت وپاش نکن!»

خزانه‌هایی که روی ستون سوار و مرتفع‌اند (کندوج، کوتی) برای حفاظت و نگهداری برنج بمراتب مستعدترند. این خزانه‌ها چندین‌گونه‌اند: در دلتای سفیدرود هرمی‌شکل؛ در جلگهٔ شرقی به شکل خانه، در دهستانهای پره‌سر و گیل‌دولاب در مغرب استان، مدوّر یا خمپاره‌ای‌شکل؛ و در ناحیه‌ای، بندرت مستقر بر روی ستون‌اند. که در آن خزانهٔ خوابیده و همتراز خاک غلبه دارد.

این خزانه‌ها، که از رطوبت زمین و گزند جانوران جونده محفوظ می‌مانند (قطعات مدوّر چوبی که در انتهای فوقانی ستونها نصب می‌شوند خزانه را از خسارت موش‌خرما مصون می‌دارند)، برای نگهداری خوشه‌های برنج شرایط مناسبی دارند. همچنین، برای تأمین شرایط بهتر، هواکش از کف خزانه تا خرک بام و در وسط مشته‌ها نصب می‌کنند تا عمل تهویه و خشک شدن دانه‌ها به صورت مستمر انجام گیرد. شباهت این هواکشها با دستگاههایی که کارشناسان امور کشاورزی در طی سالهای اخیر ساخته‌اند شگفت‌آور است: این کارشناسان توصیه می‌کنند که برای نگهداری برنج در شرایط مناسب باید عمل تهویهٔ خزانه به کمک چیزی شبیه همین هواکشها صورت گیرد. این نکته را هم بگوییم که هیچیک از این کارشناسان زحمت بررسی و مشاهدهٔ این هواکشها را به خود نداده است.

به عقیدهٔ گیله‌مردان، خوشه‌های برنج را می‌توان طی مدت پنج و حتی هفت‌سال در کندوج سالم نگه‌داشت و البته این مدت‌زمان به شرایط جوّی محیط بستگی دارد. برخلاف تلمبار، یگانه نقش این خزانه‌های مرتفع نگهداری و انبار کردن برنج است.

همچنین باید به دو گونه از محلهای ذخیرهٔ برنج اشاره کنیم که تعدادشان در استان در اقلیت است. اول، کوپه که محلی برای نگهداری خوشه‌هاست و روی

ستون سوار می‌شود. این نمونهٔ نادر که فقط در حواشی شرقی استان گیلان دیده می‌شود، در ناحیهٔ تنکابن شکل غالب است. کوپه مثل کندوج عبارت است از یک سطح کرسی بلند سادهٔ چوبی که روی چهار ستون مجهز به قطعه‌های مدوّر چوبی سوار است. مشته‌های برنج را روی هم می‌چینند و روی آنها را با قشر نازکی از کاه می‌پوشانند و چنین می‌گویند که مقدار کاه باید به اندازه‌ای باشد که بتواند برنج را از باران حفاظت کند. معذ لک، مدت‌زمان نگهداری برنج در این شرایط از یک سال تجاوز نمی‌کند. سرانجام، در شمال دشت تالش (منطقه‌ای که برنجکاری در آنجا بتازگی مرسوم شده و میزان تولید هم کم است) محصول را در یکی از اتاقهای خانه (بنام درزه‌کَه) انبار و سپس آن را کوبیده و دانه‌ها را جدا می‌کنند.

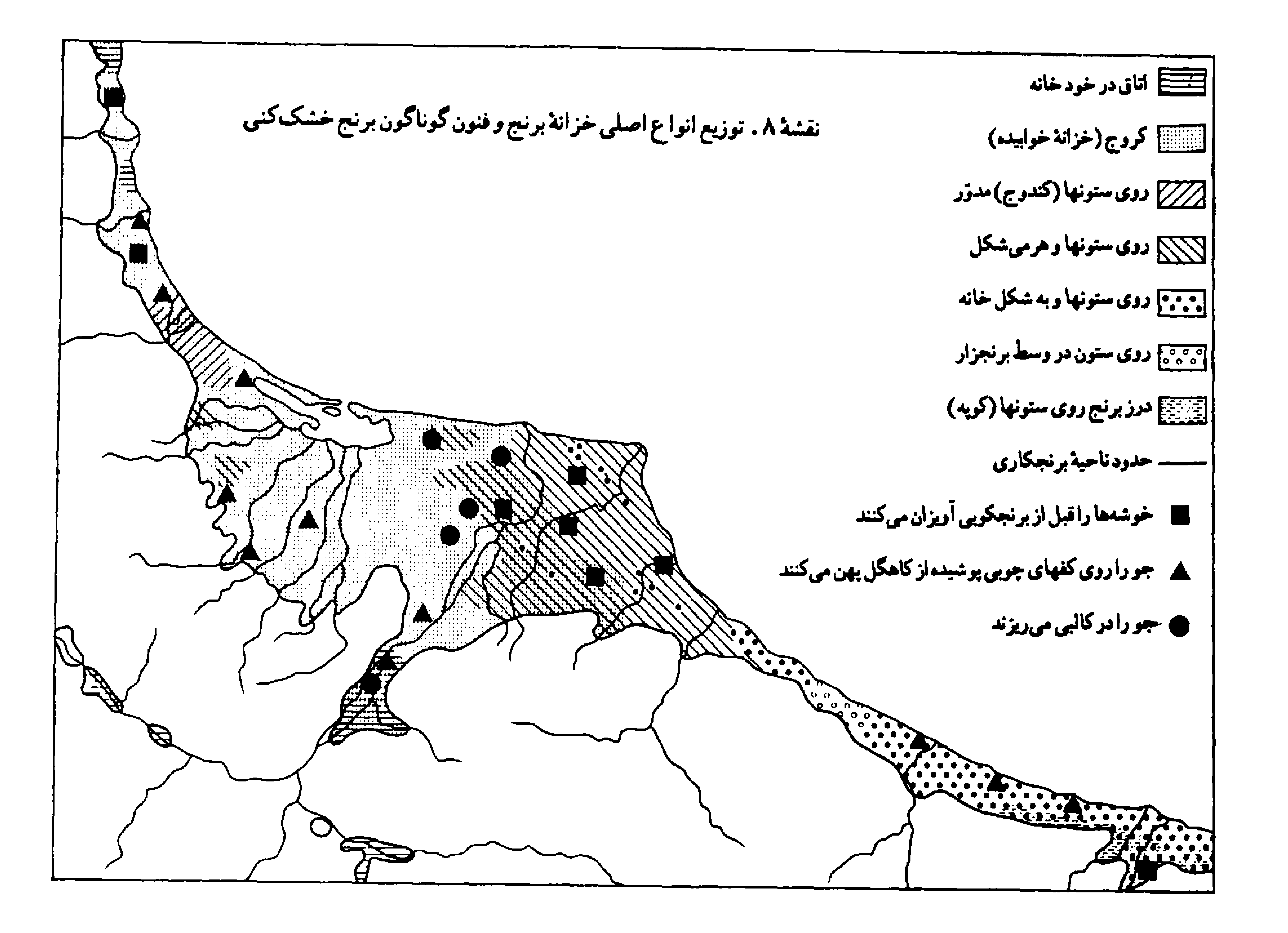
اما چگونه می‌توان وضعیت توزیع دو نوع از رایجترین خزانه‌ها، یعنی کندوج و تلمبار و همچنین اقسام فرعی آنها در نواحی مختلف گیلان و گاهی وجود هر دو نوع، را در یک منطقهٔ واحد توجیه کرد.

چهار دسته از عوامل می‌توانند این تنوع اشکال را، که در نگاه اول حیرت‌آور است، توجیه کنند: عوامل زیست‌بومی، اقتصادی، تاریخی و، سرانجام، سبکی.

ـ مرزی که حوزهٔ انتشار جغرافیایی کندوج را از تلمبار جدا می‌کند بمسامحه بر دو مرز طبیعی منطبق است: یکی مرز خاک‌شناختی که خاک سطحی با میزان رطوبت بالا (منطقهٔ دلتا) و خاک سطحی با میزان رطوبت کمتر (ناحیهٔ واقع در مغرب رشت) را از یکدیگر جدا می‌سازد؛ دیگری مرز بارندگی که نواحی بسیار پرباران (منطقهٔ رشت، دلتا، نواحی پست لاهیجان، جلگهٔ شرقی گیلان) و نواحی کم‌باران (فومنات، حواشی جنوبی جلگهٔ برنجکاری) را متمایز می‌سازد. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در مناطق بسیار مرطوب خزانه‌های برنج باید مرتفع و روی ستون سوار باشند. هر چند که این معادله تا اندازه‌ای با واقعیت منطبق است، توجیه‌کنندهٔ تنوع وضعیت در داخل هر محل نیست.

ـ در حقیقت، در مرکز منطقهٔ مورد بررسی ما هر دو نوع خزانه وجود دارد: در مشرق سفیدرود کندوج نمونهٔ غالب است و در مغرب آن تلمبار رایجترین شکل خزانهٔ برنج است. چگونه می‌توان همزیستی نسبی این دو نوع خزانه را توجیه کرد؟ مسلم آن است که کشاورزان این یا آن شکل را بی‌دلیل انتخاب نمی‌کنند،بلکه این انتخاب از مشی و سیاست آنان در نحوهٔ ذخیره‌سازی حاکی است. انتخاب این مشی به مساحت و جنس زمین مورد بهره‌برداری بستگی دارد. در اینجا باید یادآور شویم که نرخ برنج از فصلی به فصل دیگر و حتی از سالی به سال دیگر دستخوش تغییرات محسوسی می‌شود. به عنوان نمونه، یک کیلوگرم برنج را در بهار یا در اوایل تابستان به میزان $\frac{1}{3}$ گرانتر از پاییز می‌فروشند،زیرا در فصل پاییز محصول را تازه برداشت کرده‌اند و عرضه بالاست. برنجکاران خرده‌پا، که غالباً مقروض‌اند، ناگزیرند محصول خود را در اسرع وقت بفروشند. اما ثروتمندترین آنان، برعکس، بخش مهمی از محصول را انبار می‌کنند تا در موعدی دیگر به بازار عرضه کنند. اینان عموماً برنج خود را در طی فصلها (بهار، تابستان) و حتی سالهایی* به فروش می‌رسانند که تقاضا زیاد و عرضه کم باشد. لذا، در این شرایط جای شگفتی نیست که به طور کلی برنجکاران خرده‌پا صاحب تلمبار باشند ولی برنجکاران مرفه محصول خود را در کندوج انبار کنند. داشتن یک خزانهٔ مرتفع برنج برای برنجکاران خرده‌پا به منزلهٔ داشتن یک بنای تفنّنی و زاید است. در واقع، داشتن چنین خزانه‌ای که برای انبار کردن بلند مدت محصول مناسب است به چه درد می‌خورد وقتی که قرار است محصول را ظرف چند هفته پس از درو به فروش برسانند؟ در عوض، به نظر آنان، داشتن تلمبار چند مزیّت دارد: اولاً کمتر خرج برمی‌دارد؛ ثانیاً، برخلاف کندوج، نیازی به نجّار برای ساختن آن نیست؛ ثالثاً و

* فروش محصولِ هر سال تا آغاز برداشت محصول بعدی و حداکثر چند ماهی پس از آن به پایان می‌رسد، زیرا اگر بیش از این مدت بماند، کرم مخصوص در آن افتاده دانه‌ها را خرد و پوک می‌کنــم.



نقشهٔ ۸ . توزیع انواع اصلی خزانهٔ برنج و فنون گوناگون برنج خشک‌کنی

مهمتر از همه اینکه از همین بنا می‌توانند، بر حسب فصول سال، بنوبت به عنوان خزانهٔ برنج، انباری، طویله، تلمبار... استفاده کنند.

بنابراین، وجود کندوج و تلمبار نشانهٔ ممتازی است که چگونگی قشربندی دهقانان در بخش مرکزی گیلان را نشان می‌دهد. به نظر کشاورزان این ناحیه، داشتن کندوج علامت موفقیت در کار و ساختن آن نشانهٔ «ارتقای» اجتماعی است.

ـ توجیهات زیست بومی و جامعه‌شناختی به نحو کامل نمی‌توانند دلیل توزیع این دو نوع اصلی خزانهٔ برنج را بیان کنند. چرا در شهرستان رشت تلمبار و در شهرستان لاهیجان کندوج شکل غالب است، در حالی که میزان بارندگی و رطوبت هوا و وسعت برنجکاری و ساختار تأسیسات بهره‌برداری در هر دو شهرستان مشابه است؟ از طرف دیگر، وجود خزانهٔ مرتفع برنج و سوار بر ستون در بخشهای پره‌سر و گیل‌دولاب، در مغرب بیه‌پس، یعنی در ناحیه‌ای که خزانه‌ها غالباً خوابیده‌اند، با چه جور می‌آید؟

همچنانکه گفتیم، جلگهٔ گیلان تا دیرزمانی به دو مجموعهٔ بیه‌پس و بیه‌پیش تقسیم شده بود و هر یک از این دو مجموعه تحت نظارت حاکم جداگانه‌ای قرار داشت. این جدایی تاریخی بر مرزی فرهنگی منطبق است که با اندک مسامحه‌ای در امتداد همان مسیر سفیدرود است. در دو سوی این مرز، سنتهای زبانی، فرهنگی و زراعی به نحو محسوسی فرق می‌کند. حوزهٔ حداکثر انتشار این دو نوع خزانه نیز بر مرزهای همین دو مجموعه منطبق است. بی‌گمان نحوهٔ توزیع جغرافیایی این دو نوع خزانه را باید یکی از پیامدهای تقسیم‌بندی سیاسی دانست که بتدریج بر روی روندهای افتراقی و پیدایش ویژگیهای فرهنگی این دو منطقه تأثیر گذاشته است. اما در مورد وجود غیرعادی خزانه‌های خمپاره‌ای‌شکل و سوار بر ستونِ بخشی از دشت تالش، که در آن یگانه‌شکل غالب کروج است، چه می‌توان گفت؟ بدشواری

می‌توان پذیرفت که این بسادگی پدیده‌ای (انتشار)ی باشد که از بیه‌پیش به این ناحیه سرایت کرده است، زیرا این شکل خاص ذخیره‌سازی در آنجا دیده نمی‌شود. بی‌گمان این وضعیت در عین حال هم قرضی است و هم ابداعی، به این معنا که ترکیب کلی خزانهٔ مرتفع را از گیلانیهای مشرق استان به عاریت گرفته‌اند ولی شکل ویژهٔ آن را، طبق گفتهٔ اهالی، ظاهراً «در حدود دو قرن پیش، نجّاران محلی ابداع کرده‌اند» [۵۳].

ـ سرانجام، برای توجیه نحوهٔ توزیع اغلب انواع اصلی و فرعی خزانه‌های برنج در سطح استان باید به عوامل فنی و سبکی توجّه نمود، یعنی به عواملی که در تحلیلهای نقشی، تاریخی یا جغرافیایی عنایت چندانی بدانها نمی‌شود.

خزانه را غالباً طبق همان طرح معماری خانهٔ همجوار آن می‌سازند. خزانه از نظر شکل‌بندی خانهٔ متنزّلی است. انبار محصول به شکل مسکن انسانها ساخته می‌شود و این پدیده‌ای است معنی‌دار. بررسی نمونهٔ مورد مطالعهٔ ما این وجه تشابه را وسیعاً تأیید می‌کند. نقشهٔ کف تلمبار مستطیل‌شکل است و، مثل خانه‌های مغرب استان، بام چندکلّه دارد. قاعدهٔ کندوجهای ناحیهٔ دلتا مربع و بام آنها مثل بام خانه‌های نواحی پست منطقهٔ لاهیجان هرمی‌شکل است. شیب بام کندوجهای جلگهٔ شرقی ملایمتر است، یعنی به شکل بام خانه‌هایی است که به طور پراکنده در برنجزارهای حاشیهٔ باریک و مرزی استان گیلان یافت می‌شود.

بنابراین، تفاوتهای موجود بین انواع اصلی و فرعی خزانه زاییدهٔ عوامل پیچیدهٔ زیست‌بومی، اقتصادی، تاریخی و سبکی است که غالباً درهم می‌آمیزند. هیچیک از این عوامل بتنهایی نمی‌تواند دلیل بود یا نبود شکلی از اشکال خزانهٔ برنج در نقطهٔ خاصی از استان را بیان کند. یک بنای واحد (مثلاً گونه‌ای از گونه‌های کندوج)، بر حسب بافت و شرایط محلی، ممکن است ما را در همان نگاه اول بر منزلت اجتماعی و اقتصادی صاحبش واقف سازد یا صرفاً مؤید تعلق آن بنا به محلّ

معیّنی باشد. شکل معماری هر بنا ترکیب پیچیده‌ای است از نقشها و معانی که اهمیت نسبی آنها در گسترهٔ منطقه‌ای واحد فرق می‌کند.

نتیجه گیری

در پایان این گزارش دو پرسش بدون پاسخ مانده است: یکی آنکه، وقتی هر یک از انواع بناها با طیفی از متغیّرها مشخص می‌شوند که غالباً آنها را نمی‌توان در چند فرمول ساده خلاصه کرد، آیا می‌توان خانه‌هایی را که مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم طبقه‌بندی کرد و معیارهای آن چه خواهد بود؟ دیگر اینکه آیندهٔ این خانه‌های سنتی در جامعه‌ای که از حدود سی سال پیش به این سو عمیقاً عوض شده است چه خواهد بود؟

انگارهٔ تقسیم‌بندی انواع بناها

مجموعه‌ای از ویژگیهای اساسی صوری و نقشی وجود دارد که هویت خانه در جلگه و کوهپایهٔ برنج‌خیز گیلان را مشخص می‌کند و آن را در تقابل با اشکال معماری موجود در ایران مرکزی قرار می‌دهد. وجوه مشترک این خانه‌ها را بتندی مرور کنیم: محل سکونت و بناهای فرعی آن در محوطه‌ای جای دارند که با پرچینهایی از مواد گیاهی محصور می‌شود. خانه کرسی‌بلند است. دیوارهایش چوبی است و با کاهگل اندود می‌شود. نمای خانه را همیشه با لایه‌ای نازک و متجانس از مخلوط

گل رس و غلاف برنج می‌پوشانند. بام خانه‌ها چهار شیبه است. چوب‌بست بام یا دست‌کم قسمتی از آن روی ردیفی از ستون سوار می‌شود که از ستون دیوارها جداست. همهٔ خانه‌ها در نمای بیرونی خود دارای ایوان‌اند. درِ اتاقها به ایوان باز می‌شود. اتاقها بندرت کاربرد خاص و واحدی دارند و هر یک، بنوبت و با تغییر فصل، کانون و هستهٔ حیات خانگی را تشکیل می‌دهد. در هر محوطه، علاوه بر چاه آب، محلهایی در درون یا بیرون خانه برای نگهداری و خشک کردن برنج اختصاص می‌یابد. ساختن چوب‌بست خانه کار متخصص (نجّار سقط کار) است.

این خصوصیتهای مشترک بر حسب محل فرق می‌کنند و این تفاوتها را می‌توان با مراجعه به نقشه‌های موجود در این کتاب، که نحوهٔ توزیع مواد و فنون ساختمانی و آداب مربوط به فضای مسکونی را نشان می‌دهند، استنباط کرد. با مقایسه و تطبیق این داده‌ها انواع بناهای مسکونی که به دست می‌آید کدام است؟

در وهلهٔ اول، می‌توان خانهٔ جلگه را در تقابل با خانهٔ کوهپایه قرار داد که مجموعه‌ای از ویژگیها از یکدیگر متمایزند. این ویژگیها عبارتند از: جنس پی‌ها، شیب بام (اگر پوشش بام از جنس تخته باشد، شیب آن بسیار کمتر است)، نقش دیوارها در حفظ تعادل معماری ساختمان (دیوارها در خانه‌های کوهپایه نقش نگهدارندهٔ مهمتری بر عهده دارند تا در خانه‌های جلگه)، جنس پرچین محصور کنندهٔ محوطه که در کوهپایه همیشه چوبی ولی در جلگه، دست کم قسمتی از آن،نیین است. . .

در داخل خود جلگه نیز می‌توان،با تقسیمات مکرر، چندین نوع فرعی را از یکدیگر تفکیک کرد. مثلاً در گیلان مرکزی، دو دسته از خانه‌ها کاملاً در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند: خانه‌های بیه‌پس و خانه‌های بیه‌پیش. . . نقشهٔ کف خانه‌های دستهٔ اول مستطیل است. این خانه‌ها روی بستری از چوب‌بست ساخته می‌شوند که از بیرون دیده نمی‌شود و بام آنها چند کلّه (چهار شیبه با دو شیب مثلثی شکل است)

است. اگر ایوانی در طبقهٔ بالای این دسته از خانه‌ها ساخته شده باشد، این ایوان هیچگاه کمربندی نیست بلکه فقط روی قسمتی از نما ساخته می‌شود. بنایی که برای نگهداری و انبارکردن خوشه‌های برنج به کار می‌رود عموماً خزانه‌ای است خوابیده روی زمین. جو را اول می‌کوبند و سپس برای خشک شدن آن را در ظروفی روی تخته‌های افقی کاهگل اندود می‌گذارند. در عوض، در مشرق ناحیهٔ دلتا، خانه‌ها بر مجموعه‌ای از کُنده‌ها و ستونکهای متصّل به هم و نمایان متکّی‌اند. نقشهٔ کف آنها عموماً مربع‌شکل است. بام آنها چهارشیبه است. ایوان طبقهٔ بالا کمربندی است و دورتادور خانه را احاطه می‌کند. خزانهٔ برنج نیز غالباً مرتفع است و روی چهار ستون قرار می‌گیرد و برای خشک کردن برنج، خوشه‌ها را زیر بام آویزان می‌کنند. . .

در هر یک از این دو دسته می‌توان چندین گونه را از یکدیگر تفکیک کرد که حاکی از خصوصیتهای محلّی‌اند. مثلاً در بیه‌پس، محلهای اقامت تابستانی دو نوع‌اند: اول، خانه‌های تلاردار (در جنوب و مشرق بیه‌پس)؛ دوم، خانه‌های مجهز به لم یا کوتام (در شمال و مغرب بیه‌پس). مطالعهٔ بناهایی که کاربرد خاصی دارند (از جمله محلی برای خشک کردن برگ توتون، تلمبار و. . . در محوطهٔ خانه) در این انگارهٔ نمونه‌شناسی جزئیات بیشتری وارد خواهد کرد.

آیا باید به تفکیک مسئلهٔ آخرین انواع اصلی و فرعی منطقه‌ای و توزیع جغرافیایی اشکال خانه‌سازی اکتفا نمود؟ اگر چنین کنیم از دیگر عوامل (عوامل اجتماعی)، که نقش بسزایی در تمایز شکلهای معماری در نقطه‌ای واحد از گسترهٔ فضایی دارند، غافل مانده‌ایم. این وجوه افتراق اجتماعی و اقتصادی ممکن است،به دو شکل کاملاً متفاوت،نقش تمایزدهنده‌ای ایفا کنند و لذا می‌توانند ضابطهٔ تفکیک انواع خانه‌ها قرار گیرند: یکی اینکه هر خصیصه ممکن است معنی واحدی در کل منطقه داشته باشد؛ دیگر اینکه، برعکس، خصیصه‌ای ممکن است بر حسب

بافتهای محلی مختلف معناهای متفاوت داشته باشد. در دستهٔ اوّل ــ که در آن شکلهای واحد همیشه معناهای واحدی دارند ــ خصیصه‌های زیر، از شمال به جنوب و از مشرق به مغرب جلگه، بر میزان رفاه اهل خانه دلالت می‌کنند: پوشش هر چهار دیوار خانه با لایه‌ای نازک از فل‌گل؛ نرده‌های تزیینی و تراش‌داده شده؛ فضای خانگی شامل دست‌کم دو اتاق؛ مفروش بودن کف اتاق با قالی (و نه فقط با حصیر)؛ جدا بودن طویله از محل مسکونی خانه... به دستهٔ دوم ــ که در آن اشکال واحد، بر حسب بافت و شرایط، ممکن است از نظر جامعه‌شناسی نقش تمایزدهنده داشته یا نداشته باشند، عناصر زیر مربوط می‌شوند: بام سفالی (که در منتهاالیه شمالی جلگه به نحوی گسترده به کار می‌رود ولی در جنوب دشت تالش منحصراً به ساختمانهای اهالی مرفه اختصاص دارد)؛ خزانهٔ مرتفع و سوار بر ستون (این شکل در جلگهٔ رشت نشانهٔ رفاه است ولی در بیه‌پیش امتیازی ندارد)؛ محلی مستقل از خانه برای خشک کردن برنج (که در حوالی رشت نشانهٔ ثروت و رفاه است، حال آنکه همین شکل در اغلب بخشهای دور از ساحل جلگه و در مازندران غربی متداول است)، تلار که وجود آن بر حسب موضع آن در خانه ممکن است بر پایین‌ترین سطح رفاه و یا رفاه کامل اهل منزل دلالت کند...

نهایتاً باید گفت که تقسیم‌بندی انواع بناها باید بر اساس مجموعه و ترکیبی از چند ضابطهٔ منطقه‌ای و اجتماعی استوار باشد. همچنین این تقسیم‌بندی، ورای تعیین حوزهٔ تقریبی جغرافیایی هر یک از انواع بناها باید امکان تشخیص شکل‌بندیهای معنی‌دار را به دست دهد که در آنها هم وجوه افتراق محلها منظور شده باشد و هم خصیصه‌های اجتماعی و اقتصادی. در اینجا چند مثال می‌آوریم: عناصری که همزمان در محوطهٔ متعلق به صاحب یک واحد کوچک بهره‌برداری در شهرستان رشت می‌توان مشاهده کرد به شرح زیرند: نقشهٔ کف مستطیل‌شکل است؛ بام چند کلّه (چهارشیبه با دو شیب مثلثی‌شکل) است؛ فقط دیوار نمای

بیرونی منزل با فل گل پوشیده می‌شود؛ خانه حداکثر دو اتاق دارد که یکی را به طور موقت منحصراً به خشک کردن جو در ظروف مخصوص اختصاص می‌دهند؛ ایوان در طبقهٔ همکف احداث شده و خانه فاقد تلار است؛ خزانه برای نگهداری درز برنج، که چندین کاربرد دیگر نیز دارد خوابیده و مماس با سطح زمین است؛ طویله جزئی از خود خانه است... برعکس، محوطهٔ متعلق به یک کشاورز مرفّه در نواحی جلگه ای لاهیجان شامل تجهیزاتی بدین شرح است: خانهٔ دو طبقه که هر طبقهٔ آن ایوانی کمربندی دارد؛ پی‌ها بنای‌خانه را به ارتفاع حدود دو متر بالاتر از سطح زمین می‌رساند؛ بام خانه چهارشیبه با سطوح مساوی است؛ خانه دارای سه اتاق یا بیشتر است که یکی از آنها به آویزان کردن خوشه‌های برنج و خشک کردن آنها اختصاص می‌یابد؛ دیوار هر چهاربرِ خانه با فل گل اندود می‌شود؛ کندوج بزرگ و روی ستونها سوار است؛ طویله از خانه جداست؛ تلمبار روی شش تا ده ردیف ستون قرار دارد...

تحلیل تطبیقی این شکل‌بندیها و هر یک از اجزای آنها معانی پیچیدهٔ اشکال معماری را نشان می‌دهد. این اشکال معماری هم محصول پدیده‌های فنی و پاسخهایی صوری و مادی به قیود محیط اند و هم نشانه‌هایی برای شناخت منزلت و مقام اشخاص و هم علایم منطقه‌ای و اجتماعی و هم نمادهایی حاکی از انگاره‌های ذهنی و روحیات و نظام ارزشها؛ و ما در صفحات پیشین درصدد روشن ساختن همین جنبه‌های گوناگون بوده‌ایم.

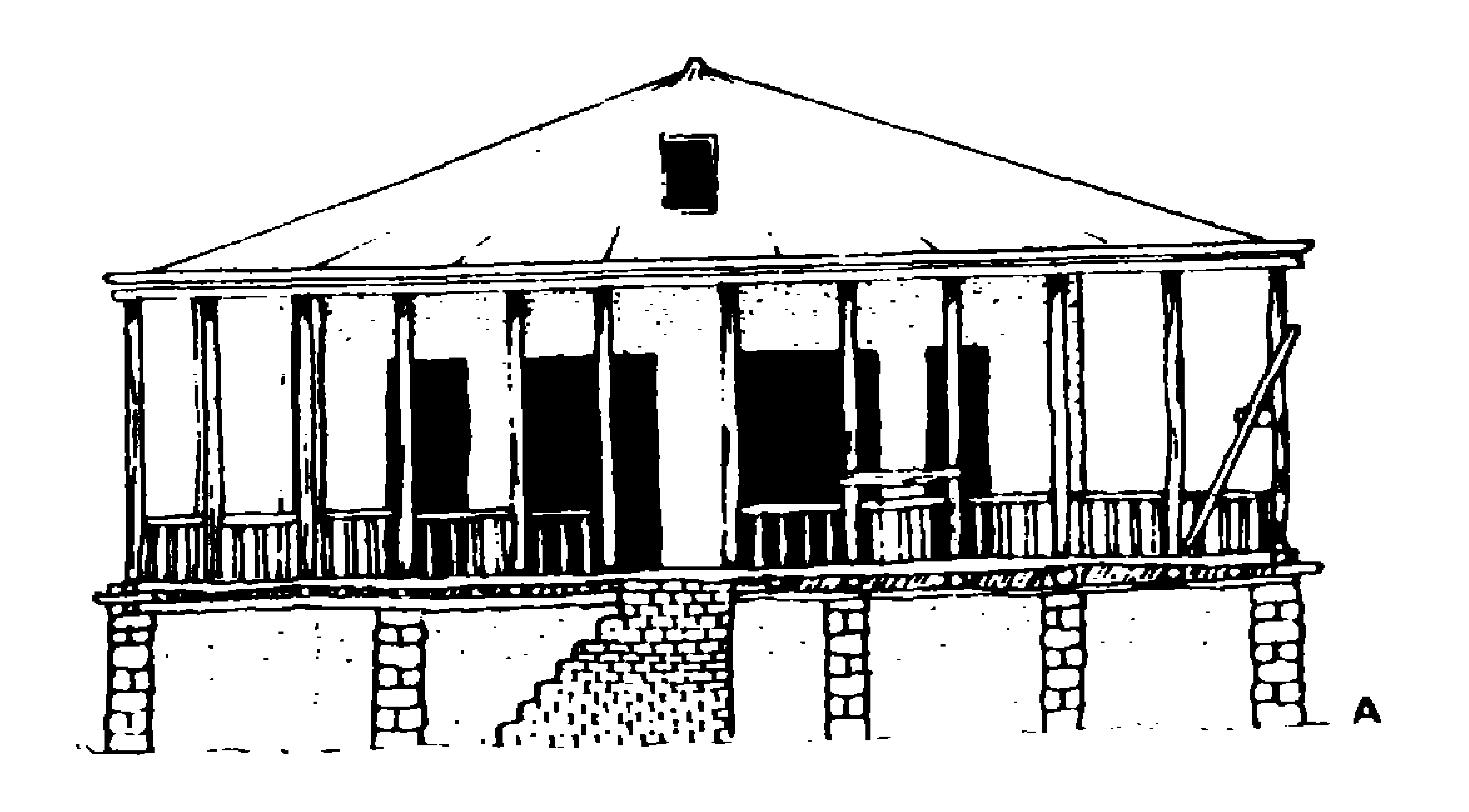
خانه‌های گیلانی، امروز و فردا

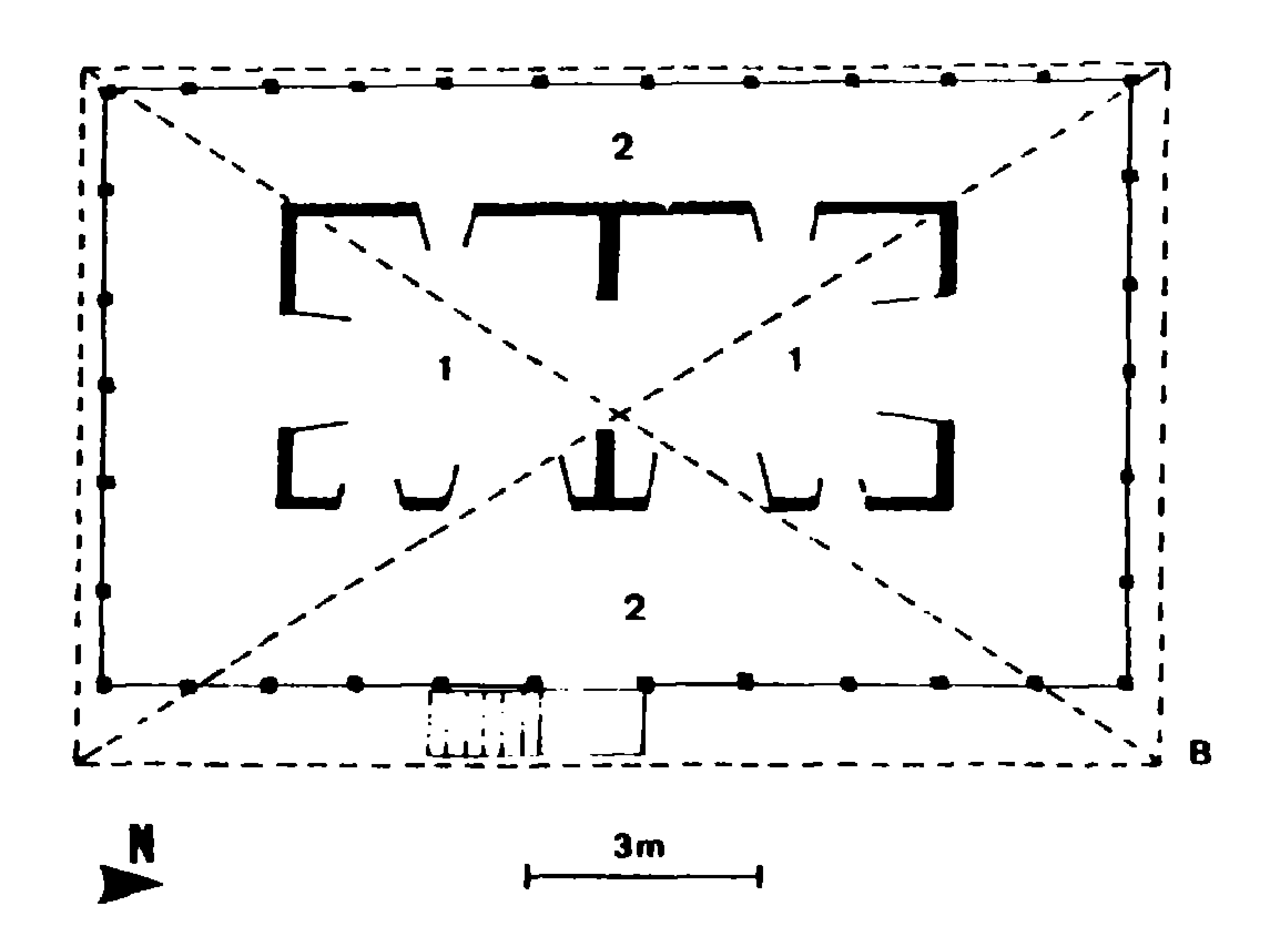
سخنان بظاهر دلنشینی به دفاع و به نشانهٔ حمایت از معماری محلی سر می‌دهند. ولی جای تأسف است که این‌گونه دفاعیه‌ها تقریباً هرگز از جانب افرادی که هر روز با این خانه‌های سنتّی سروکار دارند و در آنها ساکن‌اند صادر نشده است. ارتباط

بین کارشناس بین‌المللی که غالباً اطلاعاتی بسیار سطحی از منطقه دارد و هنرمندی که به توازن و هماهنگی هنری و سبک ساختمان محلی توجه خاص دارد، از یک سو، و ساکنان منزل که با گرفتاریهای روزمره دست‌وپنجه نرم می‌کنند، از سوی دیگر، غالباً حکم ارتباط و گفتگو بین کر و لالها را دارد. دستهٔ اول به حفظ و حمایت و اعادهٔ معماری سنتی می‌اندیشد و دستهٔ دوم فقط به ترک خانه فکر می‌کند و از اینکه محاسن این‌گونه خانه‌ها را به رخ او بکشند منزجر است.

معماری محلی گیلان در طی سی سال گذشته تغییر فراوان کرده است. جریان این تغییرات در ده سال گذشته شتابی بیشتر به خود گرفته است و انقلاب اسلامی هم مانع آن نشده است. درسال ۱۹۸۲،طیّ آخرین اقامتم در گیلان، بار دیگر همان ساختمانهایی را دیدم که در اوایل سالهای ۱۹۷۰ دیده بودم. این ساختمانها بکلی مسخ شده بودند: خانه‌های سنتی به انباری مبدّل شده بودند و خانواده‌ها به مسکنهای تازه‌ای نقل‌مکان کرده بودند که جلوی محوطه ساخته شده بود تا بهتر بتوانند بازمانده‌های گذشته را از انظار پنهان کنند. این معماری نوین گیلانی چه وضعی دارد؟ آیا شکلی که اکنون به خود گرفته است می‌تواند پاسخگوی خواسته‌های ساکنان به نحوی مناسب باشد؟

از این پس،زیربنای خانه را ستونهای آجری و بخصوص بلوکهای سیمانی تشکیل می‌دهد. این بلوکها را در محوطهٔ کار بنّایی با ماسه و سیمانی درست می‌کنند که از ایران مرکزی به منطقه وارد می‌کنند [۵۴]. دیوارها را هم غالباً با همین بلوکها می‌سازند. ستونهای پی و دیوارهای کم‌قطر خانه را گاهی با لایه‌ای از «پوشش تگرگی و ته‌رنگی از سبز، آبی آسمانی، صورتی، زرد» می‌پوشانند ولی در اغلب موارد «بلوکهای سیمانی عریان و نمایان‌اند» [۵۵]. کاربرد حلب برای پوشش بام عمومیت یافته و،در نتیجه،شکل بامها بسیار تغییر کرده است؛ در حالی که پوشش با نی و پوشال به چوب‌بستهایی نیاز دارد که شیب آنها تند باشد، قطعات حلبی را

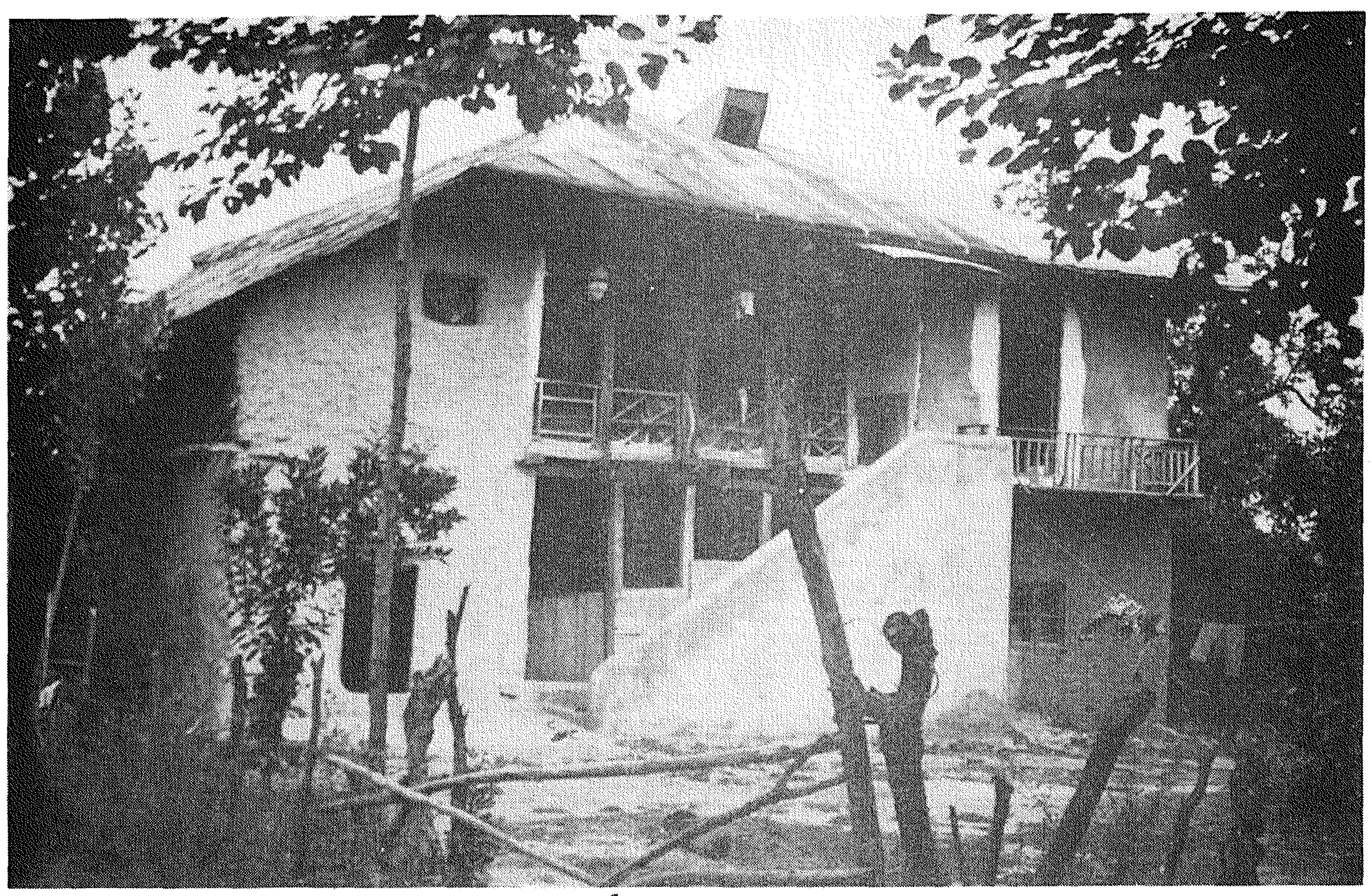




۱. اتاق

۲. ایوان

شکل ۲۰ . خانهٔ گیلانی جدید: ستونها با بلوک، پله‌ها با آجر، و بام با ورقه‌های حلبی ساخته شده است. اتاقها همه در یک سطح و رو به همهٔ جوانب خانه قرار دارند.



خانهٔ گیلانی جدید (جلگهٔ شرقی)



پایان عمر معماری قدیم. خانهٔ جدیدی با بلوک و آجر جلوی ساختمان قدیم ساخته می‌شود (دلتای سفیدرود)

می‌توان روی بامهایی با شیب ملایم نصب کرد (در ضمن، هزینهٔ ساختن این بامها کمتر است). از این پس، خانه فقط یک طبقهٔ مسکونی دارد و اتاقهای آن به یکدیگر راه دارند و هر یک کاربرد خاصی دارد (آشپزخانه، اتاق خواب، اتاق پذیرایی و...) پنجره‌های جدیدترین خانه‌های مسکونی جای خاصی ندارند و ممکن است در هر نقطه‌ای در پیرامون ساختمان تعبیه شوند.

تحولاتی راکه خواه‌ناخواه چنین تغییراتی در پی دارد بسادگی می‌توان حدس زد: از این پس، همهٔ مصالح ساختمانی را خریداری می‌کنند و از محیط پیرامون به دست

نمی‌آورند. روند ساختمان‌سازی از دست استادکاران و متخصصان سنتی خارج است: بنّایی که بلوکهای سیمانی را قالب‌ریزی می‌کند جایگزین سازندهٔ چوب‌بست و نجار شده است. حلب‌ساز جای گالی‌ساز را گرفته است. طرح صعودی خانه، که بر سازماندهی صوری و ذهنی نقشهٔ خانه حاکم بوده، اکنون تغییر جهت داده است: از این پس، همهٔ فضای مفید خانه را یکجا در یک طبقه می‌سازند. اکنون درِ اتاقها رو به جهتهای مختلف باز می‌شود، حال آنکه در نظام سنتی همهٔ درها فقط رو به نمای بیرونی خانه باز می‌شد. جابجاییهای فصلی، که سابقاً رسم بود، اکنون ابعاد محدودتری به خود گرفته است و تغییر مکان از اتاقهایی که هر یک کاربرد خاصی دارند به ایوان تقلیل یافته است.

آیا می‌توان مزایا (و نیز دردسرهایی) را که این تغییرات در پی آورده است سنجید؟

از این پس، خانه گرانتر است و قیمت آن با همان تعداد اتاقها در خانهٔ سنتی به سه برابر افزایش یافته است. تهیهٔ مصالح از اختیار ساکنان آینده و نیز از دست پیشه‌وران محلی خارج شده است. با این حال، این ساختمانهای جدید بدون تردید مزیتّی را برای ساکنان در بردارد و آن اینکه دیگر نیازی ندارند که مرتباً خانه را تعمیر کنند. ولی آیا عایق‌بندی خانه شرایط بهتری دارد؟ آنچه مسلم است اینکه پوشش حلبی بام خطر آتش‌سوزی را کاهش می‌دهد ولی «بارش باران سر و صدای زیادی به راه می‌اندازد»[۵۶]. و حفاظت از گرمای تابستان کیفیت بمراتب بدتری نسبت به بامهای سنتی دارد که دارای پوششی از پوشال برنج یا نی بوده‌اند. اختصاص اتاقها به کاربردهای خاص بر طبق الگوی تقلیدی با عادات زندگی روستانشینی مطابقت نمی‌کند. از جمله اینکه ساکنان خانه‌های مرفّهترین افراد خوش دارند که اتاقهای آبرومندتر را، که در آنها میز و صندلی و مبل و قفسه گذاشته‌اند، در معرض دید قرار دهند و، در این صورت، از آن به عنوان اتاقی برای پذیرایی میهمانان استفاده

می‌کنند و،اگر این میهمانان خودمانی باشند، همهٔ این وسایل جاگیر را به گوشه‌ای می‌برند تا بتوانند روی فرش بنشینند، غذا بخورند و بخوابند. بدین سان، طرح جدید کاربرد خاص از اتاق را به کناری نهاده طرح سنتی چندارزشی بودن اتاق را جایگزین آن می‌کنند. سرانجام، به این نکته نیز باید توجه نمود که، هر چند ظاهر خانه‌ها تغییر کرده است، دگرگونیها همپای این تغییرات پیش نرفته‌اند. مثلاً بنا را همچنان کرسی‌بلند می‌سازند و بام، هر چند ارتفاع آن کوتاهتر شده است، هنوز هم چهارشیبه است. ایوان نیز همچنان در نمای بیرونی خانه جای دارد. . . معماری جدید نیز همچنان سبکی محلی دارد ولی،در عوض، گونه‌های معماری خاص هر محل را تا حد زیادی از میان برده است.

در مجموع،نمی‌توان گفت که نتیجهٔ این تحول مثبت است. ولی برای ارزیابی این تحولات آیا می‌توان به سنجش جنبه‌های مثبت و منفی بسنده کرد؟ مسئله بر حسب عوامل صددرصد نقشی مطرح نمی‌شود. زندگی در یک خانهٔ جدید گیلانی، مثل زندگی در بسیاری از مناطق دنیا، فقط در پی دستیابی به شرایط بهتر رفاهی نیست بلکه طرد گذشته‌ای پر از مشقت و کار و کسب نشانه‌های ـ غالباً موهوم ـ رهایی و آزادی نیز هست. اینها همه عواطفی است که مالداران و شکم‌سیران ـ که «گذشته‌ای» را که خود در آن به سر نبرده‌اند عصر طلایی شمرده حسرتش را می‌خورند ـ بدشواری می‌توانند بفهمند.

پانوشتها

[مشخصات کامل کتابها و مقالات در فهرست منابع آمده است].

۱ ـ نقل از شودزکو (Chodzko. 1849, IV: 260).

۲ ـ به نوشتهٔ لرد کرزن (1892,réé d. 1966, I: 34 .)

۳ ـ در مورد انتشار این نوع پوشش در امپراطوری روسیه، رجوع کنید به مطالب ذیل عنوان «مسکن» و نیز به نقشهٔ مهمترین نمونه‌های پوشش بام در اطلس (Russkie (Avanetsov et al. ed.,1967 .)

۴ ـ برای آشنایی با کل منطقه، رجوع کنید به: (Bazin et Bromberger (1982؛ نقشه‌هایی که در این کتاب به چاپ رسیده است منطقه‌ای را در بر می‌گیرد که نسبتاً بسیار گسترده‌تر از نواحی برنجکاری جلگه و کوهپایهٔ گیلان است و مقابلهٔ این دو،اصالت نواحی برنجکاری را در مقایسه با مناطق کوهستانی و دامنهٔ خشک البرز نشان می‌دهد.

۵ ـ بحث دربارهٔ این خط حائل و منشأ این مرزبندی در (Bromberger (1979 آمده است.

6 - Chodzko (op.cit.: 261.)

7 - Chardin (1711,réé d. 1829, t.VI: 109.)

8 - Hanway (1762, part III: 190.)

9 - Mac Kenzie (1859: fol. 33 et 158.)

10 - Chardin (op. cit.: 109.)

11 - Ibn Hauqal (é d. Kramers et Wiet, 1964: 371.)

12 - Rabino (1915 - 16: 46.)

13 - Curzon (op.cit., I: 361.)

·14 - Chodzko (1850, I: 295.)

۱۵ ـ این توصیف ملهم از تحلیل بسیار مشروح گیاهان منطقه است که م. بازن در اثر اساسی خود راجع به تالش (Bazin,1980) به دست داده است.

16 - Chodzko (1850,II: 64 - 65.)

۱۷ ـ بی‌نام (1849, I: 361-364 شکار ببر . . . La chasse aux tigres)

۱۸ ـ در مورد این خوان مهیّج از تاریخ ایران و تاریخ نهضت جنگل آثار مطالعاتی محدودی در دست است؛ بویژه نک.

Kazemi et Abrahamian (1978: 284-293) et Chaqueri (1983 .)

19 - Rabino et lafont (1910:135.)

۲۰ ـ جمعیت گیلان بر اساس برآوردهای شودزکو، در سال ۱۸۵۰ به ۲۸۹٬۰۰۰ نفر و بر اساس برآوردهای رابینو در سال ۱۹۱۵به ۳۳۹٬۰۰۰ نفر رسیده بود. استان گیلان در حال حاضر جمعیتی حدود ۱٬۶۰۰٬۰۰۰ نفر دارد.

۲۱ ـ در چارچوب یک واحد بهره‌برداری غیر مکانیزه (بر اساس Sahami, 1965: 52، رشید و شاعری (Rashid et Shaeri, 1977: 13) به نوبهٔ خود مقدار کار لازم در هر هکتار برنجزار در یک واحد بهره‌برداری مکانیزه را ۴۰ روز کار زنانه و ۶۰ روز کار مردانه تخمین زده‌اند. به‌نظر می‌رسد که این تخمینها بسیار کمتر از میزان واقعی باشد.

22 - Voir Bazin (op.cit., I: 91.)

23 - Voir Bazin et Bromberger (1982: 37 - 39.)

۲۴ ـ شرایط جوّی در استان گیلان، برخلاف پاره‌ای از مناطق خاور دور، امکان دو نوبت کاشت و برداشت برنج را نمی‌دهد. در مورد برنجکاری در گیلان، نک.

Bazin et Bromberger (Sous Presse . زیر چاپ)

۲۵ ـ در مورد پرورش کرم ابریشم و حرفهٔ ابریشم سازی در گیلان،نک.

Bazin et Bromberger (1983.)

26 - Rabino (op.cit.: 25.)

27 - Ehlers(1971: 299.)

28 - Churchill (1879: 702.)

۲۹ ـ دربارهٔ این همسانی پرورش گیاهان و جانوران، یک‌سو، و روابط اجتماعی، از سوی دیگر، رجوع

کنید به اظهارنظرهای الهامبخش اودری‌کور . Haudricourt (1962)

30 - Mac Kenzie (0p. cit.: fol. 18.)

31 - Rabino (op. cit.: 28.)

۳۲ ـ دربارهٔ سفالگری در گیلان، رجوع کنید به:(Achouri (1977

33 - Bazin (0p. cit., I: 100-101.)

34 - Voir Bazin (0p. cit., I: 132 - 134) et Bazin et Bromberger (1982: 25 et Carte 11.)

۳۵ ـ بنابه گفتهٔ اویهام پوپ . A. Upham Pope (1964-65, III: 1219) به‌نظر وی آجر قرمز را همه‌جا در ساختمان‌سازی در گیلان و مازندران به‌کار می‌برند (ibid. : 1222) و این یکی از نمونه‌های ناآشنایی ـ گاه متفرعنانهٔ ـ عده‌ای از شرقشناسان کلاسیک نسبت به فرهنگ عامه است.

۳۶ ـ (Geran-pay (1980). این مؤلف مجموعهٔ بسیار گسترده‌ای از داده‌های اصیل راجع به معماری سنتی در گیلان مرکزی را ارائه داده است.

37 - Massé (1938, II: 369.)

۳۸ ـ (Chodzko (1850, II: 65. دربارهٔ منزلت نمادی درختها در گیلان، نک. (Bazin (1978 .)

۳۹ ـ بنا به نوشتهٔ بازن (Bazin, 1980 I: 164).

40 - Voir Bazin et Bromberger (op. cit.: 75-78).

۴۱ ـ وجود سفالهای ناوکی در منطقه، دست‌کم از قرون وسطی، مورد تأیید قرار گرفته است.

42 - Geran-pay (op. cit., I: 86.)

۴۳ ـ برای مطالعهٔ توصیفی دربارهٔ این محلهای مسکونی شبانی، نک. (Bazin (0p. cit., II: 17.

44 - Anet (1924: 133.)

45 - Voir Bromberger (1974: 49-50), Bazin et Bromberger (sous presse.)

46 - Eškevari (1975.)

47 - Javadi (1964: 115-116.)

48 - Geran-pay (op. cit., I: 39-76.)

۴۹ ـ در مورد چگونگی ذخیره‌سازی دانه‌های برنج نک. (Bromberger (1979: 172 .)

۵۰ ـ در مورد این فنون، نک. (Bromberger (op. cit. 170-171.

51 - Rabino et Lafont (1911: 35.)

۵۲ ـ در مورد ضایع شدن برنج در خزانه‌های خوابیده، نک. (Bromberger (op. cit. : 166.

53 - Bazin (op. cit., I: 141.)

54 - Bazin (op. cit., I: 167.)

55 - Bazin (ibid.)

56 - Bazin (ibid.)

جز در مواردی که تصریح شده، تصاویر، نقشه‌ها و طرحها را پاتریس فونتن Patrice FONTAINE بر اساس کروکیهای مؤلف کشیده است. عکسها از کریستیان برومبرژه.

اصطلاحات محلی به شیوه‌ای آوانگاری شده که ژ. لازار اختیار کرده است رک:

(G.LAZARD, *Grammaire du Persan Contemporain*, Paris, Klincksieck, 1957.

و اغلب ایرانشناسان آنها را به کار می‌برند. همخوانهای b,d,f,k,l,p,m,n,p,s,t,v,z مثل همین همخوانها در زبان فرانسوی تلفظ می‌شوند. همخوانهای زیر ارزش آوایی متفاوتی دارند (تفاوتها در درون پرانتز ذکر شده است):

g (همیشه «سخت» ـ گ ـ تلفظ می‌شود)، h (دمیده)، j (همان dj/ج است)، q (r غلیظ/ق)، r (r زنشی)، S (همیشه «سخت»/س تلفظ می‌شود، حتی اگر قبل از واکه بیاید)، x (همان "ch" آلمانی در واژه "Nacht"/خ است)، S همان صوتی است که در زبان فرانسوی به صورت ch/ش نوشته می‌شود، c معادل "tch"/چ است، z معادل j/ژ

است، علامت فراگویی چاکنائی/ء است. واکه‌ها به این صورت تلفظ می‌شوند: a (مثل a در واژهٔ فرانسوی "patte"/آ)؛ a (مثل a در واژهٔ فرانسوی "male"/آ)، e (مثل "e"/اِ، o (مثل o در واژهٔ فرانسوی "pot"/ا)، u (مثل "ou"/او)، i (همیشه به اشباع تلفظ می‌شود)؛ علامت واکهٔ میانی (مثلاً در واژهٔ فرانسوی "je") و از اصوات شاخص گویشهای شمال ایران است. مصوتهای مرکب با افزودن w یا y به واکه‌ها نشان داده شده‌اند: aw/اَوْ ow/اُوْ ey/اِی.

اصطلاحات معماری، در مجموع، از آنچه پروزدومونکلو J.M PEROUSE de MONTCLOS و همکارانش در کتاب واژه‌نامهٔ معماری

Vocabulaire de l'architecture, principes d'analyse scientifique, Paris, Ministère des Affaires Culturelles, 1972-2 vol

اختیار کرده‌اند اخذ شده است.

واژه‌نامه

âquz	noyers *(Juglans regia)*	آغوز (گردو)
âquzdâr	noyer	آغوزدار (درخت گردو)
âteš otâq	«pièce du feu, séjour hivernal»	آتش اتاق
âtešxun otâq	«pièce du feu»	آتشخون اتاق [فشتکه] (اتاق آتشخانه)
âzâd	orme de Sibérie *(Zelkova crenata)*	آزاد (درخت آزاد)
ajâr	latte	اجار (چوبهای نگهدارندهٔ توفال)
aləš	coudée (50 cm)	الش (ارش)
andarun	«pièce dérobée aux regards»	اندرون (اندرونی خانه)
anjildâr	figuier *(Ficus carica)*	انجیل‌دار (درخت انجیر)
anjili	*(Parottia persica)*	انجیلی
arbə/arbu	faux-lotier (*Diospyros lotus)*	اربه / اربو (خرمالوی وحشی)
ayvăn	galerie	ایوان
Bâlâ mahalle,	«quartier du haut»	بالامحله
bâlâ/talâr otâq	«pièce d'en haut, pièce du *talâr»*	بالا اتاق، تلار اتاق
bâlak	«court rondin posé en diagonal supportant les *perâčub»*	بالك (گروه چوب کوتاه مورب حامل پراچوب)
bâmdâr	«solives constituant la base de la charpente»	بامدار [قاسم‌آباد] (دستکهای افقی قاعدهٔ چوب‌بست)

bâm-e čahâr-kallẹ	«toit à quatre pans égaux»	(بام چهارکله، با چهار سطح شیب‌دار مساوی)
bâm-e čand kalle	toit à croupes	(بام چند کله)
bâq	jardin potager, verger	باغ
bâqəlâ bâq	parcelle de fêves	باقلا باغ (باغ باقلی)
bâqče	jardin potager	باغچه
bâzârče	petit bazar	بازارچه
bâzâri	«homme de *bâzâr*»	بازاری
bâzârmaǰ	marchand forain	بازارمج (پیله‌ور، بیرون‌بر، دوره‌گرد)
balatə	portillon, entrée	بلته (دریچهٔ پرچین)
band	lacet	بند
bannâ	maçon	بَنا
bar	porte	بَر [فشتکه] (در)
bəǰâr/biǰâr	rizière	بیجار (برنجزار/شالیزار)
bənadâr	grosse grume	بنه‌دار (الوار استوانه‌ای شکل)
beh	cognassier (*Cydonia sp.*)	بِه
biǰâr kutâm	«plate-forme de la rizière»	بیجار کوتام
biyapas	Guilan occidental	بیه‌پس
biyapiš	Guilan oriental	بیه‌پیش
buǰ-xâne	«maison de riz» (pièce indépendante pour fumer le riz)	بُخ‌خانه (اتاق جداگانه برای خشك کردن برنج، گرمخانه)
čâ	puits	چا (چاه)
čâr šambesuri, gul gule čaršambe	«mercredi qui précède la nouvelle année»	چارشنبه‌سوری، گول‌گول‌چارشنبه
čapar	haie	چَپَر (پرچین)
čap das		چپ‌دس (شمع مورب زیر گرزه تاج)
čašin	panne	چشین (تیر افقی)
češân	«poutre reposant sur les *vâšân*»	چشان (تیر روی واشان)

čipi	«couffin fermé en paille de riz»	چیپی (سبد حصیری سربسته)
čolpil	barbes de riz	چُل‌پیل (خار ساقهٔ برنج / ریش ساقهٔ برنج)
dârverǰa	rondin	داروَرْجه [قاسم‌آباد] (گِرده چوب)
darbače	lucarne	دربچه
darz	gerbe	درز (ساقهٔ برنج)
darz-a ka	«pièce de gerbes»	درز که (اتاق درز برنج)
darzavi	«pièce des gerbes, où l'on fait sécher le riz»	درزوی [نُمندان] (اتاق محل خشك کردن درز برنج)
das	panne	دس [گرزه تاج (تیر زیر خواب خرپا)]
dastə	gerbe	دسته
daste	«groupe de pénitents»	دسته (دستهٔ عزاداری)
daste		دسته (شتهٔ گالی یا پوشال برنج)
daštevâ	vent du nord-ouest	دشتوا
datâ	cuisine	دَتا [نُمندان] (آشپزخانه)
destek va sorâhi	balustrade	دستك و صراحی (نرده)
destek	«perche utilisée comme étendoir,perche pour maintenir le faîtage»	دستك (تیر اتصال برای پهن کردن و خشك کردن، تیرنگهدارندهٔ خرك بام)
dehestân/buluk	canton	دهستان / بلوك
divâr čubi	sorte de paroi	دیوار چوبی
dokân-dâr	négociant	دکاندار
dokkân	«épicier-café»	دکان
dokme	ergot	دکمه
dud otâq	«pièce de la fumée»	دود اتاق
duqâb	lait de chaux	دوغاب
egân	«poutre soutenant la charpentière, poutre à la base de la charpente»	اِگان (ستون حامل چوب‌بست، تیر قاعدهٔ چوب‌بست بام)
emâmzâde	«mausolée d'un des descendants des douze *imâm*-s»	امامزاده

ev, öy	maison	اِو، اوی [نمندان] (خانه)
fâkon	«partie postérieure de la galerie qui ceinture la construction»	فاکون (فضای زیر دامنه در پشت خانهٔ روستایی)
fal-e dud	«fumée d'écorce de riz»	فَلِ دود (دود غلاف شالی)
fal otâq	«pièce d'écorce de riz», (pièce pour fumer le riz)	فل اتاق
fəl	balle	فَل (غلاف دانهٔ برنج، سبوس)
fəl-ə gəl	«boue de balles, des barbes»	فل گل
fəl-xâne	«sècherie pour le riz»	فَل‌خانه [بِدِه] (محل خشك کردن برنج)
fek	saule (*Salix*)	فك (بید)
feq	charme (*Carpinus betulus*)	فغ
gâče	étable	گاچه (طویله)
gâli	jonc	گالی
gâlipuš	«couvert de joncs»	گالیپوش
gâlisâz	couvreur, «poseur de joncs»	گالی‌ساز
garməš	foehn d'hiver et de printemps soufflant de l'ouest ou de sud-ouest	گرمش (باد گرم)
garre	berceau	گَرّه [کتشال] (گهواره)
garzatâǰ	panne	گرزه‌تاج (تیر زیرخواب خرپا)
gəl-ə kâr	couche d'enduit	گِل کار
gəl-ə ojâq	«foyer surélevé»	گِل اجاق
gərm xânə	«bâtiment utilisé pour le fumage du riz»	گرمخانه
gel-e sefid	argile blanche	گل سفید
gilaki	(langue des habitants de Guilân)	گیلکی
giləmard, gil, gilak	«homme du Guilân»	گیلمرد، گیل، گیلك
grâče	écurie	گراچه (اسطبل)

guf	botte	گوف (دسته‌گالی)
halabsâz	poseur de tôle	حلب‌ساز
hamkâri	entraide	همکاری
hammâm-xâne	salle d'eau	حمام‌خانه [کتشال] (حمام)
hasir	natte	حصیر
havâkəš	«cheminée»	هواکش (دودکش)
havâxori	excursion (prendre une bolée d'air)	هواخوری
hayât, səvâ	cour	حیاط
idor	colonne	ایدُر [نمندان] (ستون)
ǰâku	fléau	جاکو (ابزاری چوبی که بر ساقهٔ برنج کوبند تا شلتوك از آن جدا شود)
ǰa'i	«lieux», toilette	جایی [سِده] (مستراح)
ǰen	mauvais génie	جن
ǰirka, pâ'in otâq	«pièce du dessous»	جیرکه [تالش]، پایین اتاق
ǰirotâq	«pièce du dessous»	جیراُتاق
ǰo	grain de paddy	جو
ǰub	ruisseau	جوب (جوی)
katibe	panneau	کتیبه
ka	maison	که [در «نیلاش»، تالش جنوبی] (خانه)
kabutar	colombe	کبوتر
kadxodâ	chef de village	کدخدا
kalsəkət		کل‌سکت
kande, mukol	tronc évidé	کنده، موکُل
kapak-ə gəl	«boue des débris de son»	کپك گِل
kapak,suf	débris de son	کَپَك، سوف (سبوس برنج)
kapiš	cour (devant la maison)	کَپیش [در «نیلاش»، تالش جنوبی] (حیاط خانه، خانه پیش)
karaf/keraf	fougère	کَرفَ (سرخس)

kələ	foyer	کله (اجاق)
kət	lit	کَت (بستر)
kətəl		کَتَل (از مصالح چوبی پی و زیرسازی)
kiš	buis (*Buxus sempervirens*)	کیش (شمشاد)
konduǰ	grange à riz	کندوج (انبار ساقه‌های شالی)
konus	néflier (*Mespilus germanica)*	کُنوس (ازگیل)
kork-lâne	poulailler	کُرك‌لانه [سِدِه] (لانهٔ مرغ)
košti mahalli	«lutte entre des hommes du quartier»	کُشتی محلی
kuče	ruelle	کوچه
kulak		کولك (شمع قائم حامل گرزه‌تاج، تیر زیر خواب خرپا)
kulaš	paille de riz	کولش (پوشال برنج)
kulək	épaule (chandelles qui soutiennent le toit)	کولك (شانه)
kulə pâye	poteau	کوله‌پایه (پایه، دیرك)
kuləsəkət	poteau vertical	کوله سکت
kuləšə-fəl	«paille de riz-balle»	کُلُش فل
kuləš-ə gəl	«boue de paille de riz», torchis	کُلُش گِل (کاه‌گل)
kume	abris précaire, hutte	کومه (کلبه)
kune	délitage	کونه (تعویض شاخه‌ها)
kuppah	grange, «gerbier à riz»	کوپه [مازندران غربی] (کندوج، انبار درز برنج)
kuruǰ	grange à riz	کروج (انبار ساقهٔ برنج)
kuti	«grange sur poteaux»	کوتی [پره‌سر] (کندوج)
lâǰu	filiole	لاجو (لای جوی)
lâl dâm	épuisette	لال دام
lâm, kutâm	«plate-forme indépendante»	لَم، کوتام (بام سایبان‌دار، ایوان مستقل چهارسو باز که روی چهارپایهٔ بلند سوار است)

lâr	«perche au-dessus des *ligə* de *kunduj*»	لار
late	bardeaux	لته (توفال)
ləng	«perche oblique formant triangle»	لنگ (تیرکهای مایل مثلث‌ساز)
le	orme champêtre (*Ulmus campestris*)	له (نارون صحرایی)
leleki/lileki	acacia champêtre (*Gleditschia caspica*)	للکی / لیلکی (اقاقیای وحشی)
ligə	poteau	لیگه
lulə	volige	لوله
mâlek	propriétaire foncier	مالِك
mâzu	variété de chêne (*Quercus castaneae folia*)	مازو (نوعی درخت بلوط)
mahal	localité	محل (ده، آبادی)
mahalle	quartier, ilot	محله
mobâšer	régisseur (représentant des propriétaires fonciers)	مباشر
möhra	fondations	مهره [نمندان] (پی)
mordâb	lagune	مرداب
morqabi	canard sauvage	مرغابی
morqəlâne	poulailler	مرغ‌لانه (لانهٔ مرغ)
mostara	toilette	مستراح
moštə, dastə	poignée, gerbe	مشته، دسته
nâl	«poutres reposant sur les *vâšân*»	نال (تیر روی واشان)
nahr	canal tertiaire	نهر
najjâr	charpentier, menuisier	نجّار
noqâni	magnanier	نوغانی (نوغان‌دار)
ojâq frangi	poêle	اجاق‌فرنگی [کتشال] (بُخاری)
ordak-jâ	«abri pour les canards»	اُردك‌جا (لانهٔ اردك)
ostâd	maître d'œuvre	اُستاد

ostâd-e âbâvar-e mahalli, mirâb	«maître irrigateur local»	استاد آب‌آور محلی، میراب
ostân	province	اُستان
otâq-fâkon, ambâr	débarras	اتاق‌فاکون، انبار
pâ, lang	«pied, jambe» (fondation)	پا، لنگ
pâ-dang	«pilon muni des dents métalliques, actionné par les pieds»	پادنگ(وسیله‌ای اهرمی برای کوبیدن شالی و جدا کردن پوست آن)
Pâin mahalle/ ǰir mahalle	«quartier du bas»	پایین‌محله / جیرمحله
pâkən	soubassement	پاکن (زیرسازی)
pâkune	«poteau soutenant le žegardâr, poteau de fondation»	پاکونه (ستون حامل ژگردار، تیر کوتاه قائم پی بنا)
palâ	pilaw (préparation de riz associé à d'autres ingrédients)	پَلا (پلو)
par	garde-à-rats (formée par un cercle de bois)	پر (قطعه چوب گرد برای حفاظت خزانه از گزند موش)
pardə	haie de roseaux	پرده (پرچین)
pari	mauvaise fée	پری
parvâkun	«recoin de *l'ayvân*»	پرواکون [قاسم‌آباد] (کنج ایوان که به صورت انباری درآمده است)
pələt	érable (*Acer insigne*)	پلت (افرا)
pərâčub	sablière	پراچوب (تیرحمال)
penǰarayeri	baie	پنجره‌یری [نمندان] (درگاهی)
pičak	liane	پیچك
pilə	escalier	پیله (پله)
pile	cocon	پیله (کرم ابریشم)
pord	pont	پُرد (پل)
pošt-ə gəməǰ	«jatte posée à l'envers»	پشته‌گمج (کماجدان وارونه)
qâpi	porte	قاپی [نُمندان] (در)

quye	puits	غویه [نُمندان] (چاه)
râj	houx	راج
raf	étagère	رف
raməš	haie de branchage	رمش (پرچین)
ra'yat	sujet	رعیت
raz	vigne sauvage (*Vitis vitifera*)	رَز (مو)
rit		ریت (از مصالح چوبی پی و زیرسازی)
sâra-ya kutâm	plate-forme	ساریه کوتام [در «نیلاش»، تالش جنوبی] (بام سایبان‌دار محل استقرار خانواده در تابستان)
sabok-pâ, pâ-damuj	«pied léger» (chanceux)	سبکُ‌پا، پادَمُج (خوش قدم)
sabzi	potager, herbe	سبزی
sag bar	«porte du chien»	سگ‌بر [قاسم آباد] (درِسگ)
sakat-sari	(sorte de paroi)	سکت‌سری (سکت، تیر)
sandoq	coffre en bois	صندُق
sarču/sarčub	chevron	سرچو (سرچوب)
sarsəkət	poteau central	سرسکت (پایه و دیرك میانی)
sartuk	vent du nord-est	سرتوك
səl	grand réservoir	سل (استخر)
sər	«tete» (toit)	سر
sərakəš	poutre	سرکش (تیر قطور)
sərbas	arêtier	سربس (سربست)
sərčub		سرچوب (سنگ خرپا)
sefid pələt	peuplier (*Populus caspica*)	سفید پلت (تبریزی)
sofâl	tuile	سفال
sorahi	balustrade	صُراحی (نرده، طارمی)
sərx-ə gol	ocre rouge	سرخ گِل
sutun	poteau	سوتون (ستون)
šâhmâr	couleuvre	شاه‌مار (مارطوقی)
šahrak-sâzi	«construction de petites villes»	شهرك‌سازی

šahrestân	district	شهرستان
šale	pébrine	شَلِه (آفت کرم ابریشم)
šigil	«espace situé sous la maison»	شیگیل (فضای باز زیر خانه)
tabrizi	peuplier	تبریزی
talâr	comble, loggia (á l'étage supérieur)	تلار (مهتابی، ایوان طبقهٔ بالای خانهٔ روستایی)
talâr-e geli	«talâr en boue»	تلار گِلی
talâr-otâq	«pièce du *talâr*»	تلار اتاق←بالا اتاق
talâr pilәkân	«marches pour accéder aux combles»	تلار پیلکان (پله‌هایی که به چوب‌بست زیر بام راه دارد)
tanabi	(pièce aérée où l'on séjourne l'été)	تنبی [نمندان] (طنبی، اتاق تابستانی هواخور)
tanur	four à pain	تنور
tavile	étable	طویله
taxte	bois	تخته
tilәmbâr	magnanerie, étable, grange à riz	تلمبار [فشتکه (طویله)] [سراوان (خزانهٔ برنج)]
töla	grange et étable	توله [نمندان] (انبار و طویله)
tomajör	pépinière à riz	توماجور [نمندان] (خزانهٔ نشای برنج، توم بیجار)
tur	filet	تور
tuse	aulne (*Alnus glutinosa et subcoraata*)	توسه (توسکا)
tut	mûrier sauvage (*Morus alba*)	توت
tut dâr	mûrier	درخت توت
vâšân	«solives supportant le plancher du comble»	واشان (دستکهای حامل کف چوب‌بست بام، تیر افقی تشکیل‌دهندهٔ قائمهٔ چوب‌بست بام)
valaš	ronce	ولش (تمشك)
varzәki	regains	ورزکی (علف رویده پس از درو)

Vasat mahalle	«quartier du centre»	وسط محله
vəris	cordelette	وریس (طناب بافته از ساقهٔ برنج)
verjini	(sorte de paroi)	ورجینی (زگمه؛ الوار گرد)
vijin	désherbage	ویجین (کندن علف هرز)
xâk-o čine	«terasse en pierre et en torchis»	خاک و چینه (زیرسازی یا سنگچین و کاهگل)
xâl	solive	خال (دیرک)
xâne/xonə, mahvatə	maison, enclos	خانه/خونه، محوطه
xâr		خار (خرک بام)
xârdâr		خاردار (شمع قائم حامل خرک بام)
xârek		خارک (خرک)
xârekču		خارک چو (چوب خرک)
xešt	brique crue	خشت
xonəpiš	cour	خونه‌پیش (حیاط)
xorde mâlek	petit proprétaire foncier	خرده مالک
xoršidi	«en rayons de soleil»	خورشیدی
xošnešin	travailleur sans terre	خوش‌نشین
xowšin	solives	خَوْشین (دستکهای پایهٔ کت)
yeylâq	pâturage d'été	ییلاق
zəgâl/zigâl, vələ	«voliges couvrant le coffrage»	زگال/زیگال، وَله (توفال و لایهٔ پوشش صندوقه‌بندی)
zəgme'i	(sorte de paroi)	زگمه‌ای (زگمه، الوارگرد)
zərd-ə gəl	ocre jaune	زردگِل
zi		زی (از مصالح چوبی پی و زیرسازی)
zigali	(sorte de paroi)	زیگالی/زیگال (تیرک عرضی)
zir-nâl	grosse poutre	زیرنال (نعلِ زیرین)
žegardâr	«poutre horizontale supportant *le lit*»	ژگردار (تیر افقی حامل بستر)

فهرست منابع

ACHOURI, T., *La poterie artisanale au Gilân,* Aix-en-Provence, thèse de IIIème cycle, 1977.

AMIN FARSCHIAN, M., *Un enclos public dans l'Iran caspien* (proposition pour un centre de services dans un quartier du Gilân), Nancy, Mémoire de 3ème cycle, Unité pédagogique d'Architecture, 1983.

ANET, C., *Feuilles persanes,* Paris, Grasset, 1924.

AVANETSOV, R. I., ALEXANDROV, V.A. BROUK, S.I. *et al, Russkie, Istoriko - etnografičeskii atlas,* Moscou, Nauka, 1967 (3 vol).

BAZIN, M., Le culte des arbres et des montagnes dans le Tâleš (Iran du nord-ouest), in *Quani le crible était dans la paille* ... Hommage à P. N. Boratov, Paris, Maison-neuve et Larose, 1978 (pp. 95-104).

Le Tâlech, une région ethnique au nord de l'Iran, paris, A. D. P. F., 1980 (2 vol.).

BAZIN, M. et BROMBERGER, C. (avec la collaboration d' ASKARI, A. et de KARIMI, *A., Gilân et Âzarbâyjân oriental. cartes et documents ethnographiques,* Paris, A. D.P.F., 1982.

Abrišam, Silk, in *Encyclopaedia Iranica,* vol.I, fasc.3, Londres, Boston..., Routledge and kegan Paul (pp. 229-236).

Berenj, Rice, *ibid.* (sous presse).

BROMBERGER, C., Habitations du Gilân, *Objets et Mondes,* t, XIV, fasc,1 (pp, 3 - 56), 1974.

Dis-moi quelle est ta grange... Variations microrégionales et différenciations socio-économiques des techniques de conservation du riz dans la province du Gilan (Iran) in *les techniques de conservation des grains à long terme,* I, Paris, C.N.R.S., 1979 (pp. 161-184).

CHAQUERI, C., *L'union sovietique et les tentatives de soviets en Iran*, Paris, Antidote, 1983.

CHARDIN, J., *Voyages du Chevalier chardin en Perse et autres lieux de L'Orient*, Paris, Lecointe (Nouvelle bibliothèque des Voyages), 1829 (réed.).

(La) Chasse au tigre dans les provinces transcaspiennes, *Nouvelles annales des voyages*, 1849, t.I (pp. 361-364).

CHODZKO, A., Le Ghilân ou les marais caspiens, *Nouvelles annales des voyages* (1849, t.IV, pp. 257-271, 1850, t.I, pp. 193-215 et 285-306; t.II, pp. 61-76 et 200-209, t.III, pp. 68-93).

CHRUCHILL, H.A., Report by Consul Churchill on the Trade and Commerce of Ghilân for the Year 1877, *in Reports from their Majesty's Consuls... During the Year 1878*, Londres, Foreign Office, Harrison and Sons, 1879 (pp. 693-702).

CURZON, G.N., *Persia and the Persian Question*, Londres. Frank Cass and Co, 1966 (2 vol.) (reed.).

EHLERS, E., Agrarsoziale Wandlungen im kaspischen Tiefland Nordpersiens, in *Deutscher Geographentag Erlangen - Nurnberg* 1-4/6/1/1971. Tagungsbericht und wissenschaft liche Abhandlungen (pp. 289-311).

ESKEVARI, K.S., Ta'ammoli dar maskan-e Heydar Alât ("Recherche sur l'habitat à Heydar Alât"). *Honar va Mardom*, n°156, 1354/1975 (pp. 43-52).

GERAN-PAY, S., *Habitat rural en Iran. Etude des unités d'habitation à Sadeh-Gilân*, Paris, Thèse de doctorat de IIIème cycle (Université de Paris IV), 1980 (2 vol.).

HANWAY, J., *An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea ...*, Londres, 1753 (4 vol.).

HAUDRICOURT, A.G., Domestication des animaux, culture des plantes et traitement d'autrui, *L'Homme*, II, 1 (pp. 40-50).

Ibn HAUQAL, *Configuration de la terre* (éd. et trad, par KRAMERS, J.M. et WIET, G.), Paris, G.P, Maisonneuve et Larose, 1964 (2 vol.).

JAVADI, M.H., *Banâhâ-ye karâne-ye Jenubi-e daryâ-ye Xazar* ("les habitations de la côte sud de la mer Caspienne"), Teheran 1343/1964.

KAZEMI. F. et ABRAHAMIAN, E., The non-revolutionary peasantry of modern Iran, *Iranian Studies*, IX, 1978 (pp. 259-304).

MAC KENZIE, C., *Narrative of a journey from Resht in Gilân through Mazandaran to Astarabad during the winter and spring 1858-59*, manuscrit (Archives du Foreign Office, Londres).

MASSE, H., *Croyances et coutumes persanes,* paris, A. Maisonneuve, 1938 (2 vol.).

POPE, A. Upham, Domestic architecture in *A Survey of Persian Art,* vol. III (The architecture of the islamic period), Tokyo, Meiji-Shobo, 1964-65.

RABINO, H.L., Les provinces caspiennes de la Perse. le Guilân. *Revue du Monde Musulman,* t.XXXII, 1915-16.

RABINO, H.L. et LAFONT, D.F., La culture du riz au Guilan (Perse) et dans les autres provinces du sud de la Caspienne, *Annales de L'Ecole Nationale d'Agriculture de Montpellier,* t.X (1910) (pp. 130-163), t.XI (1911) (pp.1-52).

RASHID, A. et SHAERI, H., *The rice Economy of an iranian Village,* Téhéran, Centre for Agricultural Marketing Development, 1977.

SAHAMI, C., *Le Guilân,* Paris, P.U.F. (Pub. de la Faculté des Lettres et Sciences Humaines de l'Université de Clermont-Ferrand, fasc.22), 1965.

Par son climat et ses paysages, les activités de production et les modes de vie de ses habitants, la plaine du Gilân est une région profon dément originale dans le monde iranien. Cette originalite' se lit tout particulierement a travers l'architecture rurale: materiaux et techniques de construction, distribution des piènces, manière d'occuper l'espace domestique selon les saisons et les âges de la vie' nature des bâtiments d'exploitation. Analysées sous ces différents, les maisons traditionnelles du Gilân apparaissent tout à la fois comme des réponses remarquables aux contraintes du milieu environnant, des témoignages exceptionnels de la construction en bois, des expressions d'une vision du mode originale.

Christian Bromberger, qui a effentué plusiwurs séjours au Gilân depuis une vingtaine d'années, est member de l'Equipe "Sciences sociales du monde iranien contemporian" du Centre National de la Recherche Scientifique (C.N.R.S., Paris). Il enseigne à l'Université de provence (Aix-en-provence) où il dirige le Département d'ethnologie et le laboratoire d'ethnologie méditerranéenne et comparative du C.N.R.S.

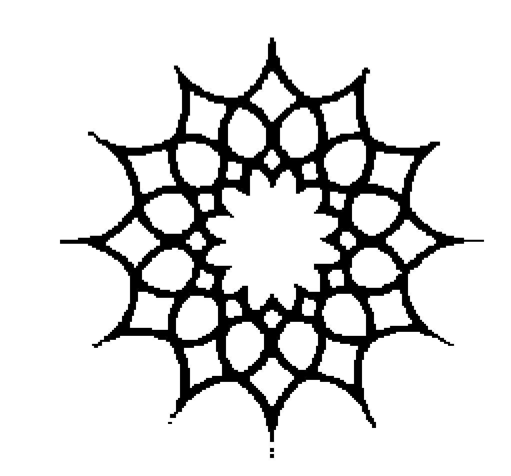
C. Bromberger

Habitat, Architecture et Société ruale dans La Plaine du Guilân (Iran septentrional)

traduit en Persan

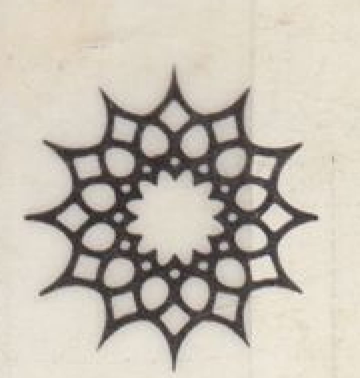
par

Alaoddin Gouche-guir



Cultural Studies
and
Research Institute
Tehran, 1992





گروه علوم اجتماعی

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

با همکاری استانداری گیلان

بها: ۸۰۰ ریال